

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232084

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احمد ليد و المنه كورين المبر توفيق خداوند نام براي سالکان رسالون بجا آفامت
بنیاد از لغتوطاقت ششخ اششیرخ قطب الاقطاب مودن علوم ظاهری و البنی محرم
روضات بز دانی جناب مولانا سید فدا محمد عبد الکریم صاحب سستی

الواجبین صیغ

جامع و مولف ابن المغنوطات مشهور برای ششاقان برالبت و طالبا بحت
بین زمانه حکم کسرت احمد اردزنده اشققین جامع العقول و المنقول صاحب
مولوی فضل البالی صاحب منظر الشان ابن مولوی عماد الخیر مودن و سستی مولود

مطعم کتبه السیاح
دیوان السیاح

۲۹۷۵۶۴
ف
ص

۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ قُلُوبَ الْعَارِفِينَ مَخْرَجَ الْأَسْرَارِ
وَشَرَحَ الصُّدُورَ لِلسَّالِكِينَ بِنُورِ الْعِرْفَانِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ
عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَعَلَى أَرْوَاحِهِم
أَمْهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى أَصْحَابِهِ الْأَمِينِينَ وَعَلَى
عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَ
عَلَى جَمِيعِ أُمَّتِهِ الرَّحْمُومِينَ بَعْدَكَ دَوَامٌ مُسْتَقْبَلٌ لِعَرْقَدَانِ
اعلم که درین ملفوظات متبرک احوالات سالکین و آداب
مریدین و اذکار سلسله قادریه عالیہ و اذکار سلسله قادریه
معنویہ و احوال اذکار نقشبندیہ عالیہ و بعض احوالات مقامات ناموس

و بعضی احوالات مقامات ملکوت و بعضی احوالات مقامات جبروت
 و بعضی از مقامات و احوالات لاهوت و بعضی از مقامات احوالات
 باهوت و بعضی از مقامات احوالات باهوت بیان می شود و چنانچه
 فقیه خاکسار **فضل الباری** ابن جناب مولوی عبدالعزیز در حرم
 رحمة الله علیه صدر اعلی ساکن موضع نارگانون نارگانون موضع
 در اطراف بردوان غفر الله له و لوالدیه و جمیع المؤمنین و المؤمنات
 که از موقوفات شیخ خود شنیده ام جمع کردم یعنی معدن علوم ظاهری
 و باطنی محرم اسرار ربانی و مخزن اسرار سجانی زبدۃ العارفین مشدنا
 و مولانا سید فدا محمد عبدالکریم رحمة الله علیه که مکان و مولد ایشان
 قریب سبب مشرق غزنیست در ضلع زریست در دیه خواجا از سادات
 حسینی است باین نسبت میرسد با امام حسین رضی الله تعالی عنه
 مشدنا و مولانا سید فدا محمد عبدالکریم رحمة الله علیه از اولاد غوث جهان
 شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه است نسبت نسب بزرگواران

بابام موسی کاظم و بابام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہما پیوستہ مشہور
 و بابا حمین شہید رضی اللہ تعالیٰ عنہ میرسد و سبب طریقت حضرت
 مولانا سید فدا محمد عبدالکریم رحمۃ اللہ علیہ بحضرت سید علی گلشاه
 رحمۃ اللہ علیہ و بحضرت محمد جان رحمۃ اللہ علیہ و بحضرت سید غلام علی
 شاه رحمۃ اللہ علیہ و بحضرت منظر جانجان رحمۃ اللہ علیہ و بحضرت
 محمد عابد رحمۃ اللہ علیہ و بحضرت عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ و بحضرت
 احمد سعید رحمۃ اللہ علیہ و بحضرت امام ربانی شیخ احمد کابلی مجد الف
 ثانی سرہندی رحمۃ اللہ علیہم میرسد و سلسلہ قادریہ از مجد الف
 ثانی رحمۃ اللہ علیہ بحضرت غوث الاعظم رحمۃ اللہ علیہ میرسد و نسبت
 سلسلہ نقشبندیہ بحضرت خواجہ بہاوالدین نقشبند بخاری رحمۃ اللہ
 علیہ میرسد و این ملفوظات متبرکہ کہ سنی بہ صبغۃ الوصلین
 باب در بیان ابتدای سالکین کہ سالکان را در ابتدا حالت
 منور و ہاشمہ و این باب مثل برہت فصل اول در بیان

احوال ابتدای سلوک **فصل دوم** در بیان حسن الخلق **فصل سوم**
 در بیان امر معروف **فصل چهارم** در بیان
 اذکار قادیانیه عالییه ظاهر **فصل پنجم** در بیان اذکار طریقه قادریه
 عالییه معنویه **فصل ششم** در بیان اذکار طریقه نقشبندییه
فصل هفتم در بیان آداب مریدانیه **باب** در بیان بعضی
 احوالات ناسوت و این باب شامل بدو **فصل اول**
 در بیان حقیقت معنی ناسوت بیان سیرتعدادی آن **فصل دوم**
باب در بیان بعضی احوالات مقامات ملکوت و این باب شامل
 پنج **فصل اول** در بیان حقیقت مقام ملکوت و سیر
 استعدادی آن **فصل دوم** در بیان بسط **فصل سوم**
 در بیان قبض **فصل چهارم** در بیان بعضی رمکاشفه و اذکار ملکوتی
فصل پنجم در بیان فناء و بقاء ملکوتیه **باب** در بیان مقامات
 و بعضی احوالات جبروت و این باب شامل شش **فصل اول**

فصل اول در بیان حقیقت جبروت و تجلی اول و وجه تسمیه
 آن فصل دوم در بیان دوم تجلی جبروت فصل سوم در
 بیان سوم تجلی جبروت فصل چهارم در بیان بعضی مکاشفه
 و احوالات مقام جبروت فصل پنجم در بیان حقائق آنکه تعلق
 به تجلی جبروت دارد فصل ششم در بیان بعضی احوالات
 که تعلق بمقام جبروت دارد باب در بیان مقامات و بعضی
 احوالات لاهوت این باب ششم فصل اول در بیان
 مقامات و اعاده لاهوت فصل دوم در بیان بعضی احوالات و
 مکاشفه مقام لاهوت فصل سوم در بیان آنکه درین مقام لاهوت
 بعضی سالکان منصب غوثیت حاصل می شود باب در بیان
 بعضی احوالات باهوت این باب ششم فصل اول
 در بیان مقامات و احوالات باهوت فصل دوم در بیان بعضی
 احوالات که تعلق بمقام باهوت دارد باب در بیان مقام

باهوت این باب ششم چهار فصل است فصل اول در بیان
 مقامات و بعضی احوالات باهوت فصل دوم در بیان سیر که
 تعلق بسیر استعدادی و بسیر مرادی دارد فصل سوم در بیان
 کشف و کرامات که باجماع متقدمین و متأخرین ثابت است فصل
 چهارم در بیان محاسبه و تفکر باب در بیان تعریف و کرامات
 و خرق عادات بعضی از اجداد بزرگواران از خاندان جناب حضرت
 مرشدنا و مولانا سید فدا محمد عبدلکریم رحمة الله علیه این باب ششم
 فصل اول در تعریف و کرامات و خرق عادات حضرت
 قطب الاقطاب شیخ سید محمد عمر رحمة الله علیه فصل دوم در بیان
 کرامات و خرق عادات غوث الاغواش و غوث جهان حضرت
 شیخ الاسلام و المسلمین حضرت شیخ محمد روحانی رحمة الله علیه
 فصل سوم در بیان کرامات و خرق عادات حضرت شیخ سید
 فتح الدربیا بانی رحمة الله علیه باب در بیان نوافل و ادعیه

این باب ششم در فضیلت فضل اول در بیان نماز تجمد و دیگر اول
 فصل دوم در بیان ادعیه که بعد از نماز و دیگر اوقات بخوانند
 باب در بیان ابتدای احوال سالکین که سالکین را در ابتدای
 حالت ضرور باشد و این باب ششم هفت فصل است **فصل اول**
 در بیان ابتدای سلوک سالک + سالک را باید که در ابتدای سلوک
 توبه مضبوط و محکم بکند و نیز نیت او خالص است باشد که خلوص نیت
 اصل طریقت است توبه بر سه قسم است یکی توبه از گناه است دوم
 توبه انابت است سوم توبه اوابت است سالک را باید که توبه از
 جمیع ممنوعات بکند که در شریعت دیدن و شنیدن و فعل او حرام باشد
 یا مکروه باشد و دل از مکروهات و صفات مذمومه که شایخ متقدمین
 شمار کرده اند و از ده اند صفات مذمومه این است تکبر و غضب
 و شهوت و حرص و ایذاء مسلمین و حقد و حسد و عجب اعمال حسنه و ریاء
 و خود بینی و انانیت و بخل هر گاه که سالک از این صفات مذمومه

دل خالی کرد این را مقام تخلیه میگویند این اول سلوک هرگاه که در
 سالک ازین صفات مذمومه جلو یافت لوح دل سالک قابل
 نقوش می شود که دل او از اغیاضات و خالی شد و قابل تخلیه
 صفات محموده گردید و صفات محموده نیز در او زده اند و صفات
 محموده اینست صبر و شکر و توکل و قناعت و زهد و ریاضت و رضا
 بر قضا و علم و علم وجود و رحم و تواضع هرگاه که سالک باین صفات
 محموده موصوف شد فی الحقیقت بصفات رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم موصوف شد و متخلق باخلاق الله گردید چنانچه
 حضرت علی کرم الله وجهه گفته اند که دل سه قسم است یکی دل سلیم
 است دوم دل منیب سوم دل شهید سلیم آن دل است که درو
 نباشد سوای معرفت الله جل سبحانه و دل منیب آنست که تاب
 و متنصر باشد از تعلق همه چیزها و متوجه بختی باشد و قلب شهید
 آنست که دل از اسرار الهی و الوارنا تمناهای پراست و در هر چیزی

اسرار تجلی ذاتی و صفاتی می بیند فائده اول توبه می باید کرد
 از عصیت ظاهری و باطنی و باید که باطن سالک بظاهر یکسان
 باشد و اتباع سنت رسول الهی می کند زیرا که نعمت عظمی در طریقت
 مشروط است باتباع سنت رسول الله ازین سبب طاعت رسول
 الله عین طاعت خدای جل شانہ است در اتباع سنت رسول
 الله هیچ قصور نباید کرد و عامل بظاهر شریعت رسول الهی باشد
 که عمل بر شریعت سبب نجات دارین است بعضی درویشان دین
 زمانه میگویند که اتباع سنت رسول الله چه ضرورت که شریعت
 چیزی دیگر است و طریقت چیزی دیگر است برای حصول طریقت
 عمل بر شریعت هیچ ضرورت نیست باین اقوال بهبوده گمراه می شود و این
 قسم سخنان طحطان و زندیقان میکنند اینقدر نمی دانند که اولاً
 اسلام شریعت است و طریقت و حقیقت بنا بر این شریعت است
 که شریعت اهل است و طریقت فرع و نتیجه شریعت است مثلاً اگر

دیوار خانه نباشد بنامی سقف خانه محال است چنانچه اصل دخت
 بناطو و شاخ و میوه از دخت محال است بعینت خلاف پمیر کسی
 ره گزید که هرگز بمنزل نخواهد رسید + و ازین قسم درویشان سخنها
 مخالف از ثبوت میکنند و اعمال موافق سنت نبوی ندارند
 صحبت باین قسم درویشان ممنوع و ناجائز است و تصدیق او در
 بعضی حالات مثل تصدیق کاهن است که تصدیق کاهن ناجائز
 است تصدیق این قسم درویشان نیز ناجائز است فائده میرد
 را در ابتدای بیعت سه چیز می باید اول توبه دوم ریاضات سوم صحبت
 شیخ کامل زیرا که کسی در راه نادرده میرود این شخص را سه چیز می باید
 اول توکل دوم زاد سوم راهبر سالک را نیز ناگزیر از سه چیز است
 که اول توکل است دوم ریاضات شاقه و کناره نشینی است سوم
 مرشد کامل است که صحبت کاملین خاصیت کبریت احمد دارد و نعمت
 عظمی است لکن یافتن کامل مربوط بفضول الهی است زیرا که ایشان

او یا مشکل تر است که در عظمت و کبریائی خدا جل سلطان محفوظ اند
 و عوام را اطلاع بر ایشان بسیار مشکل است که باید که ساکت تارک
 باشد و اعتماد کلی بر خدا دارد و در همه چیزها ترک بر چند قسم است
 اول ترک مطلق است ترک مطلق آنست که بالکل از امور دنیا
 دست برداشته باشد و دنیا را جمع نکند چنانچه در خبر آمده است
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اہم و نایب بسیاری آمدند حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم ہمہ را در انساعت تقسیم بفقرا میکرد و
 برای خرج یکروز چیزی نمیکذاشت و در خبر آمده است که رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم باصحاب رضی الله تعالی عنہم گفت که ہری
 برای تمیہ اسباب جہاد چیزی بیارید عمر ابن خطاب رضی الله تعالی
 عنہ گفت کہ من در دل خیال کردم کہ امروزہ من بر ابو بکر صدیق
 رضی الله تعالی عنہ زیادہ مال می آورم حضرت عمر خطاب رضی الله تعالی
 عنہ بجانہ رفت بسیار مال نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورد

رسول الله صلی الله علیه و سلم از عمر پسران کرد که ای عمر برای عیال
 چیزی گذاشتی عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه گفت که نصف
 مال برای عیال گذاشتم بعد از آن حضرت ابو بکر صدیق مال آورد
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از حضرت ابو بکر صدیق رضی الله
 تعالی عنه پسران کرد که ای صدیق برای عیال چیزی گذاشتی
 گفت که هیچ نگذاشتم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمر ابن خطاب
 رضی الله عنه را گفت که میان ابو بکر صدیق و شما اینقدر فرقت
 چنانچه در گفتن شما میان و دادن مال فرقت این قسم ترک مطلق است
 و دیگر ترک این است که بقدر ضرورت برای حفاظت نفس و عیال
 نگاه می کند این ترک لائق بحال شایخ است و ترک سوم این است
 که نفقه یکسال نگاه میدارد این ترک مناسب بحال سالکین است
 و ترک دیگر اینست که نصف مال بفقرا تقسیم میکنند و نصف برای
 خود نگاه میدارد و ترک دیگر اینست که چهار حصه مال نگاه دارد و پنجم

حصه بفقرا تقسیم می کند و دیگر ترک نیست که از مال حقوق واجب مثل
 زکوة و صدقه فطر و دیگر واجبات ادا می کند و دیگر همه مال برای خود
 نگاه دارد این قسم لائق بحال سلیمین است که از بخل نجات یافت
فائده توکل بر چند قسم است اول درجه توکل نیست که کسب میکند
 و در توسط کسب اعتماد کلی بر خدا دارند و کسب سبب می دانند
 و خالق این سبب نیز حق میدانند این قسم متوکلین عوام مومنین اند
 و قسم دیگر آنست که کسب میکند بطریق مسنونه لکن نظر همهت او کلی
 بر افعال حق باشد و اعتماد بر کسب ندارد و سالک در آثار تجلی فعل
 حق فانی باشد و بحقیقت هر چیزی از حق می بیند و اسباب تابع افعال
 حق می بیند چنانچه طفل تابع اصلست و دیگر قسم توکل نیست که سالک
 مستغنی باشد بان خزانه با که در دست غیب خداست جل شان و از
 کسب و مخلوقات ظاهری فارغ باشد و هر چیزی که سالک می بیند از حق
 می بیند و نظر سالک بر اسباب ظاهری نباشد بلکه بر سبب اسباب

باشد و دیگر قسم توکل آنست که سالک در معامله حق صادق باشد و
 اسباب از نظر ایشان مختفی می باشد و در هر چیز فاعل و مفعول حقیقی بعد
 جلشانه رامی بیند این را توکل حقیقی می گویند دیگر توکل این است
 که سالک در اسرار حق اضمحلال کلی یافته باشد و در امواج و طلاطم انوار
 ذاتی و صفاتی چیزی نام و نشان از سالک عالم شهادت باقی
 نباشد و اسرار حق حجاب می گردد و اسباب و آثار ممکنات با کلیه
 از نظر سالک مختفی میگردد و سالک را بر خود و بر اسباب هیچ شعور
 نباشد و توکل تیر از دست سالک رفته باشد زیرا که سالک با هر گاه
 شعور بر ذات و صفات خود نباشد توکل از کجای می آرد این توکل
 بعد از مقام جمع اجمع بسالک رومی نماید غرض همین است که هر کس
 را بقدر ایمان و یقین خود بر همه بانی و الطاف و زراقت و وعده
 حق توکل و وثوق باشد زیرا که همه چیز الله تعالی مقدر کرده است
 هر کسی را مقدر خود بلا تخلف میرساند و کسی را که توکل کامل باشد

خدا جل علی شانہ اور از رزق از غیب بلا کسب بقوت توکل میسراند
 قَوْلِ تَعَالَى شَانَهُ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ
 ترجمہ کسیکہ بر خدا توکل کند اور خدا جل شانہ بس است قَوْلِ تَعَالَى
 مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَكُلٌّ بِاللَّهِ وَكَيْلًا ترجمہ کسیکہ بر خدا جل
 شانہ توکل کرد کافیست او شان را و کالت اسد و قَوْلِ تَعَالَى
 إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ تحقیق اسد بر ہر چیز وکیل است
 عرض ہمین است کہ در حدیث آمدہ است رسول اللہ فرمودہ اند
 کسیکہ توکل کند بر خدا جل شانہ چنانکہ حق توکل است اور از رزق
 اسد تعالی میسراند چنانچہ طیور را میسراند ششومی ہان توکل
 کن ملزبان پلو دست ہر رزق تو بر تو ز تو عاشق تراست ہر
 بر سر ہر لقمہ بنوشته است عیان ہر کز فلان ابن الفلان ابن الفلان
 ہر از برای غصہ نام سوختی ہر دیدہ از صبر و توکل دوختی ہر
 فائدہ سالک را باید کہ شاکر و صابر باشد کہ این ہر دو مقام

است در سلوک سالک را باید که به نعمات ظاهری و باطنی شکر کند
 جلشانه بجا آرد که شکر عزیمت است قوله تعالی لَإِنْ شَكَرْتُمْ
 لَأَزِيدَنَّكُمْ اگر شما این شاکر گزاری کنید بر نعمت ضرور زیاده کنی
 برای شما این نعمت و باید که سالک در هر حال صابر باشد و قوله تعالی
 إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ تحقیق مدد و نصرت الهی همراه صابرین
 است در حدیث آمده است الصَّبْرُ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَالصَّوْمُ
 نِصْفُ الصَّبْرِ صبر بچند نوع است یکی صبر بگزاردن نماز و داد
 زکوة و دیگر طاعتهاست که سالک با دای عبادتها صابر و قائم
 باشد نوع دیگر آنست که بر بلا و آفتها و رنجها صبر کند نوع دیگر آنکه بظلم
 ظالم صابر باشد و صبر مقام عظیم است و شان عالی دارد و قوله تعالی
 لَنَمَّا يُوْفَىٰ فِي الصَّابِرُونَ أَجْرُهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ تحقیق میدهد اللہ صابران
 صابران را اجرائشان بی حساب یعنی اینقدر زیاده اجر صابران را
 میدهد که در حساب گنجایش ندارد فائده سالک را باید که زهد و

ریاضت و قناعت پیشه خود سازد زاهد آنرا گویند که تارک دنیا
 باشد بظاهر و باطن یعنی دل سالک نیز تعلق بدنی ندارد و در ریاضت
 است که در عبادت کوشش شاقه کند و در فرائض و نوافل
 حتی الوسع چیزی نگذاشته باشد و صائم الدهر باشد که گرسنگی
 در سلوک شان عالی و رفیع دارد اول صائم الدهر باشد که صائم
 را خواب نیز در عبادت محسوب اند اگر صائم الدهر نباشد بیکروز
 در میان روزه بگیرد اگر آنقدر طاقت ندارد در هر سه ماه روزه
 در ایام بیض بگیرد که اجزای این صوم ایام بیض را نیز رسول صلی الله
 علیه و آله و سلم اجر صائم الدهر گرفته اند غرض همین است که رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم بعضی اصحاب را از صوم دهر منع فرموده
 اند و بعضی را اجازت داده اند هر گاه که صحبت رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم از اصحاب معدوم گشت بعضی اصحاب صائم الدهر
 گشت که در وقت حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

صحابه بنور صحبت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تسکین می یابند
 بعد از هجرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اصحاب بعبادت
 و ریاضات شاقه و صوم الدهر برای تسکین اوقات را مرسوم ساختند
 و اکثر تابعین و تبع تابعین صائم الدهر بودند صوم چیزی عجیب است
 که سالک راز و در بمقام تسکین میرساند لکن صوم نعمت عظمی الهی است
 هر کسی که لائق این نعمت عظمی باشد الله جلشانه او را عطای فریاد
مشومی جوع مخصوصان حق را داده اند به تا شود از جوع شیر زود
 سند جوع هر جلفی گدازاکی دهند به چون علف کم نیست
 پیش او نهند به **فائده** سالک را باید که از نخل و کبک و عجب
 و ریاضان خود را محفوظ دارد زیرا که در حدیث آمده است
 النَّخِيلُ كَعَيْدٍ مِنَ اللَّهِ وَقَرِيْبٌ إِلَى النَّارِ ترجمه نخیل از
 خدا جلشانه دور است و جهنم نزدیک و کتب متقدمین نوشته
 است که هیچ نخیل در انبیا و اولیا بوجود نیامده است سالک

باید که از تکبر و انانیت محبت باشد قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ لَا
 يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ ترجمه تحقیق خدا تعالی دوست نیدارد متکبران را
 در حدیث آمده است که اللہ جلشانه روز حشر متکبران را بصورت
 خور و دوزخ حشر کند که زیر پای همه مردمان می آید و خدا به نظر
 متکبران رانه بیند و انانیت نیز قسمی از تکبر است که خود را از دیگران
 افضل می بیند و خود را بلفظ انا اشارت میکند سالک را باید که
 عجب نیز بر عبادت نیارد عجب آنست که سالک بر عبادت
 تعجب می کند که من بسیار خوب عبادت کردم این را عجب
 گویند اینقدر منی داند که قوت و توفیق عبادت نیز خدا جل سلاطین
 بنده را عنایت کرده است هر قدر که سالک عبادت می کند
 لا اوتقش که گزاری حق منی تو اند سالک را باید که از ریای نیز
 محبت باشد و در ظاهر و باطن یکسان باشد و در هیچ عبادت
 بدین غیر خوش منی باید شد که دیدن حق سالک را کافیت

و بر دیدن غیر التفات نکند اگر در تنهایی در نماز و رکوع نقصان
 می آرد و بظاهر خلق بوجه احسن ادا می کند این شرک خفی است
 و نوعی از نفاق است که ظاهر و باطن او یکسان نیست **قول اول**
كَلَّا لَشَرِكًا لِعِبَادَةِ رَبِّهِمْ أَحَدًا ترجمه معنی میکند شرک یک عبادت خدا
 کسی را یعنی عبادت خاص برای خدا بکنید و دیگران را در عبادت
 خدا جلشانه ملاحظه نکنید و بیدین غیر خودش نشوید اگر سالک
 بظاهر و باطن یکسان باشد این مقام اخلاص است که اخلاص
 اصل طریقت است و بنامی طریقت پر خلوص نیت است
 در حدیث آمده است که معاذ بن جبل روزی نزد قبر رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود گریه میکرد کسی از او پرسید
 کرد که سبب گریه چیست او گفت که رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم فرموده است که زیاد نماز و عبادت شرک خفی است
بیت بزمین سجده کردی ز زمین صدا برآمد

که خراب کردی ما را تو بسجده ریائی فائده سالک را باید که زبان
 و چشم و گوش را نگهدارد زبان از گفتن سخنان بیوده و لایمی
 و دروغ و غیبت پاک دارد که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 فرموده اند که اکثر مردمان بسبب زبان بجهنم میروند و در خبر آمده
 است که کسی که دروغ میگوید از بد بونی آن یک سیل فرشتها
 گرنجته میروند و کسیکه عنیت میکند گویا که گوشت مردم میخورد
 چنانچه در قرآن مجید آمده است و در حدیث آمده است که اعمال
 مومنین هر روز فرشتها با آسمان می برند و در آسمان اول ^{نزه}
 ایست که بران دروازه فرشتها موکل ند هر گاه که اعمال مومنین
 دران دروازه فرشتها می رسانند آن فرشتها که موکل دروازه
 اندازین فرشتها پیرسان میکنند که این اعمال از کیست فرشتها
 جواب میدهند که این عمل از فلان شخص است فرشتهای
 موکلان میگویند که این شخص مروز غیبت کرده است یا نه

اگر غنیت کرده باشد عبادت او مردود میشود و ازان در واره
 بازمی آید بروی آن شخص میزند سالک را باید که چشم نیز از دیدن
 حرام محفوظ دارد و چیزی ممنوع نظر کردن تیرت از تیرهای
 زهر آلوده شیطان خواه نظر بشهوت بزنان نامحرم کند که نظر
 باو در شرع حرام باشد که باین قسم نظر دل سالک سیاه میگردد
 و دل سالک ازین قسم نظر محرمات مروه میشود و بی حلاوت
 میگردد و در نماز حضور نمی ماند و سالک را باید که گوش هم محفوظ
 دارد از شنیدن محرمات چنانچه غیبت و بهتان و دیگر لہو و
 لعب که شنیدن او در شرع حرام است ازان چیزها گوش را
 نگاهدارد که شنیدن او سالک گنهگار میگردد و دل و سیاه و
 بی حلاوت می شود فصل دوم در بیان حسن الخلق خلق
 عبارتست از هیأتی که او را در نفس انسان الله طلبتانه ننماید
 باشد که افعال حسنه ازین مبدأ البهوت از انسان صادر

می شود یا افعال همیشه از انسان بسبب این مبدأ سهولت
 ظاهر می آید این مطلق تعریف خلق است خلق منقسم است
 به دو قسم یکی خلق حسنه است و دوم خلق سیئه است که مبدأ ظهور
 افعال همیشه است و خلق حسن مبدأ ظهور افعال حسنه است خلق
 حسن نعمت عظیم است که خدا تعالی جلشانه کسی را میدهد که فضیلت
 عظیم دارد و خلق حسن گاهی بصحبت صلحا زیاده میگردود و در کسی
 اصل فطرت عالی زیاده باشد و در کسی بسبب حسن عادت زیاده
 باشد و در کسی بتدریج شیخ کامل که در مقام عالی میرسد باین سبب
 زیاده میشود چنانکه در خبر آمده است که إِنَّ لِلَّهِ مِائَةَ وَسَبْعَةَ
 عَشْرَ خَلْقًا مِنْ عَطَاءِ اللَّهِ وَاحِدَةً مِنْهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ تَرَجُّمَةً تَحْتِيقًا
 الله جل سلطان را یکصد هفتده خلق است کسی را که الله جلشانه یک
 ازین خلقها داد بسبب این خلق داخل می شود به جنت و کسی را
 که همه خلقها ازینها بخشد آن شخص متعلق باخلاق الله گردد و بدین چنانچه

در خبر است که حضرت رسالت آباء صلی الله علیه وآله وسلم اکثر شریفه
 اِتَّخَلَفُوا بِالْخَلْقِ قَوْلَ اللَّهِ كَمَا مَوْصُوفٌ شُوِيَ بِأَخْلَاقِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 در خبر است که از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کسی سید که چه چیز
 که مردم بدان بیشتر به بهشت میروند گفت تقوی الله وَحَسَنَ الْخُلُقِ
 رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که اکثر مردمان به سبب ترسیدن
 از خدا اجلشان در حسن خلق بجهت میروند بر روایت ابی درود ارضی
 تعالی عنه آمده است مَا مِنْ شَيْءٍ يُؤْتَعَمَّرُ فِي الْمِيزَانِ أَثْقَلَ مِنْ
 حُسْنِ الْخُلُقِ وَإِنْ صَلَّيْتَ الْحَسَنَ الْخُلُقَ لَيَبْلُغُوا بِهِ دَرَجَةَ صِيَامِ
 الصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ ابی درود ارضی الله تعالی عنه از رسول الله صلی الله
 علیه وآله وسلم روایت کرده اند که نیست هیچ شئی که می نهد در میزان ثقیل
 تر از حسن خلق که بر همه اعمال حسن گران تر است و تحقیق می یابند
 حسن خلق در جبهه روزه و نماز گزار و عبد الله بن مبارک حسن الخلق را تمیز کرده
 است که حسن الخلق آنست که کشاده دارد پیشانی بر مسلمین و ائمه و

میکنند به بندگان خدا کسی را ضرر نمی رساند نه بزبان و نه به دست
 و قسم دیگر حدیث عائشه رضی الله تعالی عنهما آمده است که خلق
 آنست که بخود چیزی نمی نخورد و آن چیز را بجواران و قریبان و
 ابن سبیل میدهد و سائل را محروم نسازد و در حفظ امانت اکتفا
 بسیار دارد و حق صلح رحم بجای آورد و به سلیمین به محبت و کشاده
 پیشانی ملاقات می کند و تعظیم و توقیر مهمان بجا آورد و حیای بسیار
 دارد و بعضی سالکان را بعد از مقام توحید رومی نماید که تجلی
 ذاتی و صفاتی سالک از خود فانی گرداند و بحق باقی و واصل
 گردد و در آنوقت دل سالک عرش الله شود و منظر اسرار ذاتی و
 صفاتی گردد و با خلاق الهی متخلق شود و درین مقام از سالک
 اخلاق حسنه بلا تکلف صادر می شود این منتهی عظیم است این
 ایزدی میسر میگردد و باید که سالک از خود بینی و تکبر و اخلاق سبیه
 محترز باشد مبت مرا پیرد انای مرشد شهاب * دو اندرز زود

بر روی آب پیلی آنکه بر خولیش خود بین مباحش + دگر آنکه غجر
 بدین مباحش فصل سوم در بیان امر معروف امر معروف
 در اسلام قطب اعظم است که مدار قیام و ظهور اسلام بامر معروف
 و نصیحت است امر معروف چند قسم است یکی قسم فرض است
 و دیگر قسم واجب است و سوم قسم سنت است و چهارم قسم اولی و
 مستحب است پنجم مباح است و ششم ترک اولی است اگر بحضور
 کسی شخص نماز ترک کرد او شخص به یقین میدانت که اگر این شخص
 را نصیحت کنم این شخص قبول کند نصیحت مرا این قسم امر معروف
 فرض است و اگر کسی بحضور که ام شخص ترک واجب کرد و آن
 شخص میدانت که اگر این را میگویم بسبب نصیحت مازک
 واجب نگیرد در آنوقت نصیحت واجب است اگر کسی ترک سنت
 کرد بحضور که ام شخص و آن شخص میدانت که اگر این شخص
 را میگویم بسبب نصیحت مازک سنت نخواهد کرد در آنوقت

نصیحت سنت است و قسم چهارم این است که اگر ترک افعال
 مستحب کرد و بحضور کدام شخص او میدانست که بسبب نصیحت من مستحب
 ترک نکند نصیحت در آن وقت مستحب و اولی است و اگر کسی ترک
 نفس یا واجب یا دیگر افعال مکره و به بحضور کسی شخص میکرد و آن شخص
 میدانست که نصیحت من قبول نکند و از ترک فرض و واجب و
 فعل حرام و مکروهات باز نیاید در آنوقت نصیحت کردن سباحت است
 خواه نصیحت کند یا نکند این را اختیار است و قسم ششم این است
 که اگر کسی بحضور کدام شخص ترک فرضیات یا فعل محرمات می کند
 و آن شخص میداند که اگر این را منع میکنم فتنه و فساد برپا می شود در آن
 وقت ترک نصیحت اولی است فائده نصیحت بچند نوع است
 نوع اول برای سلطان و قاضی و مفتی است و دیگر کسی حکم
 قاضی و مفتی در اجرای احکام شرع دارد و آنها را اول نصیحت بر زبان
 است، اگر قبول نکند بزور منع کند از فعل محرمات و حرام نوع دیگر

فضیحت برای عام علما و صلحا است که فسق و فجور را بفضیحت
 بزبان منع کند و نوع سووم برای مسلمین است که کسی اگر فعل حرام
 کند و او شخص را منع کردن نمی تواند از فعل حرام نه بزور و نه بزبان
 این شخص را لازم است که عداوت قلبی و دشمنی همراه او بدارد اگر در
 همراه او دشمنی ندارد و این شخص را برابر بداند دشمنی اش ایمان نیست
 چنانچه در خبر آمده است قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 إِذَا دَاؤَ مِنْكُمْ فليَغِيْرَهُ بِيْدِهِ وَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فليَسَانِهِ وَإِنْ لَمْ
 يَسْتَطِعْ فليَقْلِبْهُ وَلا يَسْ مِنْ ذَٰلِكَ حَرْدٌ مِّنَ الْإِيْمَانِ ه
 ترجمه آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند آنوقت
 که ببینید فعل حرام پس منع کنید آن شخص را از فعل حرام بدست
 زور و اگر منع کردن بدست نمی توانید بزبان منع کنید و اگر بزبان
 هم گفتن نمی توانید بدل منع کنید یعنی حد عداوت قلبی همراه او
 بدارید و اگر عداوت قلبی همراه او نداشت نیست او را ایمان بقدر

وَاِنَّ خُرُوجَ قَوْلِهِ تَعَالَى وَالتَّلْكَرُ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ
 وَيَا مُرُونَ بِالْعُرْفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ حَلْبَانَهُ فَمُرُودَهُ
 است که هر آنکه باشد نذر از جماعت شما این که بخوانند مردمان را بسوء
 نیکویی و امر بفرمایند مردمان را به نیکویی و منع کنند مردمان را از افعال
 حرام و ممنوعات باین آیات امر معروف و نهی شده است و دیگر
 آیات بر امر معروف در قرآن بسیار آمده است لکن بعضی علماء میگویند
 که امر معروف خاص برای علماء و زهداء و صلحا است که اینها بعضی
 از امت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اند و در آیات که من
 واقع شده است آن من برای تبیین است و بعضی علماء میگویند
 که آن من برای تبیین نیست یعنی زاهد است هر گاه که من زاهد
 پس نصیحت برای جمیع مسلمانان لازم شد که برای کسی میکند این
 فخر رازی و دیگر علماء است برین طبق حدیث نیز آمده است قَالَ رَسُولُ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الدِّينُ نَصِيحَةٌ النَّصِيحَةُ لِكُلِّ مَسْلُوحٍ

وَمُسَلِّمَةً مُحَمَّدٍ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَمُودَةٌ أَنْذَكَ
 قِيَامَ فَوْهُورِ دِينَ مَنْ نَصِيحَتِ اسْتِ نَصِيحَتِ بَرَامِي مُسْلِمَانِ لَازِمٌ اسْتِ
 كَرِيدِكِرِ مُسْلِمَانِ نَصِيحَتِ بَلَنْدِ زَنْ مُسْلِمَانِ رَا لَازِمٌ اسْتِ كَرِيدِكِرِ زَنْ مُسْلِمِينِ
 نَصِيحَتِ بَلَنْدِ زَنْ جَرَامِدَه اسْتِ كَرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَوْهُورِ
 الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَخَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ مُحَمَّدٌ حَضْرَتِ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَمُودَةٌ أَنْذَكَ نَصِيحَتِ كَنْدُكَانِ خَلْفَا
 خُدَا نَدِ زَمِينِ وَزَمِينِ مَامُورِ وَآبَادِ مِيكَرِدِ وَازِ جَارِي كَرْدِنِ احْكَامِ
 شَرَعِ وَحُدُودِ سَاكِرِ رَا لَازِمٌ اسْتِ كَرِ نَصِيحَتِ كَرْدِنِ مُسْلِمَانِ
 حَتَّى الْأَمْكَانِ شَسْتِي نَكَنْدِ وَرِ حَدِيثِ آدَمِدَه اسْتِ كَرِ الْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ
 عَيْنِي امْرُوعُونَ بَرِ صَدَقَةٍ دَارِ دِ چَا پَنْجِه بَصَدَقَةٍ خُدَا رَاضِي مِي شُودِ وَازِ امْرُوعُونَ
 نِي زِ خُدَا رَاضِي مِي شُودِ وَكَفَارَةٌ گناه مِي كَرِدِ وَچَا پَنْجِه صَدَقَةٍ كَفَارَةٌ گناه مِي كَرِدِ
 وَامْرُوعُونَ مَنْصِبِ نَبِيَّتِ اسْتِ كَرِ اَنْبِيَا بَرَامِي اَيْنِ امْرُوعُونَ فَرَشَا
 شُدِه اَنْدِ وعلما و صلحا و زهدا نیز وارث این منصبند فصل چهارم

در بیان اشغال اذکار قادریه عالیه مخفی به باد که قادریه بدو قسم است
 یکی طریقه قادریه ظاهریه است و سومی دیگر طریقه قادریه معنویه است
 این هر دو طریقه بعوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی رحمته الله علیه
 منسوب اند سبتهای طریقه قادریه ظاهریه این است **سَبْعُ اَوَّل**
 یعنی اثبات یعنی لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله بزور و
 از دماغ بالا بکشد و الله بکتف چپ ضرب کند و لا اله الا الله بزور و
 شدت بدل ضرب کند این سبق را نفی اثبات می گویند زیرا که طایفه
 اصدق ارادت و خلوص نیت قدم در طریقت نهاد او را می باید
 که جمیع ماسومی الله را بکلمه لا نافی نفی کند و در سبق نفی اثبات چهار
 متوسط نیز جایز و مفید است که سبب زیادت شوق طالب باشد
 و دل بنبط میگردد و شوق و ذوق در دل رومی نماید و عدد **سَبْع**
 این نفی اثبات دو از ده هزار است و عدد متوسط پنجاه هزار و عدد
 ادنی کی هزار است و اگر بوجه ضرورت از یک هزار کم بخواند جائز است

و بعد از هر صد مرتبه **مُحَمَّدٌ الرَّسُولُ اللَّهُ** بخواند **سَبَقٌ** دوم
 اثبات است این طریقه بکند که یک مرتبه **لا اله الا الله** بخواند
 بعد از آن مجرد اثبات یعنی **الا الله** بخواند و بدل ضرب کند و بعد
 از صد مرتبه **مُحَمَّدٌ الرَّسُولُ اللَّهُ** بخواند عدد این سبق یکمزار است
 و اگر به پنج صد مرتبه اختصار بکند جایز است لیکن آثار کم می یابد
سَبَقٌ سوم مراقبه است که در ل ضرب لفظ **الله** بکند یا بزبان
 دل تبصیر لفظ **الله** بخواند این سبق را عدد نیست لیکن تا حدی
 بکند که در دل جمعیت و حظ و شوق و لطافت بکثرت آید **سَبَقٌ**
 چهارم بزبان یا **الله** بخواند عدد این سبق نیز یکمزار است
سَبَقٌ پنجم لفظ **هو** است این ترتیب بخواند اول یک مرتبه
 گوید **الله** بعد از آن گوید صد بار لفظ **هو** عدد این نیز یکمزار است
سَبَقٌ ششم **الله هو** است که این را سبق عروج میگویند
 عدد این نیز یکمزار است **سَبَقٌ** هفتم **هو الله** است این را

سبق نزول میگویند بعد از عروج عدد این نیز کنیز است **سبق همی**
 أَنْتَ الْهَادِي أَنْتَ الْحَقُّ كَبِيرُ الْهَادِي الْأَهْوَايْنِ سَبْقُ رَاعِدَتِ
 هر قدر که طالب بنخواهد بنخواند این سبق برای عجز و نیاز است بدرگاه
 الهی **سبق نهم** حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ
 این سبق برای تفویض امور بحق است که سالک در امور دنیوی
 و اخروی حق را وکیل خود بگیرد و تفویض امور بحق میکند و این
 سبق در دفع مهاتما مورد نیوی و اخروی شان عظیم دارد عدد
 این پنجاه مرتبه است این عدد اعلی است و عدد ادنی یکصد مرتبه
 است **سبق دهم** يَا حَفِيفُ است این سبق برای حفاظت کسای
 از خطرات نفسانی و شیطان و آفات و بلیات و ارادات اشعظیم
 دارد عدد اعلی این کنیز است و عدد ادنی پنجاه مرتبه **سبق یازدهم**
 درود شریف است اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِنَا
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعَشْرَتِهِ وَأَصْحَابِهِ وَجَمِيعِ أُمَّتِهِ لَعَلَّكَ

الْفَاسِلُ مَتَّهِ اِن سبفهاى قادريه طاهره است عدد اعلى اينها
 يكزار است و عدد ادنى پنجه صد است فصل پنجم در بيان اذكار
 طريقه قادريه عاليه معنويه سبوق اول نفى اثبات است اين
 طريقه قادريه طاهره است بان طور بخواند چنانچه در طريقه قادريه
 طاهره گذشت و دوم سبوق اثبات است بان تركيب بخواند
 چنانچه در طريقه قادريه طاهره گذشت سبوق سوم مراقبه دل
 زبان بند کند و نفس از زمينى بکشد و لفظ الله بدل ضرب کند
 از طرف فوق بالفظ الله زبان دل بخواند تا حدى كه جمعيت و خط
 در دل آيد سبوق چهارم لفظ الله زير پستان راست بان
 طريقه كه گذشت بطور مراقبه بخواند به تصور زير پستان راست
 كه اين محل لطيفه روح است سبوق پنجم بان بطور لفظ الله بخواند به تصور لطيفه
 سر بان ترتيب چنانچه در مراقبه دل گذشت سبوق ششم لفظ هو است بان بخواند
 بان ترتيب چنانچه در طريقه قادريه طاهره گذشت سبوق هفتم هو الله است بزبان

بخواند این را بآن طور چنانچه در طریقه قادریه ظاهریه گذشت
 سبق ششم حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَنِعْمَ الْمَوْلَى
 وَنِعْمَ النَّصِيرُ این نیز بآن ترتیب بخواند چنانچه در طریقه قادریه
 ظاهریه گذشت سبق نهم يَا حَفِيظُ است این بآن ترتیب
 بخواند چنانچه در طریقه قادریه ظاهریه گذشت سبق دهم عروج و نزول
 است این عروج و نزول قسمی از مراقبه است باین طور بکند
 که طالب بتصور یا سحی از مات تا آخر دماغ برود و یاقیوم بتصور
 تازی عرش رساند و یاقدوس بتصور تا فوق عرش رساند
 این عروج که طالب از جان خود تا عرش عروج کرد باید که بعد از
 عروج نزول بجان خود کند و نزول باین طور بکند اللَّهُ سَمِيعٌ
 از عرش تازی عرش بتصور رساند اللَّهُ لَبِيبٌ از زیر عرش
 تا سر برساند و اللَّهُ عَلِيمٌ که از سر تا ناف به تصور برساند و این سبق
 عروج و نزول را اعداد معین نیست هر قدر که می تواند بکند باید

که درین عروج و نزول تصور کند که حیات و قیام جمیع موجودات
 به حیات و قومیت اللّٰه جل شانہ است و اللّٰه جل سلطانه پاک و زنده
 است از صفات بشریت این تصور در وقت عروج باید کرد و در وقت
 نزول این تصور باید کرد که اللّٰه شنوا و دانا و علیم بر حال سالکان
 این عروج و نزول طالب را اثر عظیم می بخشد سبق یا از دهم مرتبه
 است کُلِّ مَنْ عَلِمَهَا فَإِنَّ وَبَيْتِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
 ترجمه یعنی هر چیز که بر زمین است همه نیست و نابود میشود مگر باقی
 می باشد پروردگار شما که خداوند جلال و بزرگیت این مراقبه بر
 تجرید از علاقهای دنیوی و تعلقات نفسانی و طول المل بسیار
 مجرب است و سالک را باید که درین آیات تصور کند که همه چیز در
 زمین است مابومی اللّٰه متحق و دوستی نیست بجز ذات حق که باقیست
 و مستحق دوستی ذات حق جل شانہ است سبق دوازدهم مراقبه
 دیگر است این مراقبه در دائره امکان و در دائره طلال است

یعنی باین مراقبه سالک رافعا می رسد و حاصل می شود و ^{ظلال}
 اسما یعنی عکس بر سالک و رومی باید مراقبه این است ^{الله}
 حاضر ^{الله} ناظر ^{الله} معنی این را عدد نیست لکن اینقدر
 باید کرد که حضور حق یکبارگی بر سالک تجلی گردد و محضی مساو که درین
 دو مراقبه آیات و اسما بزرگان بخوانند لکن تصور معنی آیات و اسما
 بدل بکنند **فصل ششم** در بیان اشغال و اذکار طریقه عالی
 نقشبندیه مجددیه است درین طریقه نقشبندیه مجددیه اذکار طائف
 بچند وجه آمده است بعضی مشایخ این طریقه در لطائف جنسه
 طالب را تعلیم می کنند و بعضی مشایخ این طریقه در لطائف سه
 تعلیم می کنند و بعضی مشایخ این طریقه در لطائف دو از ده تعلیم
 می کنند و بعضی مشایخ این طریقه در لطائف بست و دو تعلیم
 میکنند و بعضی نقشبندیان طالب را تعلیم در سه صد شصت
 لطائف میکنند لکن در طریقه نقشبندیه مجددیه میان تعلیم در نه

لطائف میکنیم که این نه لطائف جامع است جمیع لطائف لطیفه
 اول قلب است در لطیفه قلب شبح طالب اول تعلیم می کند با بن طو
 که دهان و زبان بند کند و نفس در بینی کشد و حرکات سکنات همه بر
 کند و تصور بر دل لفظ اندر ضرب کند یا از طرف فوق با در میان قلب
 یا طایخیال کند که دل من بزبان خود لفظ اندر سیگوید لطیفه دوم در
 پستان راست است این را لطیفه روح میگویند که درین محل اندر جلستانه
 اسرار پوشیده روحانی مندرج نموده است لطیفه سوم در سرت
 محل سرد در میان سینه است لطیفه چهارم مخفی است محل لطیفه مخفی بالای
 پستان چپ است لطیفه پنجم اخفاست محل لطیفه اخفا بالای پستان راست است
 لطیفه ششم مصطفوی است محل لطیفه مصطفوی در میان پستانی است
 لطیفه هفتم کشف عنصر خاکی و آبی است محل این لطیفه بالای کتف راست
 است لطیفه هشتم کشف عنصر هوایی و آتشی است محل این لطیفه بالای کتف
 چپ است لطیفه نهم نفس است محل این لطیفه نافست درین نهاد ذکر مجرب لفظ

اقتدره تصویری باید کرد چنانچه در لطیفه ذکر قلب گذشت بان
 ترتیب در همه لطائف بکنید تا حدیکه جمعیت و خط و شوق و دفع
 خطرات حاصل شود و بعد از لطائف سبق نفسی اثبات است
 باین ترتیب بکنید که لفظ لا به تصور و با جس نفس از زان تا بالا
 سر بکشید و لفظ **إِلَهَ** بکتف راست ضرب بکنید و **إِلَّا** الله بدل ضرب
 بکنید و طالب را باید که در وقت کشیدن نفس **مُحَمَّدًا لَرَسَّوَلُ** الله
 بخواند و بیک نفس سه بار بخواند و در یک هفته دو عدد زیاده
 باید کرد یعنی تا هفته دیگر پنج کت بخواند و نفس به پنج کت بکشد
 و همین طور زیاده کند تا که چاه بار بیک نفس بگوید این جا حاضر
 میگویند و اگر از چاه بار زیاده بیک نفس میتوان خواند این راه با
 کبری میگویند این نفسی اثبات و زلفای قالب جمیع وجود است
 شان عظیم دارد و بلفظ **لا** خطر شیطانی دفع می شود و بلفظ **الله**
 خطر نفسانی دفع میگرد و ب**إِلَّا** الله قوت میدهد خطر ملکی و رحمانی را

و سبق دیگر ذکر سلطان است ترتیب ذکر سلطان اینست که
 سالک زبان و دهان بند کند و نفس را در بینی کشد و تصور لفظ
 الله از بالای سر بکند تا پای برسد و لفظ هو از پای ضرب بکند
 تا که بالای سر برسد و این ذکر سلطان را عددی نیست هر چند که
 زیاده می کند آثار و برکات زیاده می یابد و فنامی جمیع الوجود
 بطریق جداگانه باین ذکر سلطان حاصل می شود و بعد ذکر سلطان
 سبق دیگر مراقبه است و مراقبه بچند وجه است اول مراقبه
 عروج و نزول است که عروج و نزول از قسم مراقبه اند باین طریقی
 بکند که طالب به تصویر یا شی از ناف تا آخر دماغ برود و یا قیوم
 به تصور تازی عرش رساند و یا قُدُّوس به تصور تافرق عرش
 رساند این عروج که طالب از جان خود تا عرش عروج کرد باید که
 بعد از عروج نزول بجان خود کند و نزول باین طور بکند **اللَّهُ**
سَمِيعٌ به تصور از بالای عرش تا بر عرش نزول **فَمَا يَرْوِي اللَّهُ**

بصیرت از زیر عرش تا سر برساند الله علیه و آله از سر تا ناف تصور
 برساند و این سبق عروج و نزول را عدد معین نیست هر قدر که
 تواند بخواند باید که درین عروج و نزول تصور کند که حیات و قیام
 جمیع موجودات بحیات و قیومیت اللہ جل شانہ است و اللہ
 جل سلطانہ پاک و منزه است از صفات بشریت این تصور
 در وقت عروج باید کرد و در وقت نزول این تصور باید کرد که اللہ
 شنوا و دانا و علیم بر حال ساکنان است این عروج و نزول
 طالب را اثر عظیم می بخشد این عروج و نزول تا نصفی دایره
 امکان است که عرش از عالم شهادت است تا فوق العرش
 از عالم امر است عالم امر نیز در دایره امکان داخل اند و انسان
 مرکب از عالم خلق و عالم امر است و عناصر اربع و نفس از عالم خلق
 و شهادت اند و لطائف خمسہ و قلب و روح و سر و خفی و
 اخفا این از عالم امر است و قلب برنخ است در میان

عالم امر و عالم خلق یعنی دل دو جهت دارد بصورت از عالم خلق
است و حقیقت دل از عالم امر است صورت دل در وجود
سالک است و حقیقت دل بالای عرش است و حقیقت
دل که بالای عرش است او مناسبت و تعلق به عالم امر دارد
زیرا که دل در وجود سالک است در جابهاست و کثافت
و ظلمت جسمی دارد و از حقیقت خود محجوب است و هرگاه که بازگام
و اشغال مشغول میشود مناسبت حقیقت دل پیدایم کند
که حقیقت دل مناسبت بعرش دارد و عرش منظر تجلیات الهی
است باین مناسبت دل سالک نیز منظر تجلیات الهی و عرش
میگیرد و حقیقت دل که بالای عرش است او تعلق به عالم امر دارد
از عالم امر شمار کرده اند و انسان ازین ده لطیفه مرکب شده است
و این ده لطائف که انسان ازین مرکب است این همه بهیئت اجتمعی
دائرة امکان است ازین سبب عرش نصفی دائرة امکان واقع

شده است سالک را باید که در سبق عروج و نزول تصور کند
 باین طور لطافت و فنمای لُصْفی دایره امکان حاصل می شود
 و عرش که منظر تجلیات الهی است سالک به سبب این عروج و
 نزول اقتباس از نور عرش میکند و دل سالک مناسب است پدید
 می کند بحقیقت دل که بالای عرش است بسبب این مناسب است
 دل سالک نیز عرش شد میگرد و در چنانچه در حدیث آمده است
 قَلْبُ الْمَوْمِنِ عَرْشُ اللَّهِ وَ حَقِيقَةُ دَلِّ بَرِیْخٍ اسْتَدْرِمَانِ
 عَالَمِ الْخَلْقِ وَ عَالَمِ امْرِ وَ بَرِیْخٍ اسْتَدْرِمَانِ وَ اِلَیْتِ کِبْرِیْ وَ اِلَیْتِ
 صَغْرِیْ وَ اِلَیْتِ صَغْرِیْ مَا تَحْتِ الْعَرْشِ اسْتَدْرِمَانِ وَ اِلَیْتِ کِبْرِیْ
 مَا فَوْقِ الْعَرْشِ اسْتَدْرِمَانِ وَ اِلَیْتِ صَغْرِیْ مَا تَحْتِ الْعَرْشِ اسْتَدْرِمَانِ
 خواندن این مراقبه این است که بزبان این آیات بخوانند و در
 دل تصور کنند که جمیع ممکنات اللہ جل شانہ بعلم و قدرت محیط
 است و چیزی از ممکنات از احاطه او بیرون نیست باید که درین

مراقبه چنان مستغرق شوند که فَنای دایره امکانی سالک را
 دست دهد و این تصور باید کرد که جمیع ممکنات محتاج به الله جل
 سلطانه اند و الله جلشانه بذاته غنی است از جمیع ممکنات و این
 مراقبه محیط: جمیع دایره امکانست یعنی عالم شهادت و عالم امر
 اینها همه در احاطه الله جل سجانده است ازین سبب که فیضان از
 حقیقت کعبه بر سالک وارد میشود و کعبه را دو جهت است یکی
 صورت کعبه است و دیگر حقیقت کعبه است صورت کعبه در دایره
 عالم خلق است و حقیقت کعبه عبارت از اسماء و تجلیات اسماء و
 صفات الله جل سلطانه است که تجلیات ذاتی و صفاتی از حقیقت
 کعبه برین صورت کعبه وارد می شود و حقیقت کعبه از دایره امکان
 خارج است و در دایره اسماء و صفات داخل است و باین مرتبه
 حجاب ظلمانی و نورانی که در دایره امکان بود همه سالک میکنند
 مراقبه سوم **الله حاضر** یعنی **الله ناظر** یعنی ترتیب این است

که این اسما بزبان خواهند و بدل تصور کنند که الله جلثانه بامان
 حاضر و ناظر است و در بندگی حق آداب و خلاص کلی بجا آرد زیرا که
 خدا حاضر و ناظر است هر گاه بحضور حق کسی بندگی میکند باید که بخلوص
 نیت و کمال ادب باشد که بحضور حق بی ادبی در طریقت کفر است
 و درین مراقبه سالکها باید که بدین حق مستغنی باشد و نیز حق التفات
 ننماید و در حرکات و سکانات در هر حال سالک بحضور حق باشد این مراقبه
 در دایره ظلال سماء و صفات است که عکس اسما و صفات بر سالکها
 میشود و عکس سماء و صفات سالک در وجود خود می بیند این دایره نور
 از دایره امکانست غرض همین است که اولیا بدرجه انبیا نمی توانند
 رسید که انتهای ولایت ابتدای نبوت است لکن درین مرتبه
 که کمالات نبوت سالک را حاصل میشود این کمالات نبوت
 عبارت از اطلال نبوت است مراقبه چهارم عبارتست از
 این است که این آیت را بزبان بخواند و هو معکم اینها کند

ترجمه این است که الله جلشانه با شما یان است هر جا که باشد شما یان
 بزبان این آیات بخوانید و بدن تصور کنید که خدا جلشانه بعلم و قدرت
 با یان است ای که عبادت خدا بحال دب بجار و بیعت حق
 اعتماد و توکل کنی و از غیر حق بر چیزی اعتماد و التفات نکند
 زیرا که سالک همه حجابهای ظلمانی و نورانی که در دایره امکان بود
 طی کرد و دایره ظلال اسما و صفات نیز طی کرده و جذب و محبت سالک
 را حاصل آمد و محب بحکم حدیث مع محبوب باشد حدیث المَرْعَمَع
 مَنْ أَحْبَبَهُ دَرِیْخًا سَالِكٌ لِحَقِّیْ بَاشَدُ وَ حَقِیْقَتِ صَلَوَةِ نَبِیِّ سَالِكٌ مَکْتُوْفٌ
 مِثْلُهُ وَ کَرَسَالِکٌ دَرِیْخًا مَعْمُوْدٌ وَ نَمَازِیْ سَالِکٌ بَاشَدُ تَجْلِیَاتِ ذَاتِی
 وَ صِفَاتِیْ حَقِّیْ کِیْبَارِکِیْ رَسَالِکٌ وَ اَرُوْ سِیْکَرُوْ دَ کَرَسَالِکٌ رَالِغِیْرِ
 حَقِّیْ بَرِیْزِیْ شَعُوْرِنَ بَاشَدُ وَ اَزْ صُوْرَتِ صَلَوَةِ بِحَقِیْقَتِ رَسِیْدِهِ بَاشَدُ
 حَقِیْقَتِ صَلَوَةِ بَا صِطْلَاحِ صُوْفِیَّانِ اِیْنِ رَا مِیْگُوْنِیْدُ کَرِ صَلَوَةِ سَالِکِ
 رَا قُرْبَ حَالِ مِیْشُوْدُ وَ اَزْ نُوْقْتِ مَحْرَاجِ سَالِکِ رَا بَحَقِّیْ وَ اَقَعِ مِیْشُوْدُ

هشتم بایشان از گمائی ایشان این آیات بتصور بخوانند باین حال
 که حق جلشانه بپایان قریب تراست از همه چیزها و درین مراقبه اکثر
 سالکان از احساس ظاهری غائب میشوند و به قریب حق سالک
 اراده خود و خواهش کونین در اراده حق فانی میکند و سالک را
 درین مقام هیچ خواهش نباشد و استغنائی کلی حاصل میشود
 از قربت اغیار و به قرب کسی مخطوط نمیشود درین مراقبه سالک
 را ولایت جامع و کمالات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 حاصل میشود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را از محبت
 و محبوبیت ازین هر دو نصیب بود که رسول الله هم عاشق بود
 و هم معشوق ازین سبب محمد رسول الله را ولایت جامع حاصل
 شده بود که فیضان از جهت محبت می یافت و از جهت محبوبیت
 نیز می یافت و دیگر انبیا هم سلم علیهم السلام فیض از محبت
 یا از خلقت با آنها از محبوبیت می یافت مراقبه ششم بود

است لا اله الا هو رب العرش العظيم ترجمه نسبت معبود
 مگر معبود در حق که منزه است از جمیع العیوب و خالق عرش کریم است
 درین مراقبه سالک را باید که مجرد تصور حق کند بلا تصور اسما و صفات
 و شیونات و تعینات و اضافات که درین مراقبه تصور اسما و صفات
 و شیونات و تعینات و اضافات گنجایش ندارد که این مراقبه وار
 الایعین است که مقصود سالک ماوری الوری الوری یافت
 این مقام الجمع الکلیج است یعنی جمیع الموجودات و اسما و صفات
 و شیونات درین مقام مستملک در اسرار حق جلشانه میگردد
 و سالک حق را از اشارات و اضافات و تعینات ماوری الوری
 یافت **فصل مفهم در بیان آداب مرید باشیخ آداب صحبت**
 شیخ برای حصول طریقت شرط است چه محافظت آداب
 مستجلب محبت دل شیخ است هر گاه که مرید در صحبت
 شیخ مودب باشد و منظور نظر شیخ گردد و دل شیخ با او مل

شد این نیز نعمت عظمی است که بنابت ایزدی حاصل میشود
 که دل‌های دوستان حق با شارت فیبی کبسی مائل میشود که دلها
 مشایخ منظر اسرار الهی است چنانچه در خبر آمده است قَلْبُ
 الْمُؤْمِنِينَ بَيْنَ أَصْبَعَيْ الرَّسُولِ يُقَلِّبُ اللَّهُ لِي
 مَنْ يَشَاءُ مَرَّحِبٍ كَدُلِ مُؤْمِنِينَ در میان انگشت‌های
 رحمن است و میگردد اندول مومنان اللہ بان چپند با
 که میخواهد او جل سجان و هر گاه که محبت شیخ با مرید پیدا
 می شود او را نعمت عظمی زود حاصل می شود که درین
 محبت شیخ با مرید سرت از اسرار الهی زیر آتش شیخ در
 و دعوت خلق مثل ناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم است بمرید لازم است که بر شیخ اعتقاد
 تنها کامل تر دارد که شیخ برای رسیدن
 ما از مقام ادنی تا مقام اعلی کافی است

و شیخ خود را کامل از همه شاخ دیگران باید دانست و دیگر بر
 مرید لازمست که در پیش شیخ باو از بلند سخن نگوید و تندی را که خلا
 پیش گیرد و صفات زوید به محموده بدل کند چنانچه گفته اند انما لفظ
كُلُّهَا آدَبٌ مَثْنَوِيٌّ از خدا جویم توفیق ادب بی ادب
 محروم ماند از لطف رب بی در میان قوم موسی چند کس
 بی ادب گفتند کوسیر و عدس بی ادب تمنانه جان را داشت
 بد بی بلکه آتش بر همه آفاق زد و دیگر مرید را باید که دوام قصد
 بر ملازمت صحبت شیخ کند که حصول مقامات همه مشروط صحبت
 شیخ است و بر آستانه شیخ جان تسلیم باید کرد تا همه مقصود زود
 میرسد و در صحبت شیخ در همه احوال تابع شیخ باشد چنانچه
 سایه تابع اصل است یک صحبت شیخ کامل بهتر است از گوش
 مرید بساها زیرا که در صحبت شیخ دل زنده میشود و سیر استعدا
 و سیر آفاتی و نفسی زود بانتهامیرد **مَثْنَوِيٌّ** یک ساعت صحبت

با اولیا چه بهتر سال عبادت بپریا چه اولیا راهت قدرت از آن
 تیر جسته باز گرداند ز راه چه بان که اسرافیل وقت اولیا به
 راز و شان چنانست و نما چه پس غنیمت دار آن تو فیق را چه
 چون بیابی صحبت صدیق را چه صحبت عاشق ترا عاشق کند چه
 صحبت تر افاسق کند چه سنگر از تا شتر صحبت جاهل است چه
 هر که در صحبت ره بد بس عاقل است چه همه اصحاب که فلان کلمه
 تا سگی از وی کلجی سلب شد چه باش مردان خدا را خاک پا چه
 تا رسد از مهر او نوری ترا چه زین سبب و زهره احمد مجتبی چه
 لَا تَصْلَحُ أَنْتَ إِلَّا مَوْمِنًا خاشع در پیش شیخ با صفا چه
 تا ز خاک تو بروید کمیایا چه مرید را باید که بر شیخ اعتراض نکند نه
 بر ظاهر و نه باطن او اگر چیزی از مکر و هات، از شیخ می بیند او را
 تا ویل می باید کرد اگر تا ویل نتوانست از شیخ پرسان کند که درین
 امر مشکلی آمده است لکن مرید را باید که باطن از اعتراض پاک

دانکه اعتراض بر شیخ سبب زوال نعمت باشد و مرید را باید
 که توقع از شیخ در امور دنیوی نکند و طلب و بهت مرید از شیخ
 کلی بحصول احوال باطنی باشد و حضور شیخ نماند پیوده و لایعنی
 و حکایات فضول ترک باید کرد و در حضور شیخ دیگر رجوع
 نباید کرد فائده اگر مرید صحبت طویل با شیخ داشته بود و چیزی آه
 باطنی از شیخ نیافت و در دل او ذوق و شوق و فرحت نیامد
 باید که بحضور او بدگر شیخ رجوع نکند و نقصان و قصور بنفس
 خویش حواله کند به شیخ و اگر شیخ دیگر از او کالمتر بود و در صحبت
 او کشایش و برکات یافت مرید را باید که از شیخ اول اجازت
 گیرد و بغیر اجازت با او رجوع نباید کرد که سبب خرابی مرید نشود و اگر شیخ
 اول انتقال کرد یا بملک دیگر رفت که ملاقات شیخ بمرید ممکن نبود
 در آنوقت مرید را اختیار است که بشیخ دیگر ارشاد و رجوع کند
 و اگر از شیخ اول سراسر و کمالات یافته بود شیخ دیگر رجوع کردن

برای ارشاد ضرورت بیت حافظ از آستان پیرنغان هر
 چه کشیم در دولت درین سرای کشایش درین دراست *
 ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم * با باد شه بگویی که روزی مقدر
 است * باید دانست که صحبت مشایخ بلا ارشاد هرج ندارد
 بلکه تیر است لکن اعتقاد به پیر اول داشته باشد که درین صحبت چیزی
 اسرار یافتیم این نیز بگفت و بواسطه پیر خود است فائده سالک
 باید که اول آداب در عبودیت حق دارد که او جلشانه خاطر و ناظر است
 و قریب است باید که در قرب او عبادت با ادب بجا آورد و از بی ادبی
 در حضور الهی دور باشد بی ادبی در حضور جل سبحانه از همه چیز قبیح
 تر است و نباید کرد و در همه اوقات و از گاه از مودب باشد و از
 فضول گفتن و دیدن و شنیدن بسبب آداب حق محتنب باشد که این
 آداب خاصیت کبریت احمد دارد فائده مقام محبت و محبوبیت
 مشروط است با دایم فرائض و نوافل و اتباع سنت رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه در خبر آمده است که ایزال لعبد
 یتقرب الی بنو اهل حتی احبده همیشه باشد بنده که نزدیکت میشود
 بمن بسبب گزاریدن نماز نوافل تا آنکه او را دوست میدارم این
 حدیث معلوم شد که کثرت گزاریدن نماز نوافل درجه مجبان و
 محبوبانست که بسبب این طاعت درجه محبوبیت می یابد فائده
 مریدان باید که لوازم آداب با آنحضرت رسالت مآب صلی الله
 علیه وآله وسلم بجا آرند که محبت و آداب با رسول الله صلی الله
 علیه وآله وسلم از کمال ایمانست چنانچه در حدیث آمده است
 که روزی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از عمر بن خطاب رضی
 تعالی عنه پرسان کرد که چرا چه قدر دوست میداری عمر بن خطاب
 رضی الله تعالی عنه گفت یا رسول الله شما را از همه جهان و جهانیان
 دوست میدارم سوا می جان خود آنحضرت رسول الله صلی الله
 علیه وآله وسلم گفت که هنوز ایمان شما کامل نشده است بر عمر

رضی اللہ عنہ وجد آمد که یا رسول اللہ از جان خود نیز دوست میدارم
 آنحضرت رسالت مآب گفت که این وقت ایمان شما کامل شد و در
 دیگر حدیث آمده است که کسی را ایمان کامل نباشد تا وقتی که اللہ
 جلشانه را و هر از جمیع موجودات و جان خود از پدر و مادر زیاد دوست
 ندارد و دیگر آداب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اتباع
 سنت رسول اللہ است چنانچه در حدیث آمده است *مَنْ بَلَغَنَا
 سُنَّتِي فَقَدْ أَحْيَانِي* ترجمه کسی که سنت من بجا آورد پس تحقیق
 آن شخص گو یا مرا زنده کرد و سالک را باید که در خاطر راه نهد که بپذیرد
 هدایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بحق میرسد که هیچ از اولیا
 بجمال و تکمیل نمیرسد الا بواسطه و اقتباس نور از ولایت و نبوت
 محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که میکنند زیرا که انوار و تجلیات الهی
 اول بر رسالت مآب از حق نازل می شود و بعد از آن با اولیا و مشایخ
 و دیگر مومنان میرسد زیرا که مقسمه فیض جمیع موجودات روح

مطهره بنوی و نفس مقدس مصطفوی است اگر بعض مشایخ در
 مقام تکمیل فیضان از حق می یابند بلا واسطه و در حقیقت آن فیضان
 نیز بواسطه آن رسالت مآب است فائده شیخ را باید که بعد نماز
 عصر یا بعد نماز فجر طالبان حق را حلقه بزنند که در حلقه شستن
 بهیئت اجتماعی برکات و فیضان بسیار است چنانچه در حدیث
 آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند که
 هر که ام شحض از شما یان بر حلقه ذاکرین میگذری باید که شما یان
 همراه ذاکرین بنشینید هر که جلیس ایشان خواهد شد شقی نباشد
 و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم فرموده اند که فرشتهای سیاحین که در زمین سیاحت می کنند
 ازین فرشتهها الله جلشانه پیران می کشد که در زمین حلقهای ذاکرین
 را دیدی آن فرشتهها میگویند که در فلان مقام ذاکرین بطور حلقه
 نشسته بودند و بزرگ مشغول بودند فرشتهها را حکم میشود که آن حلقه را

از انوار کینید و شیخ را می باید که در ابتدای حلقه هر دو دست بردارد
 بفاتحه خواندن بر وجه مقدس نبوی و بارواج مثل سلسله او
 ایصال ثواب فرماید که این فاتحه سبب ورود فیضان از ارواح
 ایشان بر حلقه ذاکران میشود و در آخر نیز مناجات باید کرد فائده
 شیخ را باید که امانات باهل میرساند یعنی در رسیدن فیضان
 و اسرار و تربیت مریدان هیچ قصور نباید کرد و هر وجه که شیخ میداند
 بآن طوری باید کرد چنانچه قوله تعالی تَوَدُّ الْأَعْمَانُ لِمَا لَهَا
 ترجمه بدیهید و اد ا کیند امانات برای او شان که اهلیت دارد
 یعنی کسیکه لیاقت دارد او را محروم نسازد **باب** در بیان
 بعضی اجالات و مقامات ناسوت و این باب مشتمل بر دو فصل است
فصل اول در بیان حقیقت معنی ناسوت و میراستعدادی که
 ناسوت را دو معنی است یکی معنی لغویست بمعنی لغوی عالم خلق و عالم
 شهادت را میگویند که مقام شریعت است و در اصطلاح صوفیان اول مقام

طریقت را میگویند که آرزو مقام شریعت و مقام تخلیه نیز میگویند
 تفصیل درین مقام اینست که انسان برنخ است در میان
 ولایت کبری و ولایت صغری و برنخ است در میان عالم خلق
 و عالم امر لجانها یعنی انسان عالم اکبر است که جامع است جمیع دایره
 امکان را چه خلق چه امر یعنی عالم خلق نصف دایره امکان است
 و نصف دایره امکان عالم امر است باین سبب که انسان جامع
 است جمیع دایره امکان را که مرکب است از ده لطیفه که در آن
 لطیفها اسرار الله جل شانہ مخزون و پوشیده است چنانچه
 گفته اند *إِلَّا لِنَسْكَانُ سِتْرِي حَىٰ وَأَنَا سِتْرٌ لِّرَحْمَةِ الْإِنْسَانِ* پوشیده من
 است و من پوشیده انسان ام و آن ده لطیفه این است
 چهار لطیفه عنصر و یک لطیفه نفس بنیاد عالم خلق اند که نصف
 دایره امکان است یعنی تا انتهای عرش و لطیفهای که تعلق بعالَم
 امر دارد که در انسان مرکوز است او نیز پنج است اول لطیفه قلب

دوم لطیفه روح سوم لطیفه سرب چهارم لطیفه خضی پنجم لطیفه اخفا
 این پنج نیز نصف دایره امکان است که مافوق العرش
 است تا انتهای دایره امکان و انسان به ان معنی خرسیت
 از خزانهای غیب و جمع است در وی عالم خلق و عالم امر
 با معنی انسان عالم کبر اندک بیت آدمی چیست بر رخ جامع
 صورت خلق و حق در و لامع + و هر گاه که انسان اول السریعت
 و اتباع نبوی آرسته باشد بعد از ان در طریقت شروع
 کند و بطرف علوی رجوع کند و از خرنیا که در لطائف انسان
 هر کوز است از اصحبت مرشد درجه بدرجه حاصل می شود
 بنیست از مقامات قبل تا فنا + پایه پایه تا ملاقات خدا
 غرض همین است که انسان درین عالم خلق مجرب شده اند بجا بسا
 هفتاد هزار بان حجابها که در میان حق و خلق واقع شده اند
 بعضی از نور است و بعضی از ظلمت است چنانچه در خبر

آمده است اِنَّ لِلّٰهِ سَبْعِيْنَ اَلْفَ حِجَابٍ مِّنْ نُورٍ وَّ
ظُلْمَةٍ وَايْنَ حِجَابَهَا سَبَبٌ هَر لَطِيْفَةٌ عَشْرَةٌ كَه نُوْرَانِيْتِ مِي نِيَا
هفت هزار منگشف و منقطع میگردد و این حجابها در سیر آفتاب
به تمامها مرتفع میگردد و بعد از آن سالک را وصل میشود
غرض همین است که لطائفها را شکل نورانی جداگانه است
یعنی هر لطیفه را نور و شکلی جدا جدا است نور لطیفه قلب در
ابتدا سفید می آید و بعد از آن سرخ و زرد نیز می آید و نور لطیفه
روح در ابتدا زرد باشد و بعد از آن سرخ و مختلط سیاه و دیگر
الوان نیز می آید و نور سرد در ابتدا سبز و بعد از آن نور سیاه و
سفید و دیگر الوان نیز می آید و نور خفنی در ابتدا سیاه و سفید
مختلط باشد گاهی سیاهی غالب می شود و گاهی سفیدی
غالب می شود و دیگر اقسام انوار نیز می آید نور اخفاد را ابتدا سیاه
است و زرد و سفید و دیگر اقسام نیز می آید نور لطیفه عنصر خاکی زرد

و سفید مائل بنجاکمی است نور لطیفه عنصراکی زرد مائل بسبزی و سفید
 و نور لطیفه عنصرا بادی سفیدی مائل بسبزی و خاکست و نور
 لطیفه عنصرا تشی بنبر است مائل بسفید و سبغ مائل بنجاکمی نیز
 می آید و نور لطیفه نفس زرد است و دیگر قسم الوان انوار نیز
 در رمی آید فائده مخفی مباد که سالک را در قسم سیر واقع
 میشود اول سیر استعدادی است که عبارت از حصول مقامات درجا
 و عبور مقامات ناسوت و ملکوت و جبروت و لا الهوت و باهوت و باهوت است
 و حصول این سیر استعدادی تعلق بصحبت و توجه مرشد کامل دارد و دیگر
 سیر مراد است که به ریاضات و عبادات مجاهده سالک واقع میشود
 و این سیر مرادی فی الواقع تجلیه سیر استعداد است غرض همین است که
 سیر استعدادی باین سه لطیفه واقع میشود یعنی لطیفه قلب روح و سیر و دیگر
 لطائف با همه درین مندرج است و سیر مرادی که فنا و بقا بر وجه است
 و برین سیر مرادی حصول فنا و بقا و تصفیه و تجلی لطائف عشره می آید لکن

سیر استعدادی خاص برین سه طبقه واقع میشود غرض همین
 است که ناسوت را دو اعاده است که سالک را عود و سیر
 باین سه لطائف واقع میشود اول سیر بر لطیفه قلب واقع
 میشود یعنی قلب را سه طبقه است نور قلب در طبقه اولی نور
 سفید است و نور قلب در طبقه ثانی نور زرد مختلط بسرخ است
 و نور قلب در طبقه ثالث سرخ عقیق شکل است هر گاه که این
 سه طبقه قلب بتوجه مرشد کامل طی می شود بعد از آن نور در
 طبقه روح متجلی می شود و محل لطیفه روح زیر پستان است
 است و لطیفه روح را نیز سه طبقه است نور لطیفه روح در طبقه
 اولی زردخالص است و در طبقه ثانی سرخ است مختلط بسفید
 و در طبقه ثالث سرخ است مائل بسپاه و بعد از آن که طبقه
 روح سالک را بتوجه مرشد کامل طی می شود بعد از آن نور
 در طبقه سیر متجلی میشود و محل لطیفه سیر در میان سینه است

و نیز رانیز سه طبقه است نور سیر و طبقه اولی سیر خالص است
 و در طبقه ثانی سیاه است مائل بسیر و در طبقه ثالث مائل بجزرد
 است و سالک را معلوم باد که سیر استعدادی سالک بن
 سه لطیفه واقع میشود خواه سالک نقشبندی باشد یا قاری
 یا چشتی یا سهروردی و سیر استعدادی سالکان را هم
 یک است که بر این سه لطیفه واقع میشود خواه مرشد سالک
 درین سه لطیفه تعلیم کرده باشد یا نکرده باشد یا در یک قلب
 تعلیم کرده باشد یا در اطراف عشره تعلیم کرده باشد یا ذکر
 و تسبیح و تهلیل تعلیم نموده باشد سیر استعدادی اینها همه
 برین سه لطائف واقع می شود و عرض همین است که ناشی
 را دو اعاده است که بتوجه مرشد در ابتدا در لطیفه قلب نور تجلی
 می شود و سه طبقات قلب همه طی میگردد و بعد از آن نور
 در لطیفه روح تجلی میگردد و سه طبقات بتوجه مرشد نیز طی میگردد

و بعد از آن نور در لطیفه سرتجلی میگردد و سه طبقات هر نیز طی میگردد
 و این سه مقام را یک اعاده میگویند و درین وقت سالک تا
 یک اعاده حاصل شد و بعد از آن توجه مرشد نیز نور در
 لطیفه قلب متجلی میشود بدستور سابق و طبقات قلب توجه
 مرشد طی میگردد و بعد از آن نور در لطیفه روح متجلی میشود و سه
 طبقات روح نیز توجه مرشد طی میگردد و بعد از آن نور در
 لطیفه سرتجلی میشود و سه طبقات سرتجلی طی میگردد بدستور
 اول در نیوقت سالک را دو اعاده ناسوتی حاصل شد و سالک
 بر مقامات ناسوت عبور کرد و مقامات ناسوت سالک را
 حاصل شد هر گاه که این قدر سیر استعدادی سالک را حاصل
 شد و مقامات ناسوت سالک عبور کرد درین وقت عروج
 سالک توجه مرشد بمقامات ملکوت می شود و مقام ناسوت
 و وجه تشبیه او با اصطلاح صوفیان چهار قسم است قسم اول

این مقام ناسوت را مقام جهاد میگویند یعنی سالک درین
 مقام ناسوت از خطرات شیطانی و نفسانی نجات نباشد یعنی
 همه خطرات بر دل سالک وارد می شود و سالک این خطرات
 را بتکلیف دفع میکنند زیرا که درین مقام ناسوت سالک را
 بانفس و شیطان محاربه زیاده واقع میشود اگر سالک درین
 جهاد در درجه شهادت می یابد ازین سبب که در جهاد اکبر مرد
 قسم دوم وجه تسمیه مقام ناسوت با عاوه جنونیت است زیرا که بعضی
 سالکان درین مقام ناسوت بجنات و شیاطین رطب پیرامی شود
 و جنات و شیاطین اطوار خود بر سالک عرض و پیش میکنند و اسکا
 مختلفه و گوناگون سالک را می نمایند اگر سالک درین مقام
 غرور کرد و بتوجه فرشتگان درین مقام زود نگذشت در اعجازی است
 و جنات می آید قسم سوم مقام ناسوت را مقام وسواس نیز میگویند
 زیرا که درین مقام وسواس شیطانی و خطرات نفسانی

بر دل سالک وارد میشود اگر سالک ازین مقام زود
 نگذشت خوف زیادت و سواس و خفقان بیدار د که قریب
 بچون میشود سالک را باید که ازین مقام و سواس زود بگذرد
 و جان خود را بمقام ملکوت رساند ششم چهارم مقام ناسوت
 را مقام انانیت میگویند و چه ششم مقام ناسوت با انانیت این
 سبب است که درین مقام صفات مذسوسه در دل سالک همه
 باقی باشد مثل انانیت و تکبر و خود بینی و تهذیب الاخلاق یافته
 نباشد و علامات انانیت این است که دعویهای بیپوده در
 طریقت و حصول مقامات و مکاشفات بلا حاصل بسیاری
 کند و مدعی مطلق باشد فصل دوم در بیان بعضی مکاشفه
 مقام ناسوت است غرض همین است که سالکان چندم
 اند بعضی سالکان را مکاشفه در اصل فطرت می باشد که از ابتدا
 تا انتها احوالات واردات و الوار و اسرار بر و کشف می شود

و بعضی سالکان را در توسط سیر استعدادی مکاشفه حاصل میشود
 و بعضی سالکان را مکاشفه بسبب ریاضات شدید و در خلوتها
 پدید می شود و بعضی سالکان را مکاشفه در انتها پیدایمی شود
 و بعضی سالکان را که از مقام جمع بساطل تفرقه می آید و او را مکاشفه
 در آنوقت پیدایمی شود و بعضی سالکان را در آخر حالات همه
 سیر او را حاصل میشود و در مقام تکلیف میرسد و در آنوقت
 پیدایمی شود و بعضی سالکان را چیزی است که در اجمال او هر متفاهم که
 عبور می کند معلوم می شود و بعضی سالکان بر مقامات عبور
 می کنند و سیر را بجای می آرند لکن چیزی می مکاشفه بر و مکاشفه
 نمی شود و این سالکان نیز از مثل شوق و ذوق و اشتیاق
 و اتباع سنت نبوی حاصل می شود اگر چه چشم دل چیزی نمی
 بیند این را هیچ نیست سالک را باید که بر مکاشفه و دیدن
 و شنیدن غور نماید که در آن مقصود محروم نشود و اگر مقصود

اصلی حصول مقامات که بسیر استعدادی تعلق دارد که سبب رسیدن
 الی الله است بعضی سالکان را درین مقام ناسوت بعضی از مقام
 حاصل می شود و در بعضی اوقات نور قلب یا نور دیگر لطائف
 می بیند یا نور مرشد بنظر او می آید یا اسرار صحبت مرشد می داند
 که بسبب صحبت مرشد کشادگی در دل پیدا می شود یا از کاران
 عروق می شنود یا حرکت عروق می داند یا حرکت دیگر لطائف
 میداند یا ذکر در بعضی اوقات از سر مشینود یا ذکر دیگر لطائف
 جداگانه می داند یا میشنود یا انوار مختلفه و گوناگون در وقت مراد
 بنظر او می آید یا نور لطائف بعالم مثال بالوان مختلفه می بیند
 یا جمیع مثال از خطرات در وقت ذکر می داند یا شوق و ذوق
 بحد کثرت در دل او می آید یا آثار جذبیه و کشش بسوی حق
 میداند یا در آفاق تجلیات سه گانه که عروج باسماں کند می داند
 یا در وقت توجه مرشد حرارت و سوزش در دل می آید یا دل او

بتوجه مرشد کشادگی میگردد یاد دل او در وقت توجه مرشد سلیم و
 لطیف و مخطوط می گردد یاد دل از خطرات و صحبت مرشد
 مخطوط می بنید یا نور می بنید که از طرف مرشد بدل و وارد میگردد
 یا طلعت می بنید که بنور عبادت یا بنو صحبت مرشد که از دل
 سالک سرود و بدل او صفائی می آید یاد دل و سینه سالک
 تنگ میگردد بخوردن چیزهای مکروهات یا ذکر بند می شود
 و قبض بر و طهارت می میگردد بخوردن چیزهای شبنام یا از طرف
 شیاطین چپیری الوان و اشکال مثل نور می بنید از طرف
 یقین و بسیار پاپس و پیش یا بالا و زیر یا اشکال آتش از اشرا
 شیطانی بر و ظاهر میگردد یاد صحبت فتق و فخر آوردن و
 سینه سالک تنگی و خفقان بی سبب می آید اینها همه که بیان شد
 کاشفه ناسوت اند و درین مقام ناسوت خوابهای گوناگون می بنید
 اگر طبع خاکی غالب باشد شهرها و خواب زیاده می بیند و اگر طبع

سالک صاف از کدورت و فساد بود شهرها نیز صاف
 می بیند و اگر در باطن سالک نقصان بود شهرها نیز گسسته
 و خواب می بیند اگر بطبیعت سالک طبع آبی غالب باشد
 در خواب دریاها بسیار می بیند اگر باطن او از کدورت و نقصان
 خالی بود آب دریا نیز صاف می بیند و اگر در باطن او نقصان
 بود آب دریاها را کدر می بیند و دیگر عناصر هر چه برین قیاس است
 مثل آتش و هوا و اکثر در مقام ناسوت سالک در خواب
 جنگ می بیند اگر سالک در جنگ خود غلبه یافت بر شیطان
 و نفس غالب خواهد شد زیرا که مقام ناسوت مقام مجاز
 است با نفس و شیطان خطرات فاسد و در دل سالک
 می اندازد و سالک در دفع او مشغول می شود این عین جهاد
 است با نفس و شیطان این را جهاد اکبر می گویند و اگر سالک
 درین جهاد در وجه شهادت می یابد زیرا که در جهاد اکبر هر دو

سالک ملک دل از اغیار خالی کرد و نفس و شیطان
 خطرات در دل سالک نمی تواند از جهت درین حالت سالک
 با و شاه شد که سلطنت دل بدست او آمد و اغیار از ملک دل
 خالی کرد فائده گاهی سالک را در مقام ناسوت و مجرد
 رومی نماید لکن درین مقام وجد و جردان را اعتبار نیست
 بسبب قلت استعداد و عدم تها وجدان آنرا میگردانند
 که شوق و ذوق با طراط یکبارگی در دل سالک می آید بوجوه
 سه گانه اول در غیب چیزی که آن چیز دلالت میکند
 بر حصول محبوب وجد و جردان بر دو قسم است یکی از خود غایت
 در بی شعور بود و آن است که در کمال غایت و جردان این قسم وجد از این جماعت
 و راهوت نمی آید و قسم دیگر که سالک را در وجد چیزی شعور با
 لکن مغلوب العقل در جذبات عشق می آید و قسم دیگر آنست
 که سالک را وجد شعور باقی باشد بر حرکات و سکنات خود

لکن خطبه سبب رویت انوار یا یافتن چیزی اسرار و تجلیات
 از راه کاشف می یابد یا بکیبارگی در دل او شوق سوزش
 آید و رود می یابد و ضبط خود را به تکلیف می تواند کرد این قسم وجد
 وجد به ظاهر نباید کرد که درین مقام پوشیدن اولی است
 تا در ممنوعات واقع نشود **فائده** بعضی سالکان تو اجد در
 لباس وجد میکنند تو اجد آنست که به تکلف و اختیار بلا شوق
 و ذوق وجد بر قرض میکنند این قسم تو اجد زرد سالکان ممنوع است
 که منشای عدم صدفست و استحیل کذب است و گاه اهل سوت
 آواز از طرف شیاطین و جنات می شوند بجز دشمنان در
 دل او که ورت و سیاهی می آید برین قسم الطوار باطله سالک اعتبار
 نباید کرد و برویت این قسم کاشف مشغول نباید شد که خوف از تبا
 شیاطین و جنات است و از تباط شیاطین و جنات خطر عظیم
است فائده فرق در میان این است در این چند نوع است یکی که است

آنست که بسبب ریاضات شاقه و اتباع سنت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از فنا و بقا و تکمیل اولیاء الله
 را حاصل میشود و بعضی کرامت خاص برای اولیاء الله است
 که آن کرامات خالیت از استدراج چنانچه جمعیت قلب
 سالکان در صحبت شیخ و پاک شدن دلهای سالکان از
 ماسوی الله و زیادت شوق و ذوق بسبب صحبت شیخ در
 عبادات و سنت نبوی و سرد شدن دل از محبت غیر الله و حصول
 تخلیه و تزکیه و تصفیه و تجلی و تهذیب الاخلاق و ازاله اخلاق
 ردیله حاصل می شود این قسم کرامات خاص برای اولیاء الله است
 که مستدرجان درین قسم کرامات شرکت ندارند و کرامات قسمی دیگر نیز
 استدراج را در آن شرکت نیست مثلاً وقوع سیر استعدادی ماسوتی و
 ملکوتی و الهوتی و سیر مراد و فنا و بقا و تکمیل این قسم کرامات خاص برای اولیاء الله
 است که مستدرجا درین هیچ نصیب نیست و قسمی دیگر خرق عادات اند به عکس

از سالکان ظاهر میشود و درین متوخر ق عبادات مستدر جان
 با سالکان شریک اند یعنی از مستدر جان نیز بطور می آید
 چنانچه از سالکان می آید چنانچه از اجبار پنهانی گذشت
 یا از چیزیکه در زمانه حال باشد یا دیگر خرق عبادات که از مستدر جان
 بطور می آید که با کرامت اولیا ملتبس میشود و در وقت نخستن اولیا
 را از مستدر جان نیست که مستدر جان از صوم و صلوة و حج
 انواع عبادات شکاسل و متنفر اند و با دایمی صلوة و دیگر اشغال
 حنه مستدر جان از خفقان می آید زیرا که ازین احوال حنه شکیلا
 و جنات میگزیزد و مستدر جان آب آسمان است مستدر جان ظاهر
 ظلمات را بصورت نور می بیند اما در حقیقت او انوار نیست بلکه
 از ظلمات جنات و شیاطین است اما مستدر جان بطاهر شکل
 نور می بیند و میگوید که این نور از انوار حق است و فی الحقیقت
 آن نور نیست بلکه از ظلمات و احوال شیاطین است و مستدر جان

را صورت سخیّت بعد از کثرت مجاهده حاصل می آید و در
 غرور می افتد که این صورت روحانی مرا حاصل شد و منی بحقیقت
 او صورت روحانی نیست بلکه صورت سخیّت است که بسبب
 زیادت کفر و اتباع شیطان و جنات او را حاصل می شود
 هرگاه که صورت سخیّت از کثرت ظلمت و اطوار شیطانی
 او را حاصل می شد او را دعویهای بهیوده و غرور بسیار میشود
 و این صورت سخیّت مستدرجان ترقی می یابد بر آن چیز که
 در و کرامت محرمت باشد و مستدرج نیز بفعل مکروهات و حرام
 خوش می شود زیرا که مبدؤ و منشأ قطن مستدرجان از مشرب
 شیاطین و جنات اند و شیاطین و جنات بفعل حرام خوش
 می شوند و از اعمال حسنه میگزینند **فائده** درین زمانه این
 قسم مدعیان بسیار اند که دعوی ولایت و بزرگی میکنند
 و محتسب از منہیات نمی باشند بلکه ترکیب کبار باشند و بعضی

الفاظ کفر نیز بزبان می‌ازند و میگویند که ما میان از شریعت بیرون
 هستیم و در طریقت رقتیم بر ما صوم و صلوة نیست باین قسم الفاظ
 کافر میشوند زیرا که نماز و دیگر فرضیات و واجبات از کسی ساقط نشده
 است نه از انبیاء از اولیاء هر چند کسی را که قرب الهی زیاده حاصل
 میشود او علی‌الدوام در طاعت الله جلشانه مثل صوم و صلوة و دیگر
 حسنات متغرق می‌باشد و از کسی صلوة ساقط نشده است و
 نمیشود الا از مجانبین که از عقل بیرون رفته باشند و اولیاء آنند که بعد
 از کثرت مجاهده و اتباع سنت نبوی به صحبت و توجه مشد کامل سیر
 استعدادی و فنا و بقا و تکمیل حاصل میکنند و صورت روحانی
 موهوبی و نورانی او را حاصل میشود باین درجات اولیاء حقانی
 فائز میگردد **باب** در بیان مقامات ملکوت و بعضی احوالات
 ملکوت این باب ششم بر پنج فصل است **فصل اول** در بیان حقیقت
 مقام ملکوت و سیر استعدادی که بحصول اعاده تعلق دارد ملکوت

در معنی لغوی عالم غیب را میگویند و در اصطلاح صوفیان عالم معنی
 و عالم ارواح و عالم غیب را میگویند و درین مقام ملکوت سالک
 بعد از حصول مقام ناسوت میرسد و مقام ملکوت را نیز دو اعاده
 اند غرض همین است که سالک بر مقام ناسوت عبور میکند بمقام
 ملکوت مشرف میشود بعد از آن نور در قلب سالک متجلی میشود و
 طبقات قلب همه طی میکند چنانچه در مقام ناسوت طی میکرده بود
 و بعد از آن نور در لطیفه روح متجلی میشود و توجه مرشد کامل که هر سه طبقات
 روح طی میشود و بعد از آن نور در لطیفه سیر متجلی میشود هر گاه که توجه مرشد
 کامل هر سه طبقات طی میگردد و درین وقت سالک را یک اعاده
 ملکوت حاصل شد و بعد از آن ثانیاً نیز نور در قلب سالک توجه
 مرشد متجلی میشود هر گاه که هر سه طبقات قلب طی میگردد بعد از آن نور
 در لطیفه روح متجلی میگردد که هر سه طبقات او نیز طی میگردد بعد از آن نور
 در سیر متجلی میگردد که هر سه طبقات سیر نیز طی میگردد درین وقت سالک را

هر دو اعاده ملکوتی حاصل شد و بر مقامات ملکوت عبور کرد و
 نبت‌های مقام ملکوت رسید و انتهای ملکوت ابتدای جهنم است
 و مخفی مباد که اعاده ناسوتی و ملکوتی که به سیر استعدادی سالک
 حاصل میشود این هر دو بیک طور است در شکل و رنگ لکن
 مقامات ملکوت از مقام ناسوت بسیار عالی تر است و بسیار
 وسیع تر است و خزانه اسرار حق است و سالک درین مقام
 ملکوت از خطرات نفسانی و شیطانی و شرارت نفس آمانگی اکثر
 محفوظ می شود **فصل دوم** در بیان بسط این بسط خاص
 برای آن سالکان است که مشرب او مقام ملکوت باشد بسط در
 عرف صوفیان کشادگی دل را میگویند که دل سالک کشاو
 و خوش میگردد و برویت اسرار و تجلیات حق بسط که درین مقام
 ملکوت که بسالک می آید بچند نوع است هر گاه در وقت بسط
 سالک در نماز حضور بسیار دارد و از نماز و دیگر عبادت‌ها حظ بسیار

میگردد و در خواندن نماز دل خوش و شادمانه میگردد و در نماز
 غذای روح سالک است و حضور در نماز درین مقام ملکوت
 برین طور است که سالک خیال میکنند که مرا خدا جل سلطان
 درین نماز می بیند و بآب و شکر زندگی پیش او ایستاده باشد
 و حقیقت صلوة بر سالک مکتوف میشود و حقیقت صلوة
 رهبر سالک میگردد و سالک سر اجداد گانه ارکان صلوة مثل
 قیام و رکوع و سجده می شناسد و بجز و شوق تمام در نماز با
 حاضر باشد و اهل ملکوت را در صلوة فتوحات و اسرار غیبیه
 وارد میگردد و ابواب علم لدنیه در صلوة بر سالک رومی آرد
 و درین مقام ملکوت در حالت بسط سالک رارائی و معرفی
 و معرات همه باقی باشد زیرا که این مقام علم است و درین مقام
 سالک را محویت و فنا می کلی حاصل نمی شود که استعداد
 و لیاقت درین مقام اینقدر ندارد و درین مقام سالک

آثار حق در آئینه مصنوعات می بینید سالک را بی باشد و مصنوعات
 مرا تست و اسرار حق مبرئی است این مقام ملکوت غیبی است
 که سالک را دست میدهد **فصل سوم** در بیان قبض است که این
 قبض خاص برای آن سالکانست که سیر استعدادی او شان
 بقدر ملکوت رسیده باشد قبض در عرف صوفیان تنگی دل است
 که امر بمل سلطان از دل سالک خط عبادت و رویت انوار و نشاط
 عبادت میگیرد و سالک در میان دو حالت گاهی در قبض باشد گاهی
 در بسط است الهی در قبض و بسط این است که سالک در بسط غور نمی کند
 و در قبض نا امید نمیشود و محقق میباد که هر گاه قبض بر سالک طاری شود
 در آنوقت عبادات دیگر از کار و خواندن نماز برو بسیار مشغول
 و مکاشفها همه برو بند و مستور میگردد و احوالات همه برو
 محقق می شود در آنوقت سالک خیال میکند که مزاج حاصل نشده
 است و شوق و ذوق و حظ و حضور سالک را در نماز نباشد

و چیزی از الوار نمی بیند و در دل خود تنگی و قبض می بیند سالک
 را باید که وقت قبض بر ایضات و عبادات و اذکار مشغول
 شود چنانچه در وقت بسط مشغول بود و استغفار بسیار
 بگوید که ازین مقام زود گذشتن بهتر است سالک را باید که
 هر وقت که علامات قبضیت بر او ظاهر شود غسل کند و دو رکعت
 نماز ادا کند و صد بار کلمه استغفار بخواند و در تنهایی
 بذكر مشغول شود که سبب انبساط دل او می گردد
 و گاهی قبضیت از جهت خوردن حرام یا مکروه بر سالک
 می آید ازین سبب که اکل حرام نورانیت و حرکت دل
 در ظلمات مضمحل می کند و سینه او تنگ می شود و از نماز و اذکار
 خیر سالک پوشیده می شود سالک را باید که خوردن حرام
 زود تائب باشد تا مساوت قلبی زیاده نشود و بعضی
 سالکان را از خوردن چیزهای مکروهات و

مشکوکات نیز کدورت می آید لکن این کدورت که از خوردن
 مکروهات بردل سالک آمده باشد این اندکی است ازان
 کدورت که اکل حرام خورده باشد سالکان بنور کاشف آثار
 اکل حرام و مکروهات و مشکوکات بچند نوع میدانند اول
 دانستن سالک از چیزی حرام باین طوری که بعد از خوردن
 حرام در دل او تنگی و ظلمت می آید و حرکات و اذکار باطن همه
 موقوف می شود سالک می داند که این چیز که من خوردم از
 قسم حرام یا مکروه بود و بعضی سالکان که در دهان چیزی از
 حرام یا مکروهات می برند کراهتی و کدورتی و سیاهی دل و
 می آید و میدانند که این چیز از قسم مکروهات است و بعضی سالکان
 که چیزی از مکروهات برای خوردن بدست میگیرند در دل و
 کدورت و سیاهی می آید و میدانند که این چیز از قسم حرام
 یا مکروه است سالک را باید که در قبض حسنی و عبات

نوزد زیرا که در قبض خطرات نفسانی و شیطانی بر دل سالک
 وارد میشود و سستی بسیار در دل او رونماید و مایوس میگردد
 سالک را باید که در قبض ضابر باشد و طالب دولت سرمدی باشد
مثنوی تو ز حسرت دست بر سر میزنی چه گاه ریش خام خود بر
 میکنی چه ای در یغای گنج را بگذاشتم چه آب حیوان را انجاک
 انباشتم چه ای در یغای بود بار ابرو باد چه تا ابدیا حسرت باشد للعبا
 چه ای در یغای ای در یغای در یغ چه ماه من نهان بماند ریر منج چه
 ای در یغای وقت خرمن گاه شد چه یک روز از سخت ما بگیا شد
 و در فضیلت قبض و بسط اختلاف مشایخ است بعضی قبض را
 فضل در آنست و در عبادت و بیعت قبض نیز بهتر شمار کرده
 اند زیرا که سالک در حالت قبض از انانیت و خود بینی برمی آید
 و عبادت بر سالک شاق میباشد و از ذکر و عبادات حظ
 کم میگیرد ازین بابت عبادت در حالت قبض بر سالک بسیار

شکل باشد و هر عبادت که بر بنده مشکل باشد اجر و ثواب در آن
 عبادت زیاده باشد و بعضی سالکان بسط را افضل دانسته اند
 زیرا که در بسط سالک در محضره و معاننه و مکاشفه باشد و عبادت
 بجزو حق میکند و عبادات او شوق و با اتصال حق باشد و اجر
 عبادت در حالت بسط بعضی مشایخ زیاده دانسته اند **فشنوی**
 اتصال بی تکلیف بی قیاس به دست رب الناس را با نوع الناس
فصل چهارم در بیان بعضی مکاشفه و احوالات و اذکار ملوکاتی
 که درین مقام ملکوت سالک را حاصل میشود و مقام ملکوت غیب
 اول را گویند که درین مقام ملکوت بعضی سالکان را علم ربی
 حاصل می شود و علم لدن در اصطلاح صوفیان چند نوع است
 قسم اول وحی است که خاص برای انبیاست و قسم دوم از علم لدن
 الهام است این برای اولیاء الهی است و قسم سوم از علم لدن معانی
 و مشاهده و مکاشفه و فراست است که سالک بنور قلب یا چشم

یا بقدر وسعت باطن یاد و واقعه چیزی از مخیبات می داند از آن اجزای
 که در زمانه ماضی گذشته باشد یا در زمانه حال باشد الهام بچند
 نوع است هر الهامی که درین مقام ملکوت بر سالک وارد می شود
 و طرف دور حجت باشد زیرا که سالک را درین مقام ملکوت
 فنای حجت حاصل نمی شود از قلت سیر استعدای او و الهام
 که درین مقام ملکوت بر سالک وارد می شود این الهام نیز در حجت
 باشد با در حجت فوق با در حجت تحت پایین و بسیار یاد در قلب می
 آید لکن سالک را تمیزی باید کرد در میان الهام حقانی و ملکی و نفسانی
 و شیطانی و جناتی غرض همین است هر الهام که موافق از شرع
 شریف بود و در قلب سالک در وقت الهام چیزی که دورت و
 ضیقیت نیاید بلکه در سعادت و منوریت و نورانیت
 آید این الهام حقانی و ملکی است و هر الهام که مخالف
 از شرع شریف بود در قلب سالک وقت الهام چیزی

که درت و حقیقت و سیاهی می آید این قسم الهام شیطانی
 و نفسانی و جناتی است باید که سالک درین وقت غسل کند
 و دو گانه نماز گذارد و لاجول و استغفار بخواند و الهام از طرف
 یمن و فوق یاد حوالی دل که سالک چیزی میشوند و یاد در میان
 دل چیزی میشوند این قسم الهام اکثر جسمانی یا ملکی است و اگر
 از بسیار پاپس پشت چیزی شنید یاد و وقت الهام چیزی شکل
 آتش نمایان گردید این قسم الهام اکثر شیطانی و جناتی باشد
قائده بعضی سالکان درین مقام ملکوت در بعضی اوقات
 در دل نقش زمین و آسمان می بینند نورانی بآن نور که بسالک
 در آنوقت وارد می بود و گاه در دل خود لفظ الهی بنید بر روشنی
 سیاه و بعد از آن که ازین حالت ترقی میکنند سالک در دل خود
 نقش لفظ الله بشکل سفید مثل نقره می بیند و بعد از آن در دل
 خود نقش الله مثل زر بر رخ می بیند و **نهی** اوقات سالک

کوه با و جنگلها و مشرق و مغرب از عالم مثال می بیند و بعضی اوقات
 سالک در وقت مراقبه آفتاب و مهتاب و ستارها در باطن خود
 می بیند و در بعضی اوقات نور و فیضان رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم می بیند که در دل سالک وارد می شود و دل سالک
 بر آن فیضان منبسط میگردد و در بعضی اوقات سالک عکس عالم
 غیب از عالم مثال مشاهده میکند و در بعضی اوقات سالک تسبیح
 و تهلیل زبانه می شنود و در بعضی اوقات در دل سالک در
 مقام ملکوت علم گوناگون می آید درین وقت سالک را علم بر اکثر مسائل
 پوشیده ها که در میان صوفیان مشهور است بر آنها می آید و در بعضی
 اوقات سالک را دل مثل شیشه صاف میگردد و در آن وقت هر شخص
 که پیش سالک می نشیند خطره دل آن شخص در دل سالک منعکس میگردد
 و سالک را علم در خطره و اراده که در دل او باشد حاصل میگردد و
 گاهی باشد که انوار و مشارب شیخ و دیگر اولیاء العبر بر سالک ظاهر

میگردد و می بیند و می داند و مقامهای شش‌بخ نیز میداند **فائده**
 مخفی باشد که ذکر ملکوتی بچند نوع است ذکر در ابتدای مقام ملکوت
 بحرکت قلب و دیگر لطائف می باشد و در توسط ملکوت سالک را
 تسکین قلبی و جمعیت خاطر حاصل میشود و در آخر ملکوت در وقت
 ذکر قلب ساکن می باشد و خطرات بسبب غلبه نورانیت از قلب
 بر شتم که غیر الله باشد سلب میگردد و در حجب حق مستغرق باشد
 و در ابتدای سالک در مقام ملکوت در حالت ذکر در اول سراسر حق
 می بیند و درین مقام سالک رائی باشد و عالم شهادت مرآت باشد
 و حق مرئی باشد و در آخر حالت وقت ذکر ذاکر نباشد لکن ظهور نکو
 می باشد و سالک درین مقام از اسرار مذکور اضمحلال می یابد
 چنانچه در ظهور آفتاب آثار ستاره مضمحل میگردد لکن ذات ستاره
 باقی باشد و ذات سالک نیز باقی باشد بعد از آن سالک را
 در وقت ذکر حق نه رائی باشد نه مرآت باشد و ظهور حق نیز

سلطان العارفين بازيد بسطامي رحمه الله عليه صادر شده بود
 مثل سبحاني ما اعظم شاني يا انا الحق ارحمين بن منصور
 حلاج رحمه الله عليه صادر شده بود ازین قسم الفاظ شطحيات
 خاص در نيوقت از سالک صادر ميشود که سالک درین وقت
 در بحر مجوس که مستغرق باشد و اسرار حق بر دستولي ميشود
 آن تصرف در باطن سالک ميکند و سالک درميان نباشد
 و نام و رسم سالک از عالم شهادت در انوقت محو شده باشد
 اين احوالات که بيان شد بعضی لائق مقام ملکوت است و بعضی
 لائق مقام جبروت و بعضی لائق مقام لاهوت است و هر گاه
 که سالک از کجاست و مجموع مقام جمع لغات از ۵۰ و مقام ۱۰۰
 و تفکر می افتد در آنوقت می گوید لا اله الا هو الحق المبين
 مخفی مباد که سالک اين الفاظ شطحيات در حالت افاقه و اختيار
 ميگويد و مقام مجاور حاصل نباشد البته آن شخص را فو و شک

باشد فصل پنجم در بیان فنا و بقای ملکوتیه که این فنا و بقا تعلق
 بجایه ملکوت دارد و فنا و بقا سالک را بقدر سیر استعدادی او حاصل
 میشود عرض همین است که اگر سالک را سیر استعدادی بقدر یک
 اعاده ملکوت بود یا بقدر کمین اعاده ملکوت بود یا بقدر دو اعاده یعنی
 تا آخر ملکوت بود و فنا و بقا سالک را بقدر سیر استعدادی او حاصل
 می شود مخفی بسا که سیر با صلاح صوفیان سه قسم اند اول سیر استعداد
 که تعلق زیاده صحبت و توجه هر شد دارد که در صحبت و زیاده واقع
 می شود چنانچه مذکور شد در ابتدا می ملکوت و ناسوت و تیسر
 دوم سیر مرادیت و سیر مرادی بعرف صوفیان آنرا میگویند که بعد از
 سیر استعدادی این سیر مرادی واقع می شود و این سیر مرادی اکثر
 تعلق بر ریاضات شاقه و خلوت دارد و سیر مرادی باین طور سالک
 را حاصل می شود که نور ریاضت و عبادت بر دل سالک بر طاعتها
 عشره تجلی میشود و بعد از آن نور ریاضت بر قالب انسان تجلی میشود

بعد از آن بر لطیفه نفسانی انسان نور ریاضت تجلی میشود و بعد
 از آن نور ریاضت بر جمیع وجود سالک تجلی میگردد و فواید جمیع
 وجود سالک باین سیر مرادی می آید تا حدیکه بهیئت وحدانی لکسارا
 ازین نور حاصل میشود این سیر را سیر الی الله میگویند و فنا، ذاتی
 و صفاتی سالک را بنور این سیر مرادی حاصل میشود لکن درین
 سیر مرادی بارها بارها از بهیئت وحدانی رجوع بنفس و لطائف
 می کند تا حدیکه حجابهای ظلمانی و نورانی منقطع و مرتفع میگردد
 و بعد از آن نور ریاضت ثانیاً بهیئت وحدانی سالک جمع میشود
 و درین سیر مرادی که عبارت از سیر الی الله است و سیر افانی
 سیر دیگر مندرج است که سیر فی الله و سیر مع الله و سیر من الله
 است هر گاه که سالک بعنایت ازلی ازین سیر با همه را تمام
 رساند و بهیئت وحدانی از نور سالک را حاصل شد و بعد از آن
 سالک بنفس و لطائف رجوع نکرد و اسرار و تجلیات حق بزوات

و صفات سالک را در شد سالک این حالت بمقام تکمیل رسید
 مقام تکمیل آنرا میگویند که سالک را هیچ سیر باقی نمی ماند و سالک
 در مقام تکمیل صورت موهوبی بعنایت اندر حل سلطانه حاصل
 و با اصطلاح صوفیان صورت موهوبی را صورت روحانی نیز میگویند
 صورت انسانی نیز میگویند و صورت رحمانی نیز میگویند صورت نورانی نیز
 میگویند باب در بیان مقامات بعضی احوالات جبروت این باب
 فصل اول در بیان حقیقت جبروت و تشریح جبروت در
 صوفیان بجهت این سبب است که جبروت بدیه عظمت و شوکت را
 میگویند و درین مقام جبروت نیز واردات آثار صفات الهی بسالک
 و وارد میگردد و این مقام جبروت غیب ثانیست یعنی غیب است
 ملکوت غیب اول بود و جبروت غیب ثانی است و در مقام جبروت
 گاهی بر سالک سه تجلی منکشف میگردد و گاهی سالک تنها با
 غرض همین است که سالکان سه قسم اند بعضی سالکان در مقام جبروت

رسیده باشد لکن فنا و بقای او را بکمال حاصل نباشد این قسم سالکان
 از ظهور و انکشاف تجلیات محو و تلاشی میگرد و بعد از آن بوجود
 خود باز رجوع می نماید و بارها بارها از ظهور تجلیات محو میگردد و باز بوجود
 قالب رومی نماید **ششمی** پنجم سبزه بارها رویده ام به یک صد
 مینوا و قالب دیده ام به دو سالکان قسم دوم از تجلیات چیزی بر
 منکشف نمی شود اکثر دستار باشد و اوقات بصیر و شکر می برد
 و سالکان قسم سوم آنند که بقدر سیر استعدادی او بقدم صدق
 مقامات سلوک سیرها و فنا و بقا همراه با آورده باشد و فواید کامل
 و بقای کامله او را حاصل شده باشد و در مقام مکین رسیده باشد
 این سالکان قسم سوم را صورت موهوبی و روحانی بعبطای الهی
 جلش از زانی شده باشد و این سالک از ظهور تجلیات الهی خواه
 صفاتی خواه ذاتی باشد منحل و تلاشی نمیگردد بلکه از روت تجلیات
 حظ و نماند شومی گیرد زیرا که وجود سالک قبل فنا یافته باشد و سالک

در مقام بقا و تکمیل رسیده باشد از رویت تجلیات محو نمیشود
 بلکه در مقام تکمیل از رویت تجلیات اکثر صورت روحانی و موهوبی
 زیاد و قوت میگیرد و مخفی مباد که مقام چهرت را نیز سه اعاده است
 باین طور چرا که در ناسوت و ملکوت مذکور شده اند یعنی بعد از طی
 مقامات ملکوت در سیر استعدادی که در ابتدای جبروت سالک
 را بتوجه مرشد کامل حاصل میشود باین طور است اول نوزد اول سالک
 بتوجه مرشد کامل تجلی میگردد تا که طبقات دل طی میگردد و بعد از آن
 نور در لطیفه روح تجلی میشود تا که سه طبقات روح نیز بتوجه مرشد کامل
 طی میگردد بعد از آن نور در لطیفه سیر تجلی میگردد تا حدیکه سه طبقات سیر
 بتوجه مرشد کامل طی میگردد و درینوقت یک اعاده جبروت سالک
 حاصل شد و بعد از آن ثانیا نور در قلب سالک تجلی میگردد و بدستور
 سابق که سه طبقات قلب طی میگردد و بعد از آن نور در لطیفه روح تجلی میگردد
 تا که سه طبقات روح نیز طی میگردد و بعد از آن نور در لطیفه سیر تجلی میگردد

تا که سه طبقات بر طمی میگردد و در نیوقت سالک را دو عاوه جبروت
 حاصل شد بعد از آن ثالثاً نور در لطیفه قلب متجلی میگردد و دو طبقات
 قلب به ستور سابق طمی میشود و بار در لطیفه روح نور متجلی میشود
 تا که سه طبقه روح طمی میشود و بعد ه نور در لطیفه سیم متجلی میشود و سه
 طبقات بر نیز طمی میشود در نیوقت سالک را سه عاوه جبروتی
 حاصل شد و با آخر مقامات جبروت رسید مخفی مباد که بر سالک
 درین مقامات جبروت که منکشف میگردد سه تجلیات اند اول
 تجلی انفعالی است که در عاوه اول جبروت بر سالک ظاهر
 میگردد درین تجلی انفعالی همه افعال مخلوقات در افعال حق
 محومی بنید یعنی هر چیز از فعل حق می بنید و فعل مخلوقات در فعل
 حق بر سالک پوشیده باشد درین مقام سالک را نفع و ضرر
 از غیب نمی رسد هر چیز که بنید از حق بنید و درین تجلی
 انفعالی سالک در حجاب ظلمانی و نورانی محجوب نباشد

زیرا که حجابات ظلمانی و نورانی همه در دایره امکان و آفاق
 طی شده بود و دایره امکان و آفاق در مقام ملکوت تمام رسید
 و این تجلی افعالی دایره ظلال اسما و صفات اند دایره ظلال
 اسما و صفات فوق از دایره امکان است چنانچه در مکتوبات
 امام ربانی مجدد الف ثانی رحمه الله علیه اشارت کرده اند **فصل**
 دوم در بیان دوم تجلی جبروت است و محل دوم تجلی جبروت
 دوم اعاده جبروت است و این دوم تجلی جبروت از تجلیات سما
 و صفات حق اند زیرا که درین تجلی اسما و صفات الهی جلشانه کبریا
 اسرار جلال و جمال وارد و منکشف میگردد و گاهی تربیت ساکنان
 جلشانه تجلی جلال میکند و گاهی تربیت ساکنان جل سبانه بجمال میکند و
 الهی صوفی در باطن خود و نقش می بیند و درین مقام ساکنان صفات
 الهی فیضان میگردد و هر صفات الهی را اسرار جداگانه است که ساکنان
 ازان اسرار جداگانه فیض می یابد و ساعت بساعت و در وقت جذب

سالک بسبب یافتن ازان فیض زیاده میگردد و این تجلی صفاتی
 را سیر نفسی و سیر فی الدنیا می گویند زیرا که سالک درین مقام جان
 خود در میان اسرار صفات حق می بیند مثل ظرف و منظوف و مثل
 محیط و محاط یعنی سالک در آنوقت اسرار حق مثل ظرف می بیند
 و جان خود را مثل منظوف می بیند و اسرار صفات حق محیط می بیند
 و سالک جان خود را محاط می بیند درین مقام سالک رانی و مرآت
 و مرئی را یک می بیند و لکن بعضی سالکان را درین مقام شعور بر
 باقی باشد و کلمه انا الحق چنانچه حسن بن منصور صلاح رحمه الله علیه
 بود سالک بزرگان نمی آرد بسبب بقای شعور سالک و این دوم
 تجلی صفاتی در اصطلاح صوفیان در دایره صفات داخل اند که
 کمالات ولایت در نجاست و درین دوم تجلی سالک را فنا، انقضاء
 و هتیب الغیب حاصل میگردد و این تجلی دوم را مقام جمع میگویند
 یعنی سالک درین مقام جمیع مخلوقات و جان خود را همه سببیت

اجتماعی در حق پوشیده و مستلک می بیند و اشارات خارجی
 از میان بر خیزد فصل سوم در بیان تجلی سوم جبروت و محل
 این تجلی سوم اعاده سوم جبروت است این سوم تجلی جبروت در
 عرف صد میان تجلی ذاتی را میگویند یعنی تجلی ذات حق بر ذات
 سالک وارد و شکست میگرد و ذات سالک و صفات سالک
 درین تجلی یکبارگی فانی و منلانی میگردد و جمیع موجودات همراهِ
 نظر سالک نطفی میگردد و هر چه می بیند او می بیند و هر چه می شنود
 از وی شنود و این تجلی سوم را غیب سوم میگویند زیرا که درین
 تجلی افعال و صفات و ذات سالک اینها همه محو در افعال و صفات
 و ذات حق میشود این تجلی سوم را با اصطلاح صوفیان سیر مع اسد
 نیز میگویند که درین تجلی سیر سالک مع ظهور تجلیات ذاتی و صفاتی
 و افعالی باشد و معیت محب با محبوب درین حال می شود و درین حال
 توحید وجودی بر سالک بحال رومی نماید مخفی مباد که محل توحید

وجودی از ابتدای جبروت تا انتهای جبروت است هرگاه که از
 جبروت سیر استعدادی سالک توجیه شد کمال بمقام لاهوت
 رسید که لاهوت بسی مقام عالیت در نیوقت سالک بتوحید
 شهودی مشرف میگردد و توحید شهودی اینست که سالک
 حق و ممکنات بر جای خود می بیند ممکنات حجاب حق میشود
 و نه حق حجاب ممکنات میگردد و توحید شهودی مصتام
 اخص الانخاص است چنانچه حضرت غوث الاعظم شیخ عبدالحق
 جیلانی رحمه الله علیه و خواججه سار الدین نقشبند رحمه الله علیه
 و خواججه سعید الدین شیبلی رحمه الله علیه و امام ربانی مجدد الهن
 نامانی رحمه الله علیه این همه بزرگواران برین توحید شهودی گذشته
 اند تجلی سوم جبروت است این را دایره ذاتی میگویند که فوق از
 دایره اسم است درین دایره کمالات انبیا و کمالات رسالت بر
 سالک مکشوف میشود و سالک ازین کمالات رسالت فیض

میگرد و تقدر شرب خود و حقائق و کمالات رسالت بر سالک مکتوبات
 می گردد **فصل چهارم** در بیان بعضی مکاشفه و احوالات سقا
 جبروت سالک را درین مقام جبروت مکاشفه بچند اقسام حاصل
 می شود بعضی وقت سالک آثار صفات و اسما در باطن خود می بیند
 و از صفات و اسما فیض بر سالک وارد می شود و فنای صفات
 سالک در آثار صفات الهی جلشانه میگرد و فنای ذات سالک
 در تجلی ذاتی میگرد و در حالت بنخودی بروطاری میگرد و
 در ابتدای جبروت هر چه بعضی سالکان همه را بشکل نور می بیند
 و در توسط جبروت حق حجاب میگرد و ممکنات محجوب میشود در آثار
 حق و در آخر جبروت عالم ممکنات از نظر سالک مخفی میگرد از چیزی
 ممکنات سالک نشان نمی تواند داد و خود سالک نیز
 نمی ماند درین وقت بعضی صوفیان میگویند که همه
 اوست زیرا که بغیر وجود حق در نظر سالک وجود

دیگر چیزی نمانده است لاجرم بگویند که همه اوست و بعضی سالکان
 در ابتدای جبروت در تجلی صورتی یابد و در تجلی جبروت فنای صفات
 وجود سالک در ابراهیم صفات حق محویت و فنا یافته باشد لکن فانی
 ذات سالک در تجلی ذاتی حق یافته نباشد ازین سبب در آنوقت
 سالک اشاره بانا میکند چنانچه حسین بن منصور صلاح در تجلی صورتی
 کرده بود که گفته بود انا الحق زیرا که درین مقام تجلی صورتی سالک
 فنای ذاتی بکمال یافته نباشد و علم و شعور سالک را باقی باشد
 ازین سبب گفته اند الْعِلْمُ حِجَابُ الْاَكْبَرِ زیرا که اگر منصور را
 علم و شعور باقی نمی بود انا الحق نمی گفت هو الحق میگفت هرگاه که
 صفات و ذات سالک بالکلیه فانی میگردد و در آنوقت اشاره
 بانا کی تواند گفت که اشارت بانا شعور بوجود سالک است هرگاه
 که سالک نباشد اشاره بانا برای کسی میکند و بعضی سالکان تجلی
 صورتی مانده باشد و حالت سکر بر و طاری می شود لکن ازین

الفاظ تطبیحات محفوظ می باشد که اورا عنایت الهی جلشانه و حقیقت
 محمدی مری می باشد و حفظ الله محفوظ می ماند بعضی سالکان
 در تجلی اول جبروت که عبارت از تجلی صورست بسا لهامی ماند
 لکن سکر بر وطاری نمیشود فائده مکاشفه درین مقام چیر
 سالک را گوناگون رومی نماید بعضی وقت سالک درین مقام
 جبروت در وجود خود عکس زمین و آسمان و دیگر ممکنات در باطن خود
 می بیند و گاهی نقش آسمان الهی منقش می بیند و گاهی جسم خود وسیع
 می بیند و گاهی جسم خود تا مشرق و مغرب منتشر می بیند و صورت
 روحانیات در میان این وسعت جسم خود گوناگون می بیند
 و در بعضی اوقات آیات کلام الهی بلوح دل می بیند یا بدگر چپز
 منقش می بیند و گاهی سالک فرشته نامی بیند و گاهی سالک
 درین مقام حیات ابدی که از صورت موهوبی و روحانی حاصل
 میشود آن می بیند و این زندگی باقی است که هرگز فانی نمیشود

حافظ هرگز نبرد آنکه دلش زنده شد عشق پشبت است بر صبر
 عالم دوام ما و بعضی سالکان که از سیر استعدادی و سیرادی
 بود گیر سیر با هم به بجای می رساند و ازین سیر با فارغ می شود
 در آن وقت سالک را مقام تکمیل حاصل می شود و صورت
 روحانی سالک بهت در استعداد او ظهور می آید و آن
 صورت روحانی سالک از حق خطا بهامی شنود و از
 خطا بهامی حق روحانیت سالک محو و فانی نمیکرد زیرا که
 سالک ثانیاً متولد شده است که روحانیت او
 از بیضه بشریت بعنایت ازلی بیرون آمده است
 چنانچه گفته اند **لَمْ يَلْمِ كَلِمَةَ السَّمَوَاتِ مَا لَمْ يَلْمِ كَلِمَةَ**
عَرَّا تَيْنِ ترجمه یعنی سیر زمین و آسمان کسی نمیتواند کرد
 مگر آنکسان که دوباره زائیده باشند یعنی یکبار زائیدن از
 پدر خود است که عیارت وجود جسمی است و زائیدن این

وجود جسمی تعلق به پدر دارد و زائیدن صورت روحانی تعلق
 به مرشد دارد زیرا که بصیبت مرشد مقامات و سیر استعدادی سالک
 را حاصل می شود و بعد از آن صورت روحانی بقدر سیر استعداد
 سالک حاصل میگردد و گاهی سالک درین مقام جبروت
 از دور و نزدیک یکسان می شنود و گاهی سالک درین مقام
 صورت مثالی با اشکال مختلفه می بیند و در بعضی اوقات صورت
 مردمان که قصد زیارت او دارند بیشتر منسل می بیند و باطن خود
 یا بیرون از باطن خود سالکی داند که فلان شخص قصد ملاقات
 دارد و درین مقام جبروت در وقت خاص عاقل قبول میشود و در بعضی
 اوقات سالک استجاب الدعوات میگردد و شنو می اشک فیت
 از روح چشم اندر دعا به بخورد از وی می برآمد بر سما به ان دعا بخورد
 خود دیگر است به آن دعا زونیت گفت و او رست به ان دعا
 حق میکند چون او فناست به آن دعا و آن اجابت از خداست

آن دلیکه از آسمانها برترست * آن دل از ابدالیان پیغمبر است *
 و درین مقام جبروت سالکان را حقوق عادت و کرامات است
 حی آید هر گاه که سالک از خواهش نفسانی و خود بینی فانی میگردد
 و از صفات و ذات خود نیز فانی میگردد و اراده خود فانی میکند
 و اراده حق در آنوقت سالک را کرامات رومی دهد *
 اولیا را هست قدرت از آله * تیر حبه باز گرداند ز راه *
 هر گاه که سالکان درین مقام جبروت بفضلی الله جلشانه
 بمقام تکمیلین رسید در آنوقت هرگز ولطیفه و قالب اینها را
 صورت روحانی جدا گانه حاصل می شود که این صورت روحانی
 همه است از طرف حق بر سالک یعنی که سالک جان خود محبت
 او فانی کرد و جذب محبت محب را کشید و بدل وجود جسمی و وجود روحانی
 حق سبحان تعالی سالک را داد و الهامات کثیر بر سالک در
 واقع بیداری و در مراقبه روحانی و ملکی بر سالک می آید * فصل پنجم

در میان حقائق آنکه تعلق به تجلی جبروت دارد حقیقت کعبه در
 اول تجلی جبروت است که این اول تجلی دایره اسما و صفات
 است و درین مقام بر سالک سرار و حقیقت کعبه منکشف
 می گردد و در بعضی اوقات سالک در وقت مراقبه جان خود
 در میان کعبه می بیند یا در حوالی کعبه می بیند و سالک فیض از
 حقیقت کعبه بواسطه صورت کعبه میگیرد و تجلی دوم جبروت
 سبب الغیب است که عبارت از غیب الغیب و فناء الفناء
 و محل این تجلی دایره شیونات الهی است و حقیقت صلوة
 است یعنی درین تجلی دوم دایره شیونات بر سالک
 حقیقت صلوة مکشوف میگردد و در از و استخراج سالک در نماز
 حتی واقع میشود بقدر استعداد سالک درین وقت در نماز
 عابد و معبود هر دو در نماز باشند بعضی اوقات سالک که
 درین مقام حضور حق میکند خود را می پاید اگر سالک حضور

جان خود میکند حق جلشانه را می یابد درین مقام سالک
 از نماز حظ وافر سیکیرد که هیچ چیز مقابل این حظ نمیکرد و در
 خواندن نماز و طاعت های الهی سالک مانده نمیشود و عبادت
 شب روز در چشم سالک اندک می نماید و تسکین سالک
 بذر کرب و روز نمی شود و جذب و عشق محبوب سالک را کشتان
 کشتان بکوی دوست می کشد مقنومی عشق جوشد بحر آمانند
 و یک چه عشق ساید کوه را مانند ریگ چه عشق بشکافد فلک
 را صد شکاف چه عشق لرزاند زمین را از کزاف چه با محمد
 بود عشق پاک جفت چه بهر عشق او را خدا لولاک گفت چه
 متسی عشق او چون بود فرد چه پس مر او را از انبیا تخصیص کرد
 غرض همین است که بدون گنج بقدر کشیدن بیخ است
 هر سالک که بیخ و محنت و ریاضات در راه خدا زیاده کشید
 گنج و راحت و نعمت عظمی آن سالک زیاده می برد که سنت

آنی جلشانه برین جارست مشغومی محکسپ راتا نگر دو او فنا
 بدینست ره در بارگاه کبریا و زیراکه در قرآن شریف و در حدیث
 اجر صبر بر بلا زیاده فرموده اند و در بسیار حدیث آمده که -
 سعادت و عظیم بلا بر انبیا وارد میشود و بعد از آن بر اولیا وارد
 میگردد که اولیا تابع انبیا اند سبب ورود این بلا امتحان
 آنی جل سلطان است تا که کدام در بلا می حق استوار و
 صابر باشد و نگرید و چنانچه بر ابراهیم علیه السلام امتحان
 بارها میگردد و در امتحان ثابت قدم آمد بعد از آن ابراهیم
 علیه السلام را خطاب خلعت و امامت داد یعنی هر کس که در
 ابتلا می حق ثابت قدم می شود و نگرید و بار بلا و محبت با
 می کشد و حق جل شانه از ظلمات جهانی و خواهش بشری بسبب
 شدت و محنت و ریاضت پاک میگردد و از هوای نفسانی
 خالی میشود و آنوقت سالک را حق تعالی گنج نعمت عظمی اعطا

فرماید شنو می جمله اطفال نذیر مست خدا نیست بالغ جز
 رهیده از هوا بود از هوای کی ره بی جام بود آه ز هوای
 شده با نام بود هیچ نامی بی حقیقت دیده بود یاز کاف و لام
 و گل گچیده بود همچو آهن ز آهن بزرگ شود بود در ریاضت
 آهن بزرگ شود بود بینی اندر دل علوم انبیا بود بی کتاب و
 بی سعید و اوستا بود برتر اند از عرش و کرسی و خلا بود ساکنان
 مقصد صدق و صفاقانده تجلی سوم جبروت که عبارت از
 خیب الغیب الغیب است این تجلی ذاتی است که تجلی اسرار
 ذات حق بر ذات صوفی شکشف و تجلی میگردد و آثار ذات صوفی
 و صفات صوفی در و محومی شود این تجلی سوم جبروت از دایره
 اسما ذات الهی است و درین تجلی حقیقت قرآن بر ساکن شکشف
 میگردد و غرض همین است که یکی صورت قرآن است که عبارت
 از این حروف و نقوش است و دیگر حقیقت قرآن است که عبارت

از آن معنی که قائم بذات حق است و آن معنی قدیم است
 از تغیر محفوظ اند و صورت قرآن دلالت میکند بر آن معنی که
 قائم بذات حق است و صورت قرآن دال است و آن معنی
 قدیم مدلول است غرض همین است که ایمان بر صورت قرآن
 فرض است و مکرم و تعظیم این صورت قرآن نیز فرض است
 و اهانت این صورت قرآن کفر است که مستلزم است اهانت
 صورت قرآن اهانت حقیقت قرآن را و از حقیقت قرآن سزا
 درین مقام فیض میگردد و اسرار قرآن بر سالک مکشوف میگردد
 و آن اسرار که پوشیده در قرآنست در حدیثشانه بعنایت
 ازلی او بر سالک درین مقام مکشوف نمیکند و درین مقام
 سالک از شیطیات محفوظ باشد و در امواج انوار تجلیات ذاتی
 مستغرق باشد و درین تجلی سوم سالک را اشارات و اضافات
 به ممکنات نمی تواند کرد و علی الدوام در شهود حق باشد آنچه شهود

از وی شنود **فصل ششم** در بیان بعضی احوالات که
 متعلق بمقام **جبروت** است این مقام **جبروت** بسی عالیت اگر نسبت
 لم است لکن از مقام **ملکوت** بسیار عالی است **بیت آسمان**
 نسبت بعرش آمد فرود و در نه پس عالیت از خاک کبود
 و سیر این مکان مافوق از **دائره امکان** است یعنی سیر در اسرار
 صفات و اسرار اسما و اسرار ذات الهی است اینها همه فوق محیط
دائره امکان است و در مقام **جبروت** سالک **حجابها** همه بار
 طی میکنند و آن **حجابها** که سالک بران **حجابها** مجرب اند و تمام
 وصل میرسد درین مقام که سالک را وصل حاصل می شود این
 را وصل اول میگویند و درین مقام که سالک را سیر است و در
 توجه هر قدر که حاصل می شود بعد از آن بریاضات و مجاهده
 شاقه فنا و بقا سالک را حاصل میشود هر گاه که فنا می آید و
 بقای اتم سالک را حاصل می شود در آنوقت سالک مقام

تکمیل میسر و سیر با همه منقطع میگردد و صورت روحانی بقدر
 استعداد سالک الدجل سلطان سالک اعطای فرماید هر
 رگ و لطیفه و قالب را صورت روحانی جداگانه حاصل
 میشود درین وقت سالک طیار میگردد یعنی بصورت روحانی
 بر هوا سیر و ذراعش و تا فرش و بروحانیات انبیا و اولیا و انبیا
 ملاقات میکنند و از اوشان فیض بگیرد و روحانیات بمقام
 جبروت به نسبت مقام ملکوت سالک را کلان حاصل میشود
 و در انشای جبروت صورت روحانی نیز کلان حاصل میگردد
 به نسبت انبیا ای جبروت فائده این مقام جبروت مقام
 اقطاب است یعنی سالکان که درین مقام جبروت قیام
 میکنند و سیر استعدادی اوشان تا الاهیوت نمیرسد و در جبروت
 شکر میگرد و یعنی مقام تکمیل او حاصل میشود و الدجل شانه
 بنیایت ازلی این سالک را منصب قطبیت عظامی فرماید

اقطاب بچند نوع است یکی قطب یمن غوث است دوم
 قطب یسار غوث است سوم اقطاب اقلیم است چهارم
 اقطاب ارشاد است و بعضی صوفیان را درین مقام جبروت
 منصب قطبیت حاصل نمیشود ازین سبب که او در شجر شهنشاه
 علی الدوام مستغرق باشد و بچیزی متوجه و ملتفت نمیشود
 و برای دعوت خلق مامور نمیکرد و بعضی سالکان را درین مقام
 قطبیت ارشادی حاصل می شود یعنی قوت قطبیت دارد
 لکن مصروف باشد و خلق باشد بندگان خدا را بخدا میرساند
 و بعضی سالکان را علم مکاشفه حاصل نمیشود و سیر استعدادها
 و فنا و بقا هیچ ازینها را نمیدانند لکن او همیشه در استوار حق
 باشد این قسم اولیا را ارباب جهل میگویند لکن کرامات و برکات
 اجابت دعا و دیگر امور ازینها نیز صادر می شود چنانچه از دیگر
 اولیا الله صادر میگردد اگر او نمیداند بعضی مثل مکاشفه

افضل دانسته اند و بعضی مشایخ استتار افضل دانسته
 اند فائده مقام جبروت باصلاح صوفیان مرتبه وحدت
 اول را گویند که عبارت از حقیقت محمدی صلی الله علیه
 و آله وسلم است و حقیقت محمدی تعین اول است که این
 تعین مقام صفات است **باب** در بیان مقامات و
 بعضی احوالات لاهوت مقام لاهوت در عرف صوفیان
 اسرار و تجلیات ذات الهی جلشانه رامی گویند که در آن طین
 بجز تجلیات ذوات حق مشهود سالک چیزی نباشد
 و درین مقام ذات سالک در تجلیات ذات حق فانی
 میگردد و این باب شامل بی فصل است **فصل اول** در بیان
 مقامات و اعاده لاهوت مخفی مباد که مقام لاهوت را دو
 اعاده است که توجه مرشد کامل سیر استعدادی درین
 دو اعاده سالک را حاصل میشود اعاده اول در مقام

لاهوت از قلب شروع می شود بعد از طی مقامات جبروت
 یعنی طبقه اولی قلب نور سفید بتوجه مرشد کامل تجلی میگردد
 و در طبقه دوم نور زرد مختلط بسرخ تجلی میگردد و در طبقه ثالث
 نور قلب سرخ عقیق شکل است هر گاه که این طبقات قلب
 سالک را بتوجه مرشد کامل طی می شود بعد از آن نور در
 لطیفه روح تجلی میگردد و در طبقه اول روح نور زرد خالص است
 و در طبقه ثانی سرخ است مختلط بسفید و در طبقه ثالث سرخ است
 مختلط بسیاه بعد از آن که طبقات روح سالک را بتوجه مرشد
 کامل طی میگردد نور در لطیفه ستر تجلی میگردد و در ستر نیز طبقه است
 نور در طبقه اول سبز خالص است و در طبقه دوم سیاه است
 بال سبز و در طبقه سوم نور سفید است مائل بزرد هر گاه که
 سالک این طبقات ستر بتوجه مرشد کامل طی میکند در نیفت
 سالک را یک اعاده لاهوتی حاصل میشود و حصول دیگر اماند

لاهوت نیز باین طور است این سیر استعدادی تعلق بتوجیه
 مرشد کامل دارد هرگاه که سالک ریاضات و مجاهده اختیاری
 و جمیع سیر باجمی آرد و بعد از انقطاع جمیع سیر با مثل سیر آفانی
 و سیر الی الله و نفسی و سیر فی الله و سیر مع الله و سیر من الله
 که این جمیع سیر با سالک تمام میرساند بعد از آن سالک را
 هیچ سیر باقی نماند بتمام تکمیل میرسد و اگر درین مقام لاهوت
 قیام و تکمیل کرد و ازین بالا نگذشت او را درین مقام تکمیل
 صورت روحانی بسیار حاصل میشود و بنسبت صورت روحانی
 بجهت این صورت روحانی لاهوت بسیار کلان باشد
 زیرا که لاهوت بسیار مقام عالی است و هرگاه که درین مقام
 لاهوت سالک را صورت روحانی حاصل می شود درین وقت
 وجود بشری سالک تابع صورت روحانی میگردد و همراه صوت
 روحانی زرقن میتواند بعرش و بفرش ازین سبب که درین مقام

لاهوت صورت روحانی را قوت بسیار باشد اگر صورت
 روحانی بسخواهد بردن صورت بشری سالک همراه خود بصورت
 روحانی هیچ تکلیف نباشد و صورت روحانی نمی توان برد
 صورت بشری سالک را مثال صورت روحانی مثل باز آ
 هرگاه که در گردن باز رشته باشد باز بیرون رشته هیچ تکلیف
 نمی یابد و در سیر او خلل واقع نمیشود و هرگاه که صورت روحانی
 سالک بحال وجود می آید بردن صورت بشری تکلیف نمی آید
 چنانچه باز بیرون رشته تکلیف نمی یابد و درین مقام لاهوت
 سالک اکثر در شهود حق متفرق باشد و از در بچه هویت
 ذات حق تجلیات ذاتی بر صوفی ستولی باشد و سالک
 در محاضره و میانه و مشاهد محفوظ باشد و جذبات حق بر
 سالک وارد و بگیرد و چنانچه گفته اند *جذبات حق منزه است*
أَفْضَلُ مَنْ عَمِلَ التَّوَلَّى بِمِثْرِ كَرَامِ أَنْ أَعْتَابَ بِمِثْرِ

بتافت * هر چه آن وعده بود اینجا بیافت * در قبر برم از
 سر گسیومی تو تارسی * تا سایه کند بر سر من روز قیامت * درین
 مقام لاهوت تجلیات صغفائی و جنب تجلیات ذاتی مختفی
 میگردد و شهود صوفی بر ذات حق باشد و ممکنات همه محجوب میگردد
 ازین سبب که تجلیات ذاتی حق بر سالک مستولی باشد درین وقت
 سالک را شعور بجز حق نباشد و لفظ انا که برای اشارت ممکنات
 است اینها همه در کتم عدم میرود و لفظ من و انا در مقام لاهوت
 گنجایش ندارد و درین مقام سالک در حالت سکر سیلو دید ^{الحق} میجو
 و انا الحق نمیتواند گفت که درین مقام گنجایش لفظ انا نیست
 که لفظ انا بوجود سالک اشاره میشود و درین مقام وجود سالک
 نیز از نظر سالک مختفی باشد این درجه دوم حدتست این را
 مقام تعین خلت میگویند که اطلاق خلت بر ابراهیم علیه السلام ^{سالک}
 درین مقام نیز چیزی نصیبه بدست می آید **فصل دوم** در بیان

بعض احوالات و مکاشفہ مقام لاهوت کہ بعضی سالکان از این
 مقام حاصل میشود و بعضی سالکان درین مقام لاهوت رسیده
 باشند لکن مکاشفہ و احوالات برواندگی ظاہری شود و بر
 بعضی اصلا ظاہر نمیشود و بر بعضی سالکان مکاشفہ مقام لاهوت
 باین طور است کہ بعضی سالکان از بعد از مقام تکمیل رومی نماید
 و در بعضی اوقات سالکان در وقت مراقبه ہمہ روی زمین
 شبلی ناخن می بیند یا مثل سجاده می بیند بیک نظر ویت جمیع
 امکانہ او را حاصل می شود و انوار و تجلیات می بیند و مقامات و
 احوالات دیگر مشاخص میداند و بار و اح انبیا و انبیا و نبوتها ملاقات
 می کند و گاہی سالک جمیع دائرہ امکان خواہ عالم خلق و عالم
 امر او ہمہ در باطن خود می بیند و بعض وقت سالک بر عرش
 دیگر ملکات جان خود محیط می بیند و گاہی عرش و دیگر عالم
 در کویہ دل می بیند و الہامات بر سالک درین مقام لاهوت

باین طور ورود می یابد که سالک الهام را می شنود و آرشش
 طرف بیرون باشد و از قرب و بعد نیز بیرون باشد گاه لک
 در میان دل می شنود و گاهی میشوند بلا حجت و در وقت
 الهام سالک در انوار ذاتی جل سجان مستغرق باشد یعنی
 سالکان درین مقام لا بهوت الله جلشانه بزبان سالک سخنها
 با سالک می گوید و اسرار شبریت سالک در آنوقت در میان
 و بعضی قسمی از الهام در راز و نیاز درین مقام لا بهوت سالک که با حق در
 که ازان راز و نیاز تعبیر خارجی نمیکرد آن نسبت در میان و سالک
 و آن سالک فاش نمی تواند کرد که سبب بلاکت او می شود
فصل سوم در بیان آنکه درین مقام لا بهوت بعضی سالکان منصب
 غوثیت حاصل میشود غوث و معرف صوفیان فریادین را میگویند
 و غوثیت عبارت از درجه ایست از درجه ولایت کبری که
 در آن درجه بعضی سالکان از منصب غوثیت عاوه میشود و غوثیت

را ازین سبب فراید رس میگویند که دیگر اولیا با قطاب فرایدی
 میکنند و اقطاب بغوث فرایدی میسیند و غوث بحق فرایدی
 میکنند و غوث متصرف در جمیع دائره امکانست غوث راستی
 است که از ان مشرب فیضان برومی آید غوث را دو قطب
 معین است یکی قطب بطرف بئین غوث است و قطب دیگر
 به یسار غوث است و این قطب بئین بعد از انتقال غوث
 قائم مقام غوث میگردد و قطب یسار قائم مقام قطب بئین
 میشود و دیگر از اقطاب قائم مقام قطب بسیار میشود این
 مقام لاهوت را ترک ترک ترک نیز میگویند بیت سر برهنه تهم
 دارم کلاه چار ترک ترک دنیا ترک عقبی ترک مولی ترک ترک
 غرض بئین است که درین بیت اشاره بانست که سالک
 ممکنات و خطوط دنیا و آخرت این همه را فانی میکند در اسرار
 حق و سالک اسرار و صفات حق را نیز فانی میکند در ذات حق

درین مقام نه ظهور عارف باشد نه ظهور معروف و ظهور حق نیز
 بر سالک درین مقام محقق میگردد و علم سالک بر اسماء حق باشد
 لکن نه برین علم بشری که تعلق بصورت بشری دارد این علم در آن
 موطن باقی نباشد سالک را در آن موطن الله تعالی دیگر عطای
 فرماید بدل آن علم که از سالک فانی شده بود دشمنوی علم حق
 در علم صوفی گم شود و این سخن کی باور مردم شود و علم صوفی صین
 ذات حق بود و علم حق علم صفات حق بود و در بنیوقت در علم سالک
 ذات حق باشد و صفات حق در تجلی ذاتی حق مستور باشد و علم
 صوفی بر ذات حق باشد نه بر صفات حق غرض همین است که تقاضا
 لاهوت از نعمت عظمی است آن کسی را که الله جلشانه عظامی کند
 آن شخص مختص بفضیل عظیم باشد قوله تعالی **وَ اللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ**
مَنْ يَشَاءُ لکن گنج بردن بقدر رنج کشیدن
 است هر قدر که رنج کشید و ریاضات و

مجاهده بالنفس خود ساخت آنقدر گنج می کشد و الهی قادر است
 که بلا رنج کسی را میسر دهد لکن سنت الهی جل سلطانیه برین جاریست
 که گنج بدون باندازه رنج کشیدن مقرر کرده اند منومی چاره
 میجوید پی من درد تو بود می شنویم دو شل و سرد تو بود می تویم
 هم که بی این انتظار بود راه دهد هم بنهایت ر بگذارد تا ازین
 گرداب دوران واره می بود بر سر گنج وصال هم پانی بود لیک
 شیرینی ولذات مقرر شده است بر اندازد رنج سفر بود هم آسان
 یافت آسان او دمی بود اگر مشکل یافتی بر جان نمی بود هر که او
 اندر بلا صابر نشد بود مقبل این در که فایز نشد بود **باب**
 در بیان بعضی احوالات باهوت + باهوت در اصطلاح صوفیای
 مقام است فوق از مقام لاهوت مشتمل بر دو اعاده است این
 باشد تلمیح و مفضل است **فصل اول** در بیان مقامات احوالات
 باهوت مقام باهوت بر دو اعاده مشتمل است این دو اعاده

باهوت تبوجه مرشد کامل بسیر استعدادی طی میشود پستور
 سابق چنانچه در ملکوت و جبروت و لاهوت ذکر شده است
 عرض همین است که سیر استعدادی جمیع مقامات بیک گام است
 که سیر استعدادی باین سه لطائف واقع میشود یعنی قلب روح
 و سه دیگر لطائفهای عشره در سیر استعدادی تابع این لطیفه
 اند هرگاه که سالک تبوجه مرشد کامل یک اعاده باهوت حاصل
 کرد یاد و اعاده حاصل کرد بقدر سیر استعدادی سالک سالک برکات
 و نتایج حاصل میشود و احوالات مقام باهوت بر و رومی آرد
 مخفی مباد که باهوت بسی مقام عالیت که فوق از لاهوت
 است آنچه احوالات در مقام لاهوت بود سالک را در مقام
 باهوت آنهمه حاصل میشود و بر احوالات مقام لاهوت زیاد
 احوالات نیز می یابد که این باهوت مقام مقربین است و این
 مقام باهوت مقام فردانیت است هرگاه که سالک درین

مقام باهوت رسیده و از مقام فردانیت حاصل شد و مقام فردانیت
 فوق از غوث است درین مقام فردانیت سالک را قوت و
 عوشت حاصل میشود هرگاه که سالک را سیر استعدادی تا مقام
 باهوت حاصل شد و بعد از سیر استعدادی و سیر آفاقی و سیر
 نفسی و سیر معالمد و سیر منالمد اینها همه سیر بار بار بجا رسانید
 و جمیع سیرها منقطع گردید و بعد از آن سالک بمقام تکمیل نشسته
 میشود و مقام تکمیل آنرا سیکونیند که سالک در مقام تکمیل میگردد
 و از جمیع سیرها خلاصی می یابد این را مقام تکمیل سیکونیند که سالک
 درین مقام تکمیل که در مقام باهوت حاصل میگردد نتیجه این مقام
 تکمیل ظهور صورت روحانی و موهوبی است غرض همین است
 که سالک را از لطائف عشره و هرگز و ریشه صورت روحانی
 بحال ظهور می آید و این صورت بشری فانی میگردد
 و در آن صورت روحانی و آن صورت روحانی فانی

در اسرار حق و درین مقام باهوت صورت روحانی و
 صورت موهوبی به نسبت لاهوت کلان می آید که باهوت
 از مقام لاهوت بسی عالی است که این مقام مقام افراد
 مقربین است و درین مقام باهوت صورت روحانی سالک
 نیز ذکر می کند بلغات مختلفه که سالک بزبان بشری بگوید و ذکر
 می کند صورت روحانی این قدر بیک آن میکند و طی سالک
 سالک را درین مقام باهوت نیز حاصل می شود و درین مقام
 باهوت سالک در نماز از حق بواسطه تجسم خود سخن و آواز
 و کلمات می شنود و در کسوت بشریت خود چنانچه
 موسی علیه السلام کلمات حق شنید از کسوت شجره چنانچه
 حق گفت یا موسی انا لله لا انا و گاهی باشد که از وای
 حجاب عظمت و کبر باری کلمات حق می شنود و درین مقام
 آیات و خرق عاده است بابر حاصل میشود اگر چه بیک است

از پنج برمی کند می تواند درین مقام سالک انخلعت و بصب
 فرد اینت عظامی شود و این مقام قیومیت است که سالک
 بعض احوالات قیام ممکنات بقوام صورت روحانی خود
 می بنید و درین مقام باهوت سالک استجاب الدعوات
 میگردد اکثر اوقات در شهود حق مستغرق باشد فصل دوم
 در بیان بعض احوالات که تعلق بمقام باهوت دارد سالک
 درین مقام باهوت بغیر از حق چیزی احتیاج ندارد زیرا که
 احتیاج آثار از خواص و آثار جسم است و درین مقام باهوت
 آثار جسمیت بعد از فنا ر اتم و بقا اتم و حصول تکمیل منافع
 میگردد و چنانچه گفته اند اذ التمر الفقر لا یجتمعا فی الله درین
 مقام سالک علی الدوام در بندگی و ذکر حق مستغرق باشد
 که یک لحه غافل نمی شود و درین مقام روحانیت سالک
 مشغول بمشاهده حق باشد و درین مقام غذای صورت روحانی

سالک ذکر حق است و غافل شدن از ذکر حق مردن صورت
 روحانی سالک است و درین مقام باهوت غذای صورت
 بشری سالک نیز ذکر می گردد زیرا که درین مقام باهوت
 صورت بشری سالک تابع صورت موهوبی باشد و درین
 مقام سالک اراده ذات خود در اراده حق فانی کرده باشد
 و نفع و ضرر برای سالک یکسان باشد که هر دو از دست است
 ابیات حضرت عبدالقادر جیلانی رحمه الله علیه

بنی از خون جگر آب شده
 تابت نخه ندارد دل دیوانه ما
 آشنایم قوی غیر تو بگانه ما
 آفرین با درین همهت مردان ما
 دوست میگفت زهی همهت پروانه ما

گر بیایی بستر تربت ویرانه ما
 خنده نشو کمال مشکین بکنایه ما
 با احد در حد تنگت بگویم که ابوت
 شکر لعل که نمردیم و رسیدیم بدوت
 محی بر شمع تجلای جمال شریعت ما

و این مقام باهوت اجمع اجمع میگویند جمع آنرا میگویند

که نظر سالک ماسوائه مخفی باشد لکن ممکنات را قایم بصفای
 و ذات حق می بیند این را جمع اول میگویند و احدیت اول
 نیز میگویند و جمع اجمع آنرا میگویند که نظر سالک ماسوائه
 مخفی میگردد و در ظهور حق و چیزیه از ممکنات درشود سالک
 باقی نباشد این را جمع اجمع و حقیقت استحقاق میگویند و این
 مقام وحدت مطلق میگویند و جمع اجمع آنرا میگویند که در
 نظر سالک صرف ذات حق باشد از نظر سالک ممکنات و مرتبه
 صفات و شیونات و اسما همه مخفی باشد و در هو سهیت
 حق مستغرق باشد و از فنار ماسوائه سالک را نیکیان
 آمده باشد این را مقام احدیت میگویند و این مقام باهوت
 مقام احدیت است که این مقام باهوت را در عرف صوفیاء
 دایره لاقین میگویند که درین مقام باهوت اصافات و
 اشارات و تعنیات مرتفع شده باشد و سالک درین مقام

از کمالات اولی الغرم بطریقه متابعت چیزی نصیب می یابد
بطریقه طلال یعنی از اطلال انبیا چیزی سالک می یابد مخفی
سبا که اولیا بدرجه انبیا نمی تواند رسید که انتهای اولیا ابتدا
اصحاب است و انتهای اصحاب ابتدای انبیا است لکن
چیزی فیضان از کمالات انبیا سالک می یابد بطریقه تعین
و اطلال می یابد نه بالاصالة و سالک را برای این کمالات
زهد و ریاضت و کوشش بسیار باید کرد بیت از پی این
عیش و عشرت ساختن به صد هزاران جان باید باختن
درین مقام باهوت در وقت سیر و فنا وجود سالک طاعت
تجلی ذاتی نمیدارد و از تجلی ذاتی فانی و متلاشی میگردد هرگاه
که بمقام مکیمن میرسد و صورت روحانی سالک بظهور کمال می آید
آنوقت سالک از ظلم تجلی ذاتی فانی و متلاشی نمیکرد بلکه
از تجلیات حقیقیه که نغزای روح اوست پاب در بیان

مقام باهوت و این بابست مگر چهار فصل است فصل اول در بیان
 مقامات و بعضی احوالات باهوت مقام باهوت را چهار اعادة است
 این چهار اعادة اخیر مقام فقر است که ولایت اولیا در دنیا منتهی
 میگردد و این مقام باهوت مقام صدیقین است هر کس که
 درین مقام باهوت میرسد او را غوثیت جن و انس حاصل میگردد
 و ولایت چهار فرشته او را حاصل میشود و وی تصرف میکند
 مثلین چهار فرشته و ویرا قوت چهار غوث حاصل میشود
 اگر در اول اعادة باهوت باشد او را قوت شش غوث حاصل
 میشود و این مقام باهوت مقام محبوبیت است و مقام جامع
 الولايت است و سالک درین مقام از ولایت محمدی نصیب
 می یابد که آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را ولایت
 جامع حاصل بود یعنی مقام محبت و محبوبیت هر دو آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم را حاصل بود و سالک را نیز محبت و محبوبیت

درین مقام حاصل میشود و آن احوالات که در لاهوت و باهوت
 گذشته اند آنهمه احوالات سالک در مقام باهوت حاصل میگردد
 و از آنها احوالات نیز زیاده می یابد و سالک کثرتین مقام
 باهوت در تجلیات عظمت و کبریائی الله جلشانه باشد و خندق
 گرداگرد او در دل سالک از عظمت و کبریائی حق بظهور می آید
 و خطرات ماسوا السوء که در دل سالک می آید آن در خندق
 عظمت و کبریائی پیروز و در دل سالک درین مقام
 سلیم باشد **قوله تعالی لا امان الا لله یقلب الیهم**
 درین مقام سالک را کاشف و کرایات از حد زیاد حاصل
 میشود و آنکه احوال در جذبات حق باشد و کس
 نشد بگویند و سر بر نمی آرد و نظر بهست سالک جز حق بچیزی
 نباشد بعد از فنا ی اکمل و بقا اکمل هر لطیفه و هر گ
 و ریشه صورت روحانی او را حاصل می شود و این

صورت روحانی در اکنه مختلفه در یک ساعت جان خود را حاضر
می تواند کرد و هر گز وریشه او چشم میگرد و بدان اسرار حق شانه
سبکند عبت چه خوش گفت آن شاه شیرین زبان چه چشم کرد
موبوی عارفان تو درین مقام سالک را بغیر مشاهده محبوب
دل او قرار میگیرد و در سوز و گداز باشد و در ضرر و نفع درین هر دو
حالت جمال محبوب مشاهده میکند و برای او یکسان باشد

ابیات حضرت عوث الاعظم **رحمته علیهم**

نیم تو مید چون عمرم گذشت اندر خیال تو
که این باشد مرا آنجا تمنای صال تو
اگر یکبار پری تو که مخنون صیبت حال تو
نشدم تشکی ما از آب بین لال تو
جمال حق می بنیذافت خط و حال تو
که از اند من شو جنم بدنگال تو

ندامم اگر چه این دیده که نیم در جمال تو
تو حبت این بیکان من بد اید و رخ تو
من دیوانه در دوزخ بزنجیر تو چون تو
تو شبر تها حبت ای با تکی و بی صواب تو
میارا وی جو عین که مسترین کجست تو
بمالک تو عیم ای مالک چنان الله جو هم تو

جگر پامی کباب نکر دو تا ابد سیر است	گر ساقی شو ما را خدائی و اجلال تو
بدون گزینن برسی که چونی محی آتش	شوم من تا ابد است و گنم قطره سوا

مخفی مباد که هر چند سالک را قرب زیاده حاصل شود در آنوقت بر سالک عظمت و کبریائی حق زیاده مکشوف میگردد و از خدا جلشانه زیاده می ترسد چنانچه در خبر آمده است آنحضرت رسول الله گفته اند صلی الله علیه وآله وسلم انا اعرفکم بالله واخشناه منکله یعنی من عارف تر ام از شما یان بحق جلشانه و از شما یان از حق زیاده می ترسم غرض همین است که هر سالک را قرب حق زیاده حاصل میشود او را چها و ادب و رسیدن از حق زیاده باشد مخفی مباد که سالک اگر در مقامات آنها میرسد خواهد در حالت جذب باشد خواه در حالت سلوک باشد در هر حالت بر سالک اتباع سنت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم و عمل بظواهر شریعت لازم است و در بیخ حالت از سالک فرض نماز ساقط نمیشود و ادای نماز

فرض بظاہر صورت جسمی فرض است نه بصورت روحانی
 و اگر بصورت روحانی یا بنجیال یا وہم و یا بہ تصور دل نیاز
 ادا کرد باین طور ادای نماز جائز نیست و از سالک فرض قطع
 شد و بر سالک لازم است که ادای نماز فرض بصورت جسمانی
 کند نہ بصورت روحانی و نہ بنجیال و وہم کہ این طریقہ ملحدان
 و زندیقان و گمراہان است فصل دوم در بیان سیر کہ تعلق
 بسیر استعدادی و سیر مرادی دارد اول سالک را سیر استعداد
 واقع میشود بانطور کہ پیشتر در مقامات ملکوت و جبروت و لاہوت
 ذکر کرده شدہ است و این سیر استعدادی بتوجہ مرشد کامل
 تعلق دارد و واقع میشود و دیگر سیر مرادیت و سیر مرادی بہ
 از سیر استعدادی واقع میگردد و سیر مرادی باینطور واقع میشود
 ہر گاہ کہ سالک سیر استعدادی نصف ملکوت یا تمام ملکوت یا تا جبروت
 رسید یا ازین بالاتر رفت ہر گاہ کہ سیر استعدادی سالک توفیق شد

بعد از آن سیر مرادی شروع می شود و سیر مرادی بر ریاضات
 و مجاهده شاقه سالک تعلق دارد و غرض همین است که در ابتدا
 سیر مرادی نور عبادت و ریاضت بر قلب و دیگر لطائفهای عشره
 انسان متجلی میگردد و بعد از آن بقالب سالک نور متجلی میشود
 بعد از آن فوق سالک و تحت سالک نور متجلی میشود و بعد از آن
 نور ریاضت به لطیفه نفس متجلی میشود و بعد از آن به هیئت وحدانی
 سالک نور متجلی میگردد و بعد از آن بذرات و صفات سالک به هیئت حقیقی
 نور متجلی میگردد درین وقت یکفای سالک را حاصل شد بعد از آن باز
 بقلب دیگر لطائفهای عشره نور متجلی میشود و بدستور سابق این
 فنا بقدر استعداد سالک است هر گاه که سالک استعداد
 بسیار باشد فنای او نیز بسیار مزین آید بقدر فضاوت سالک بقا
 بالذات حاصل میشود و نسبت از مقامات تبلی تا فنا پدایه پایه تا ملاقات خدا
 و این چهار سیر در اصطلاح صوفیان که سیر الی الله است و سیر فی الله و

سیرت الله و سیر من الله و سیر آفاقی و سیر نفسی است درین سیر مادی
 اینها به طی میگرد و سالک را حاصل میشود هر وقت که سالک را
 فضای اتم و بقای اتم حاصل شد و در مقام مکین رسید در آن وقت
 هیچ سیر سالک را نمی ماند نه سیر آفاقی و نه نفسی در آن وقت
 صورت روحانی و موهوبی الله جلشانه بسالک عطا فرماید پس
 در آن وقت در شهود تجلیات و شیونات حق و خطابات حق با
 و در مقصد صدق باشد قوله تعالی **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ**
مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ و از تجلیات سالک محو نمیکرد و مگر بر سالک
 نمی آید و هر ساعت بر سالک احوالات و شیونات دیگر باشد
 چنانکه شیونات حق را انتها نیست ازان شیونات بر سالک
 بلا انتها می آید و همیشه سالک در مقام استقرار باشد و حال
 دائمی نصیب او میگردد فائده درین اختلاف مشایخ است
 در هر بعضی مشایخ اینست که او میگوید هر گاه که سیرانی الله

به تمام رسید بعد از آن سالک را سیر نفسی میشود و صورت نمونی
 که عبارت از روحانیت است سالک را حاصل میشود و سیر نفسی را
 انتها نیست زیرا که سالک در آنوقت سیر در اسماء و صفات و اسما
 می کند و اسماء و صفات حق را انتها نیست ازین سبب
 سیر نفسی را نیز انتها نیست این مذہب شیخ شهاب الدین
 رحمۃ اللہ علیہ و از اکابر نقشبندیان و چشتیان و قادریان
 رحمۃ اللہ علیہم است و مذہب امام ربانی مجدد الف ثانی رحمۃ
 علیہ تا بعان ایشان این است که سیر نفسی را داخل الی اللہ
 کرده اند و در دایره ظلال سما و صفات شمار کرده اند و میگویند
 که سالک را سیرهای دیگر واقع میشود که آن نفس و دایره ظلال
 فوق باشد و مقصود سالک ما فوق الفوق از دایره ظلال و
 دایره اسماء و صفات است که از دایره اسماء و صفات نیز شبیه
 ظلمت دارد و بعد از آن سیر در بطون بعد البطون است که

حق ماورئی الوری است و مقصود سالک نیز ماورئی الوری
 است و مذہب این فقیر این است کہ سیر مرادی عبارت است
 از سیر الی اللہ و سیر فی اللہ مع اللہ و من اللہ و سیر آفاقی و
 نفسی و دائرہ طلاق دائرہ صفات و اسما و دائرہ لالتعین و دیگر
 تعینات و بزنج کبریٰ و صغریٰ و بزنج نور محمدی و تعینات
 و شیونات اینها همه در سیر الی اللہ داخلند ہر گاہ کہ سالک ہنیمہ
 سیر ہاراطی کردہ و در الوقت سالک بحق رسید و از حق خلعت
 گوناگون سالک می پوشد و عنایت از لی حق عربی سالک
 میگردد و در آن موطن ہنیمہ سیر نمی ماند و بمقام تکمیل رسید
 و صورت موہوبی اللہ جلشانہ اور اعطامی فرماید و حال انہی
 نصیب او میگردد و از در چہ ہو ویت از نور عظمت و کبر بانی
 ہمیشہ سالک خط میگیرد و حیات ابدی سالک نصیب
 میگردد و در عالم بزنج و قبر نیز سالک بآن حیات رندہ

باشد و آن حیات راز و ال و مردن نیست که از حیات
 حق است **فصل سوم** در بیان مکاشفه سالکان را
 کشف و کرامت با جماع متقدمین و متاخرین ثابت اند و
 منکر از کرامات اولیا منکر از اجماع است مخفی مباد که علم غیب
 بدو قسم است یکی علم غیب خاص برای خدا جلشانه است
 که دیگران را بران اطلاع نباشد نه انبیارانه فرشتگان مقرب
 رانه او یار آرا غیب مطلق بیگویند این غیب مطلق مصداق
 این آیات کریمه است **قوله تعالی عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ**
لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ترجمه **ترجمه** نزد او در جمل سلطانه
 کلیدهای غیب است و نمیداند غیب را مگر الله جلشانه و او
 ازین عین امهات الغیب و غیب مطلق اند چنانچه آمد
 در فرقیاست و بعضی کلمات حق و اسرار پوشیده حق
 بر اینها خاص علم حق است چنانچه در حدیث عایشه رضی الله تعالی

عن ائمهات الغیب آمده است که گفته اند عائشه رضی اللہ
 تعالی عنہا که ائمهات الغیب پنج اند این قسم غیب را غیب مطلق
 و مقالید الغیب و ائمهات الغیب میگویند که این قسم غیب خاص
 برای خدا جلشانه است که درین غیب هیچ کس شرکت ندارد و با خدا
 جلشانه قومی غیب دیگر است که عبارت از غیب اضافیست
 این غیب اضافی بر دو قسم است یکی صحیح و معتبر است و دیگر
 قسم غیب غیر صحیح و غیر معتبر غیب اضافی صحیح و معتبر برین طو
 ر است که اطلاع انبیا بروحی بواسطه جبرئیل علیه السلام باشد یا بغیر
 جبرئیل علیه السلام باشد این قسم روحی خاص برای انبیا است
 که اولیاد رو دخل ندارند و اطلاع اولیا بر غیب اضافی گاهی
 بواسطه الهام فرشته باشد و گاهی در دیگر قسم مکاشفه باشد
 و گاهی بقوت روحانی و قوت قدسی سالک را معلوم میشود
 و گاهی در لوح دل صورتهما منقش می بیند و گاهی اولیا را بطریق

فناء و بقا صورت سو هو بی الله جلشانه عطا فرماید و آن صورت
 سو هو بی را حواس باشد مثل حواس صورت بشری بران حواس
 صورت روحانی و سو هو بی از نزدیک و دور یکسان می بیند
 و بر وجهها منکشف میگردد و مکاشفها سالکان را بسیار
 اقسام است هر سالک بقدر استعداد مشرب او حاصل
 میشود و مخفی مباد که سالک را باید که آن سیر که در میان حق و سالک
 باشد آن سیر را فاش نباید کرد که فاش کردن سر را بوسه
 هلاکت سالک خواهد شد مگر آن سالک که از حق اجازت
 یافته باشد باشارت غیبی و کرامات و خرق عادات پوشیده
 باید داشت مگر با اجازت حق اگر ظاهر میشود آن مندر ندارد چنانچه
 از حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی رحمه الله علیه بلا
 تکلیف خرق عادات و کرامات ظاهر شده بود و ظواهر کرامات
 او را ضرر نداشت بود و دیگر همین است که حضرت غوث اعظم

رحمة الله عليه در انتهای فقر رسیده بود و تکلیف بوجه اتم می
 بود و فطرت اصلی او شان نیز عالی داشته بود و در تقوی روح
 و خوف از حق یکتا بود و قسم دیگر مکاشفه غیر صحیح و غیر معتبر است
 که از کاهن و جنات یا از شیاطین چیزی کشف مخیبات
 صادر میشود این قسم مکاشفه غیر صحیح است قابل اعتماد نیست
 مخفی مباد که بعضی سالکان را کشف قبور حاصل میشود
 قبور بچند نوع است بعضی سالکان نور در قبری ببیند که صاحب
 آن نور نورانی باشد یا در قبر ظلمت می بیند که صاحب قبر بان
 ظلمانی باشد و بعضی سالکان در قبر حیات می بیند آن حیات
 که سالکان را از نور پیدا می شود در حالت زندگی و هر کسی
 که حیات از نور حاصل میشود در حالت زندگی بر آن حیات
 در قبر نیز زنده باشد و این حیات را حیات معنوی و
 نوری میگویند که از پر تو حی که یک صفت از صفات

حق است سالک را نیز ازین پر توحی حیات ابدی حاصل
 میشود و بعضی سالکان از هر قسم واردات که در صاحب قبر
 می شود و اطلاع می یابند و بعضی سالکان روحانیت صاحب
 قبر می بیند اگر صاحب قبر ولی باشد و بعضی سالکان را زو نواز
 اسوات می دانند که او با خدا دارد و بعضی سالکان ازین مرگاف
 که بیان شد هیچ نمیدانند لکن هر گاه که پیش قبر ولی بنشینند در
 دل خود اینسا ط و فرحت می یابد فصل چهارم در بیان محاسبه
 و تفکر سالک را باید که در محاسبه مشغول باشد برای بستن
 حال خود را پیش نظر آرند که امروز چه قدر عبادت کردم و چه قدر
 معصیت ورزیدم و در باطن خود و بنگرد که امروز روز حسابت
 و وزن اعمال است و حق حاضر و ناظر است
 و امروز هم راه جان خود حساب میکنم که نیکی من زیاده
 اند یا گناه من زیاده اند اگر نیکی او زیاده باشد

و گناه در آن روز نکرده باشد بشکر حق مشغول باشد
 و زیاده توفیق حسنات از حق بطلبد و اگر گناه او زیاده
 باشد گناه را تدارک بتوبه و استغفار باید کرد و اگر از اموال
 کسی ضائع کرده باشد یا خورده باشد بزودی بدل و بصاحب
 مال بدهد و اگر از کسی غیبت کرده باشد از عفو بطلبد و این
 محاسبه که در دنیا است سالک را نگاه میدارد از شتر مساری
 ازان محاسبه که در روز عرصات پیش حق باشد سالک را باید
 که درین دنیا محاسبه بانفس کند که از شتر مساری محاسبه
 عرصات پنجات یا بد چنانچه در حدیث آمده است *حاسبوا
 قبل ان تمحاسبوا* ترجمه که شما یان محاسبه بانفس بکنید
 در دنیا قبل ازان محاسبه که در روز عرصات از شما یان گیرند
 فائده سالک را باید که در مصنوعات حق تفکر کند تفکر بچند
 نوع است در لغت تفکر از اندیشه کردن است اما از روی

اصطلاح صوفیان بر وجه بسیار است اول فکر در مصنوعات
حق باشد یعنی در زمین و آسمان و در وجود خود سالک تفکر کند
که این همه آفریده حق است باین کمال علم و قدرت حق که حق
دارد من حق عبادت او بجای نمی توانم آورد و حق مستحق عبادت
است و عبادت من لائق او نیست و بر بنده لازم است
که عمر در بندگی خالق صرف کند و بگوید که حق عالم بر دل من است
و ازین فکر عظمت و کبریائی حق بر سالک مکشوف میگردد لکن
جان خود را بجز و بندگی میشناسد و درین فکر سالک را معرفت
و بندگی حاصل میشود و تسایش و تعریف فکر در قرآن شریف
بسیار جا آمده است **قوله تعالی الذین یذکرون الله قیاماً**
و قعوداً و علی جنبوا بحم و یتفکرون و فی خلق السموات
و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلاً ترجمه آن گمان کرد
میکنند حق را ایستاده و نشسته و بر پهلو غلطیده و تفکر میکنند

در آفرینش آسمان و زمین و میگویند ای پروردگارا این
 زمین و آسمان باطل نیا فریدی بلکه در آفریدن زمین و آسمان
 دلیل ظهور حکمت و کمال قدرت است چنانچه حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند که کیساعت تفکر بهت
 از شصت سال عبادت است و آن تفکر در دین و احوال
 آفرینش و فائده حبتن از حکمت صنعت الهی است که این ^{مضمون}
 دلیل بر کمال قدرت الهی است و مستحق جمیع ثناء و صفات انواع
 عبادت الله جلشانه است و سالک را باید که بگوید که بعد از فرد
 در قبر پیش از اعمال صالحه است و در روز عصا نیز ^{پیش از}
 اعمال صالحه است و در روز عصا در وقت ملاقات حق
 نیز پیش از اعمال صالحه است سالک تفکر می باید کرد که
 در وقت ملاقات حق شرمسار شوم و فکر در بسیار نوع است
 هر سالک را باید که در هر موقع تفکر کند مقسومی نیست ممکن

در میان خاص عام و از مقام بندگی برتر مقام هر که را
 شد ذوق و عشق او پدید آید و زیاده هر دو عالم را کلید هر که
 مشتاق ز عرفانی بود به برزخ خلق جهان سلطان بود چون دل
 پاک گردد از صفات به بافتن گیرد حضرت نور ذات چون
 شود آن نور بر دل آشکار بود در دل تو یک طلب گردد هزار
 مخفی بسا که سالک را باید که تفکر کند در مصنوعات و آثار صفا
 السد جلثانه و سالک را باید در ذات الله جلثانه تفکر کند
 هر که در ذات خدا جلثانه تفکر کند زود باشد که در کفر افتد
 بحکم آنکه درین تفکر یاد تعلیل افتد یا در تشبیه افتد یا در ذکر
 ممنوعات می افتد زیرا که مرجع تفکر محصور و محدود می یابد
 تا تفکر در محال نباشد و تفکر در ذات پاک حق تعالی جلثانه
 بگنجایش نداد که اسد جل سلطانه غیر محصور و محدود است و برتر از
 و هم مخلوقات است هر چه در میان در و هم مخلوقات می آید نهایتاً به سوی

وحق ماورعی الوری ازینهاست رباعی در آئینه که عکس
 جمالت بنیدیم، باناز کرشمه و دلالت بنیدیم، گوید که بد و رسیدیم
 آن هست محال، کی ذره بخود نور جلالت بنیدیم شومی لیک
 از شور فنا از جان شده، در مقام جمع شطح افزان شده، شستی
 وحشتی آغاز کرده، خویش را با قرص خود انباز کرده، گشته
 در آئینه تابان آفتاب، محو آئینه از تجلی آفتاب به خود گمان
 آفتاب او نمود، لیک در واقع بجز عکسش نبود، سوجد
 معنی همان لذات دوست، به احتقا با خود ظهور نور اوست
باب در بیان تعریف و کرامات و خرق عادات بعضی از
 اجداد بزرگواران از خاندان جناب حضرت مولانا مرشدنا
 سید فدا محمد عبد الکریم رحمة الله علیه در نیجا تیمنا و تبر کا ذکر میشود
 و این باب تبله فصل است **فصل اول** در بیان تعریف
 و فضائل و کرامات و خرق عادات حضرت قطب الاقطاب

شیخ سید محمد عمر رحمة الله علیه که حضرت سید محمد عمر رحمة الله علیه
 خلیفه شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه
 است و حضرت قطب الاقطاب سید محمد عمر رحمة الله علیه
 قطب الوقت بود و ریاضات و مجاہدہ بحساب کرده بود
 و در کرامات و خرق عادات و رخصه خود کتبا بود و سیاحت
 بسیار کرده بود نقلست که حضرت قطب الاقطاب سید
 محمد عمر رحمة الله علیه باشارت غیبی از بغداد بولایت غزنی
 آمد و سکونت در موضع ورگون و وزیدن و ورگون نام شهریست
 از غزنی چهل کوسن بسبت مشرق دور است و مردمان ورگون
 در آنوقت مذہب اہل تشیع داشته بودند و حضرت سید
 محمد عمر رحمة الله علیه مردمان ورگون را فرمودند که شما یان
 مذہب اہل سنت و جماعت اختیار کنید مردمان ورگون گفت
 که اگر شما ولی ہستی یک کرامات برای ما یان ظاہر کنید

بعد ازان مایان نه هبل اهل سنت و جماعت اختیار کنه حضرت
 شیخ سید محمد عمر رحمته الله علیه قول ایشان قبول کرد مردمان و گون
 اورا گفت که در زیر فلان کوه یک سنگ کلانست بر وید و
 آنجا دعای بکنید که ازان سنگ برای مایان آب بسیار بیرون
 آید حضرت سید محمد عمر رحمته الله علیه گفت خوب روز دیگر با و
 آور گون نزد آن سنگ کلان رسید آنجا رفت و آن سنگ
 بعضا سه کرت نزد آن سنگ پاره پاره شد و نهر کلان ازان
 سنگ جاری شد بلکه تا بنوز جاری است و مثل این کرات
 عظمی از حضرت سید محمد عمر رحمته الله علیه کرامات نیز بسیار
 آمده است و نقلست که از حضرت سید محمد عمر رحمته
 علیه سه صد و شصت سالکان خلافت و درجه ولایت یافته
 بودند و حضرت سید محمد عمر رحمته الله علیه این سه صد و شصت
 خلفا را که از او بوجود آمده بودند خرقه پوشانیده بودند و در

آفاق خلفای او برای دعوت و تجرید دین نبوی صلی الله
 علیه و آله و سلم منتشر گشتند و از فرار حضرت سید محمد عمده
 رحمة الله علیه تا هنوز فیض و کرامات و خرق عادات جاری
 اند و قبله حاجات سالکان اند و فرار شریف او قریب بفصل
 یک کوس از او رگون است و از حضرت سید محمد عمر رحمة الله
 علیه یک پسر معروف بسید محمود رحمة الله علیه بوجود آمده
 بود و سید محمود رحمة الله علیه در بحر جمع مستغرق گشته بود
 در ساحل نفرقه نآمده و بدعوت خلق نپرداخت **فصل دوم**
 کرامات و خرق عادات حضرت غوث الاعوام و غوث جهان
 حضرت شیخ الاسلام و السالمین حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله
 علیه شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه پسر شیخ سید محمود رحمة الله علیه بود و اولاد
 سید محمد عمر رحمة الله علیه است و حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه غوث الوقت
 و یکی از اولیا و حایان بود بقولت که در امت محمد صلی الله علیه و آله

چند اولیا که معروف بروحانیان بودند گذشته اند یکی از اولیا
الله که معروف بروحانیت است حضرت غوث الاعظم شیخ
سید عبدالقادر جیلانی رحمه الله علیه است و دیگر حضرت شیخ
سید محمد روحانی رحمه الله علیه است و چند اولیای دیگر اند
و بعضی میگویند هفتاد تن است از روحانیان و بعضی میگویند
که ازین کم است و الله اعلم بالصواب نقلست که حضرت
شیخ سید محمد روحانی رحمه الله علیه شکرده چله کرده بود و در
ریاضات و مجاهده نظیرنداشته بود نقلست که حضرت
سید محمد روحانی رحمه الله علیه هفتاد روز در میان کوه مشرف
و در میان این شبها چیزی افطار نمی کرد و بعد از گذشتن
هفتاد روز به برگ درختان افطار می کرد و وحی ولی مادر زاد
بود نقل مشهور است نرد عام و خاص در ولایت غزنی که
حضرت سید محمد روحانی رحمه الله علیه که از مادر متولد شد

در آن ساعت بهوا الشکل مرغ سفید پریده رفت و جد بزرگوار
 او یعنی حضرت محمد عمر رحمة الله علیه در مسجد نشسته بود با کسی خیم
 رسانید که یکی نوا سه شام در نوبت متولد شد و شکل مرغ سفید به او پرید
 و رفت حضرت شیخ سید محمد عمر رحمة الله علیه چیزی بسکنت کرد دست
 خود امشسته بود و فرمان کرد که شما این فلان جانوا سه من از هوا
 بزین افتاد بسیار پد انا انجام مردمان بنجان آورند و آن زمین کردو
 حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه از هوا افتاده بود آن
 زمین از برکت افتاد آن او ماهنوز بشاد من غله میکند خواه خشک
 سالی باشد یا نباشد این کرامت و نیز ماهنوز جاریست نقلت
 که حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه را اسپها بود که در بیابان
 می چرید روزی از گشت مردمان کللال گو آن اسپها چیزی خورده
 بود کللال گو و بهی است از دیهات ز رست پس مردمان کللال گو
 آن اسپهای حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه در قلعه بند کرد

هر چند که حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه بمردمان کلال که
 فرمود که شما باین قیمت نقصان گشت از ما بگریزند و اسپان ما را کسب
 بدید مروزمان کلال گو قبول نکردند بعد از آن شیخ سید محمد روحانی
 رحمة الله علیه اشارت بدست بطرف قلعه کلال گو کرد و گفت که اسپان
 ما بیا فوراً دیوار طرف مشرق قلعه برین افتاد و اسپان گریخته
 بحضرت سید محمد روحانی رحمة الله علیه رسید و یک طرف قلعه که
 گواست حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه او فتاده بود تا ^{منور}
 در آن کلال گو قصد بنا دیوار آن قلعه می کنند باز خود بخود می افتد
 و نمیتواند ساخت و کرامات که در افتادن دیوار آن قلعه بود تا هنوز
 جاری است و نقلست که امیر تیمور لنگ باوشاه و در دل خود
 شک داشت بود که حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه از اولیا
 روحانی باشد یا نباشد بعد از آن امیر تیمور لنگ باوشاه دعوت
 کرد و حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه در مسجد نشسته بود

و امیر تیمور لنگ بادشاه بسیار مردمان گفت که حضرت شیخ
 سید محمد روحانی رحمة الله علیه را در یک آن برای دعوت در خانه
 جدا گانه بطلبید اگر روحانی باشد همراه هر کس بخانه او برود و اگر نباشد
 همراه یک کس برود مردمان همچنین کردند که تیمور لنگ بادشاه
 گفته بود همه مردمان مجتمع پیش حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله
 علیه آمدند و هر کس برای دعوت بخانه خود طلبید حضرت شیخ
 سید محمد روحانی رحمة الله علیه همراه هر کس در یک وقت بخانه
 او شان متفرق رفت و بدعوت امیر تیمور نیز رفت و در سجده نشسته
 بود امیر تیمور ازین قسم کرامات و خرق عادات غریب و عجیب
 از حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه دید و معتقد و غلام
 حلقه بگوش او گردید و کرامات دیگر حضرت شیخ سید محمد روحانی
 رحمة الله علیه هنوز در زمرت جاریست هر کسی از خاص و عام شنیده
 نیست آن کرامت این است که تا بهر جا گنبد مزار او آشکارا

میشود و آنجا از برکت او ماکسی را میگذرد و نقلت که از حضرت
 شیخ سید محمد روحانی رحمه الله علیه چهار صد طالبان حق خلافت
 و ولایت یافته بودند و از کمال تکمیل سائیده بودند و این چهار
 صد را خرقه پوشانیده بود و کرامات و خرق عادات و فیضان
 از قبر شریف او تا هنوز مشعل زنده ولی جاریست نقلت از
 حضرت سید حسن رحمه الله علیه گفته است که حضرت شیخ سید محمد
 روحانی رحمه الله علیه قوت چهار غوث سیدار و قائده بنده
 خاکسار نقل از پیر خود یعنی حضرت سید فدا محمد عبدالکریم رحمه الله
 علیه سیکزم که روزی در مزار حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمه الله علیه
 در حالت خور و سالی در میان شب به پهلوی غلطیده بودم و در واژه
 مزار از طرف درون بستر کرده بودم ناگاه وقت نیم شب از قبر
 شریف حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمه الله علیه یک شخص سفید
 پوش بیرون آمد و در کعبت نماز بویچ احسن ادا کرد بعد از آن

نزد من رو بر و استاده شد و هر دو دست بدعا برداشته در حق
 من دعا کرد و برکت آبار دعا تا بهنو نظاره میشود فائده بنده خاکسآ
 نقل از پیر و مرشد یعنی از حضرت سید فدا محمد عبید اللکریم رحمة الله
 علیه میکنم که وی گفت روزی قریب بنارس بدو کوس در حجل
 بودم آنوقت ظهر بود برای وضو آب بنجو اتم چند جاب آب فتم
 لکن آن آب بر زعم من نجس بود در آنوقت خفقان و غم و الم
 بسیار بر من طاری گردید یک بیک گنبد فرار آنحضرت شیخ
 محمد روحانی رحمة الله علیه در میان آسمان و زمین بالای شهر بنارس قریب
 شد و در او گنبد فرار و خوب نزدیک نظر بنظر ما آمد قریب یک ساعت
 در آن حال گنبد او بر هوا ایستاده بود و فرحت و سرور و دل
 من بسیار آمد و غم و الم و پریشانی در آنوقت زایل گردید بعد از آن
 گنبد فرار شریف او از نظر غائب گردید و آنوقت آطلب هر برای وضو
 مرا میر کز فائده حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه بنجو در افشاید

یکی را نام سید فتح الله بهایابی رحمة الله علیه است و نام دیگر سپهر او
 سید ناصر الدین رحمة الله علیه است و نام دیگر سپهر او سید اسمعیل رحمة الله
 علیه است و نام دیگر سپهر او سید نیک بین رحمة الله علیه و غرار حضرت سید
 محمد روحانی رحمة الله علیه در زمرت زیر کوه واقع شده است
 و زمرت را از فیض و برکت مالا مال کرده اند **فصل سوم در بیان**
کرامات و خرق عادات شیخ سید فتح الله بهایابی رحمة الله علیه که
یکی از سپهر گرامی و بزرگوار از حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله
علیه است شیخ سید فتح الله رحمة الله علیه قطب وقت بود و اشاعت
عالی داشته بود و در کرامات و خرق عادات در عصر خود نظیرند
بود و ریاضات و مجاهدات شاقه مثل او کسی نپهوز نمانده است
و کرامات و خرق عادات تا هنوز از غرار شریف او جاریست مثل
زنده ادبیا و عزرا و قبله حاجات دور و پیشانت نقلت
که حضرت شیخ سید فتح الله رحمة الله علیه در حالت زندگی چیزی

از قسم طعام نخورده بود بغیر شیر و خور و ولوش از برای خود و بعضی
 اوقات ارشادش بیابان بیانت نقلت که حضرت شیخ سید
 فتح الله بیابانی رحمة الله علیه در وقت حیات پدر بزرگوار او
 سجد اختیار کرد و بطرف کوه طور رفت و در آنجا مدت مدیدی با
 شاقه بجا آورد و بعد از مدت مدید پدر بزرگوار او یعنی حضرت شیخ
 سید محمد روحانی رحمة الله علیه یک مرید را گفت که او معروف
 حاجی ملنگ بود که شمار و وسید فتح الله رحمة الله علیه پس من
 در کوه طور فلان جا در چله نشسته اند اینجا بیا ری حاجی ملنگ
 با هر چه بکوه طور رسید که حضرت شیخ سید فتح الله رحمة الله علیه از
 چله خانه که در کوه طور داشته بود بیرون آمد حاجی ملنگ حضرت
 شیخ سید فتح الله رحمة الله علیه را از دور گفت که یا سید فتح الله
 رحمة الله علیه شمار پدر بزرگوار طلبید و بیا همراه من که پدر بزرگوار
 شما سیر ما هم حاجی ملنگ است که چند گز نزدیک است حضرت سید

فتح السدر حتمه علیه نمیتواند شد اگر بکشد گز باؤ نزدیک میشد بدن حاجی
ملنگ میسخت و سید فتح السدر حتمه السدر علیه بگفتن حاجی ملنگ
خیال نکرده حاجی ملنگ باز بحضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله
علیه رسید و حال صورت واقعه گذشته باو گفت و حضرت شیخ سید محمد
روحانی رحمة الله علیه کفش خود برداشت بر دیوار زد و بعد از آن
حاجی ملنگ را گفت که برو سید فتح السدر حتمه السدر علیه بگیرد
و نزد من بیاید این مرتبه بزد و بکیت او شما ننوید و شوکت حضرت
سید فتح السدر حتمه السدر علیه را شکستم حاجی ملنگ رفت بکوه طور
نزد سید فتح السدر حتمه السدر علیه رسید او را گفت که پدر بزرگوار شما
طلبیده بیاید همراه من که نزد پدر بزرگوار شما برسانم حضرت شیخ
سید فتح السدر حتمه السدر علیه حاجی ملنگ را گفت که شما خوب کردی
که شکایت از من نزد پدر بزرگوار من کردی که او کفش بر دیوار
زد آن کفش بر من افتاد و پرمرا شکست و حاجی ملنگ مشیخ

سید فتح الله رحمة الله عليه را همراه خود نزد حضرت شیخ سید محمد
 روحانی رحمة الله عليه آورد و باور سید فتح الله رحمة الله عليه دید
 او شیخ سید محمد روحانی رحمة الله عليه برای سید فتح الله رحمة الله عليه
 علیه بسیار الحاح کرد که چیزی از طعام از دست مایان بخور شیخ
 سید فتح الله رحمة الله عليه انکار کرد که من طاقت خوردن طعام
 ندارم بعد از آن مادر او برای سید فتح الله رحمة الله عليه پیشانی
 و پیش سید فتح الله رحمة الله عليه خوردن آورد و شکل آن پنبه مثل شکل
 خون گردید بعد از آن شیخ سید فتح الله رحمة الله عليه از
 پدر و مادر معذرت کرد که مرا بخوردن طعام تکلیف نباید داد
 شیخ سید فتح الله رحمة الله عليه همه عمر در تفرید و تجرید
 سیکنداشت و ظهور گرامات و حرق عادات از وی بلا تکلیف
 ظاهر میشد فائده فقیر از حضرت سیدنا و مرشدنا و مولانا سید
 فدا محمد عبد الکریم رحمة الله عليه نقل میکنم که او گفت که روزی در

فزار شریف سید فتح الله بیابانی رحمه الله علیه نشسته بودم ناگاه
 چند مردمان آمد بمزار او بسیار التجا و زاری آغاز کرد و این میگفت
 که چند گو سپید از میان دزدان برده اند و میان معتقدان سید
 فتح الله بیابانی رحمه الله علیه هتیم این میخواهیم که گو سفند
 میان از دزدان باز الله جل شانہ بایان برساند مهون ساعت
 وقت پاشت بود بقدر گذشتن یک ساعت قریب فزار شریف
 گو سفند با که دزدان برده بودند یک بیک ظاهر شد و نزدیک
 وزارت بمزار او آمد آن فرمان گو سفندان خود را دیدند بسیار
 در تعجب ماندند که این گو سفندان قریب بست روز شده است
 که از میان دزدان برده بودند و در کرامات حضرت شیخ سید فتح الله
 بیابانی رحمه الله علیه عوام الناس در تحیر ماند بعد چند مدت آن
 دزدان که گو سفندان در وی کرده بودند آنها بخود بیان کرد
 که در فلان کوه گو سفندان میچرانیده بودم در بیابان فلان رؤ

بوقت چاشت یکسبک آن گوسفندان را یافتیم و آن تایخ
 که دزدان بیان کرده در همون روز و همون تایخ گوسفندان بمرا
 حضرت سید فتح الدربیا بانی رحمة الله علیه بطهور آمده بودند و گمان
 دزدان از فرار شریف سه منزل دور بود و کراماتها دیگر بسیار
 دارد که در تحریر گنجایش ندارد و در اینجا بنقدرا اختصار آمد و
 فرار شریف سید فتح الدربیا بانی رحمة الله علیه بمقدار دو
 کوس از فرار پدر بزرگوار بسبت مغرب واقع شده است **فایده**
 دزد که حضرت سید ناصر الدین رحمة الله علیه که یکی از فرزندان
 شیخ سید محمد روحانی رحمة الله است که کمالات ظاهری و باطنی
 از پدر بزرگوار حاصل کرده بود و شیخ وقت بود و مقام
 عالی و اشارات رفیع داشته بود و در ریاضات و مجاهدت
 یکتا بود از کمال تکمیل رسیده بود و فرار شریف او بسیار
 پر فیض و تملک حاجات درویشا گشت و فرار او از پدر بزرگوار

او بیک کوس نسبت مغرب واقع است فائده در ذکر شیخ
 سید اسمعیل رحمه الله علیه که از فرزندان سید محمد روحانی رحمه الله علیه
 است کمالات ظاهری و باطنی از پدر بزرگوار حاصل نموده بود
 و بمقام تکمیل رسیده بود و شیخ وقت بود و کرامات و خرق عادت
 تا هنوز از فرزند شریف او جاری است و در ریاضات مجاهده بسیار
 عالی بهمت داشته بود و فرزند شریف او قریب فرزند بزرگوار
 واقع شده است فائده در ذکر شیخ یکم بن رحمه الله علیه
 که از فرزندان حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمه الله علیه است
 کمالات ظاهری و باطنی از پدر بزرگوار خود حاصل کرده بود
 و در ریاضات و مجاهده و در تکرار نشینی نظیر داشته بود و
 شیخ وقت و کرامات و خرق عادت از بسیار ظهور آمده بود
 و فرزند شریف او بسیار پرفیض قبله حاجات درویشان است
 و فرزند شریف او در بلائی کوه قریب بموضع اورگون واقع شده

است قائده در ذکر فضائل و کرامات و خرق عادات قطب
 زمان شیخ سید سلیمان رحمة الله علیه است که یکی از نو اسرار سیدنا
 رحمة الله علیه است شیخ سید سلیمان رحمة الله علیه در عصر خود قطب
 بود و کمالات ظاهری و باطنی بسیار داشته بود و خرق عادات
 و کرامات از او بسیار بطور آرمده بود و در علوم ظاهری و باطنی
 نشان رفیع داشته بود و مجتهد الوقت بود و فرار شریف او بسیار
 پر فیض است تا هنوز کرامات و خرق عادات و فیضان از فرار
 او جاریست و فرار او قبله حاجات درویشانست و از سوی جماعت
 کثیر بحال تکمیل رسیده اند و خرق بسیار خلفاء را پوشیده اند
 و فرار شریف او قریب بدیه سیادت بالای همین واقع شده
 است قائده در ذکر حضرت سید شمس الدین رحمة الله علیه
 که یکی از فرزندان شیخ سلیمان رحمة الله است شیخ سید سلیمان
 رحمة الله علیه شیخ کبیر بود و کمالات از علوم ظاهری و باطنی

از پدر خود حاصل کرده بود و در ریاضات و مجاهده شان رفیع
داشتند بود و کرامات و خرق عادات و فیضان تاهنوز جاریست
فقیر خاکساز مرشدنا و مولانا سید فدا محمد عبد الکریم رحمته الله علیه
نقل میکنند فرمودند که روزی در مزار شریفنا و در میان شب
تنهانت شب بودم یک آواز مهیب از بیرون مزار شریفنا او سمع
مایان رسید از آن آواز مهیب خوف بر مایان طاری گردید
در آنوقت حضرت شیخ سید شمس الدین رحمته الله علیه از قبر
بیرون آمد بصورت روحانی پیش من استناد و گفت که بیا
که این را بزن اینقدر گفت آواز مهیب که من شنیده بودم
او یکدم گم شد و از من خوف زائل شد و تسکین مرا حاصل گردید
و حلاوتی در دل من یکبارگی پیدا شد از حد زیاد و یکساعت
ایستاده بودم و مرادید من او را دیدم لکن خوبصورت و نورنیت
که او داشت تاهنوز شبیل او کسی ندیدم و دود و شال و سخی کیلی پدید

بود و از یک عمامه بسته کرده بود و شبکل چهارده ساله که دو کلبه
 آمد و مرا چیزی گفت که از آن کلمات تا هنوز فیض مرا حاصل
 میشود و کرامات او بسیار است در اینجا بقدر ذکر کرده شده اند
 و فرار شریف او قریب هزار پدربزرگوار است بسیار پر فیض است
 باب در بیان نوافل و اوجیه و این بابست مبله و فصل است
فصل اول در بیان نماز تہجد و دیگر نوافل نماز تہجد مستحب
 است که بعد از نصف شب یا ثلث شب بصلوة تہجد مشغول
 شود چنانچه خطاب غزیز با صدر رسالت علیہ السلام کہ درین
 معنی ورود یافت **قوله تعالیٰ** يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُمْ لَلَّيْلِ
إِلَّا قَلِيلًا لِّصَفَاءِ أَوْ لِقُصِّ مِنْهُ قَلِيلًا ترجمه ای مرد چادر
 در خود بچپیده برخیز برای نماز تہجد تمام شب مگر اندکی که آن
 قیام نیم شب است یا کم از نیم شب غرض همین است که در ابتدای سلام ^{اللهم}
 صلی علیہ و آلہ وسلم خواند نماز تہجد فرضی و قیام تمام شب عبادت رسول صلی علیہ و آلہ وسلم

دو دیگر اصحاب نیز فرض بود رسول الله و دیگر اصحاب که همراه رسول
 تمام شب نماز تہجد میگزاشت در پای ایشان و زرم آمد بعد از آن
 الله جلشانه رسول الله را امر به تہجد به نصف شب کرد و یا کم نصف
 شب فائده در ابتدای اسلام نماز تہجد فرض بود بعد از آن
 فرضیت نماز تہجد منسوخ گشت لکن استحباب تا هنوز باقی است
 كما قال الله تعالى **فَتَجِدُنَا فِي نَافِلَةٍ لَّكَ** بعد از آن آیات
 فرضیت تہجد منسوخ گشت نقل گردید نماز تہجد نفیست لکن در
 قوت استحباب است ازین سبب که رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم بر نماز تہجد بسیار ترغیب داده اند هر نماز که رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم ترغیب می داده بود و آنچه نیز می کرد آن
 مستحب میشد چنانچه در خبر است **قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ**
بِقِيَامِ اللَّيْلِ فَإِنَّكُمْ مَرْضَاءُ لِرَبِّكُمْ وَهُوَ دَابُّ الصَّيْرِ
قَبْلَكُمْ وَمِنْهَا عَنِ الْإِثْمِ وَمُلَقَاةُ الْوِزْرِ وَمَذْهَبُ مَكِيدٍ

الشَّيْطَانِ وَمُطِرٌ ۗ لِلَّذِي عَنِ الْجَسَدِ تَرْجَمَهُ رَسُولٌ صَلَّى
 اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَمُودَةٌ أَنْذَرَتْهُمَا يَوْمَئِذٍ لَأَنْزَمَ اسْتِ
 كَمَنْ يَسْتَحْقِقُ نَمَازَ تَجِدُ سَبَبَ رِضَايَ بِرُودِ كَاشِمَايَانِ اسْتِ
 وَكَذَلِكَ يَدِينُ نَمَازَ تَجِدُ طَرِيقَةَ صَالِحِينَ اسْتِ كَقَبْلِ انْزَمَايَانِ انْبِيَاوِ
 اَوْلِيَا كَمُؤْتَمِرَةً اَنْذَرَتْهُمَا تَجِدُ مَنَعٌ مَيَكْنُدُ مِصْلِي رَا اَزْ كِنَاهُ وَبِسَبَبِ نَمَازِ تَجِدُ
 كِنَاهُ مَيَزِيدُ وِوَسَاغٌ مَيَشُودُ اَزْ مِصْلِي وَنَمَازِ تَجِدُ وِوَسَيَكْنُدُ كَرُوحِيَهْ شَيْطَانِ
 وِوَسَيَكْنُدُ بِمَارِيَهَامِي اَزْ بَدَنِ مِصْلِي وِوَدِخْبَرِ اسْتِ كَقَبْلِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى
 اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَمُودَةٌ اَنْذَرَتْهُمَا كَهَرِ كَاهُ كَهَرِ نَمَازِ تَجِدُ مِصْلِي اَلِيسَا دَهْ مَيَشُودُ كِنَاهُ
 اَوْ بَرَكْتِ نَمَازِ تَجِدُ مَيَزِيدُ اَزْ مِصْلِي چَا بِنَجْمِ بَرَكِ وِوَدِخْتِ مَيَزِيدُ وِوَسَاغِ
 خِرَازِ وِوَسَاغِ خِرَازِ اَمَدَهْ اسْتِ كَقَبْلِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 اَنْذَرَتْهُمَا كَهَرِ كَاهُ كَهَرِ نَمَازِ تَجِدُ مِصْلِي اَلِيسَا دَهْ مَيَشُودُ كِنَاهُ
 كَقَبْلِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَمُودَةٌ اَنْذَرَتْهُمَا كَهَرِ كَاهُ
 كَهَرِ نَمَازِ تَجِدُ مِصْلِي اَلِيسَا دَهْ مَيَشُودُ كِنَاهُ

نزول فرماید و فرشته‌های سیاحین را امر کند که برو شما
 در نیوقت بپین که کدام بنده از بندگان من نماز تجمد و شایطان
 من مشغول است و کدام بنده غافل است و فرشته‌های آید درین
 می بیند هر کس که به تجمد مشغول است حال او بالمدخل شانه بیان
 می کند که فلان شخص فلان جادو تجمد یا در طاعت و عبادت مشغول
 است الله جل سلطان فرشتگان را فرمان می کند که گناه او را
 من معاف کردم و دعای او را اجابت نمودم غرض همین است
 که نماز تجمد شان عظیم دارد هیچ نبی و ولی از نماز تجمد غافل نبود و
 نماز صدیقین است و نماز تجمد افضل بر جمیع نوافل است که در روز
 باشد و سبب نماز تجمد باطن مصلی نورانی میگرد و عظمت جسمی از او
 میرود و دعا مستجاب میگرد و مصرعه که دعای نیم شب ^{کند} فی صد بلا
 و نماز تجمد دو اذوه رکعت است اگر پشت رکعت خواند و اگر در
 خواند پیش رکعت اند یا چهار رکعت خواند این نیز جایز است عن

همین است که گاهی رسول صلی الله علیه و آله و سلم نماز تہجد چار
 رکعت خوانده است و گاهی شش رکعت خوانده است و گاهی ^{دو} رکعت
 رکعت خوانده است و گاهی دو اذکره رکعت خوانده است و خواندن
 نماز و تہجد از نماز تہجد افضل است چنانچه در حدیث آمده است که نماز
 و تہجد از نماز تہجد بگزاید لکن این برای هر کسی نیست تہجد گذار
 دو قسم است بعضی بر خود اعتماد دارد و بقیام شب عادت گرفته باشد
 و بهتر برای آن شخص است که نماز و تہجد را در آخر شب از نماز تہجد بگذارد
 و دیگر شخص است که بر خود اعتماد کلی ندارد و بر نماز تہجد نیز عادت
 نباشد آنرا باید که بعد از نماز خفتن نماز و تہجد بگذارد اگر این شخص تہجد
 گزارد نماز و تہجد را عاده نباید گزارید که دو نماز و تہجد در یک شب
 در مذہب امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ ممنوع است و قرأت در نماز
 تہجد یا سورہ یسین هر قدر که می تواند بخواند یا سورۃ اللک یا سورہ
 مزمل آیات کرسی یا امن الرسول یا سورہ وضحی و سورہ الم نشرح یا در

هر که وقت قبل هوا سرد است که در سجده بخواند غرض همین است که در تجمد
 قرأت معین بطریق مسنونہ از آن حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
 وسلم نماندہ است هر قدر که صلی بتواند این قدر قرأت بنماز تجمد
 باید خواند فائده بعضی ز مشتاقان از غایت شوق لقای
 جل شانہ در ہمہ شب مستغرق در ذکر اللہ جل سلطانہ باشد چنانچہ
 شیخ ابوطالب کی رحمة اللہ علیہ در کتاب قیمت القلوبینین طائفہ عمل
 کس را از تابعین شمار کرده است کہ ایشان نماز با مداوہ و صومی
 شبانگاہ گذاریدہ اند و اکثر اولیاء بعد از تابعین و تبع تابعین کہ
 ہمہ شب نماز و عبادت اللہ جل شانہ نشسته بود کہ بسا لها در خواب
 نکرده اند این قسم مشایخ از حد و شمار بیرون است غرض همین است
 کہ سالکین بعد از فنا و بقا در مقام تکمیل میرسد آن سالکان در یک
 شب نماز تجمد و دیگر عبادتہا کہ در ہمہ شب میکنند مانده نمی شود زیرا کہ
 نورانیت در عبادت شب بسیار است و نورانیت غذای صورت

سو بودی او شان است گیر از و نیاز که سالک باله صل سلطانه
 دارد در نیم شب از آن راز و نیاز خط بسیار می یابد ازین سبب است
 در مزاج او نمی آید فائده نماز اشراق دو رکعت است و در رکعت
 اول بعد از سوره فاتحه سوره و احمی بخواند و در رکعت ثانی اشراق
 بخواند یا در هر دو رکعت سه بار قل هو الله بخواند یا دیگر سوره
 که با او دارد بخواند درین نماز نیز قرأت معین سفونند از حضرت رسول
 الصلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است یا نماز اشراق چهار
 رکعت بخواند در فضیلت نماز اشراق حدیث بسیار آمده است و
 فوائد و منافع بسیار دارد فائده نماز چاشت دو از ده رکعت است
 و اگر اکتفا بهشت رکعت بکند نیز هیچ ندارد و اگر شش رکعت بخواند
 نیز جایز است و اگر چهار رکعت بخواند نیز هیچ ندارد و قرأت نماز
 چاشت مثل نماز تجمد است فائده بعد از نماز مغرب خواندن
 شش رکعت نوافل فضائل بسیار دارد که این نماز او این

است این نماز سبب مغفرت مصلی است و فضل و موم در بیان
 ادعیه که بعد از نماز تجمید یا بعد از نماز فرض یا دیگر اوقات پنجوازی باشد
 که بعد از نماز تجمید یا بعد از اشراق یا بعد از نماز چاشت یا بعد از نماز
 او این دعا می تکبیری بخواند که در فتح ابواب غیبی و فتوحات
 و برای رفع حاجات بسیار مؤثر است و دیگر خواص نیز بسیار دارد
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اللّٰهُ اَكْبَرُ كَبِیْرًا وَّ الْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِیْرًا
 وَ سُبْحَانَ اللّٰهِ بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
 وَاَللّٰهُ اَكْبَرُ وَاَللّٰهُ اَكْبَرُ وَاَللّٰهُ اَكْبَرُ وَاَللّٰهُ اَكْبَرُ
 اَكْرَمُ الْاَكْرَمِیْنَ اَكْرَمْنَا وَاِذَا حَمَّ الرَّاحِمِیْنَ اَرْحَمْنَا
 و دیگر برای دفع ظلم ظالم و آفات و بلیات و رفع حاجات و
 قبول دعا خواندن این آیات که همه بسیار مجرب است و این
 دعا می ذوالنون علیه السلام است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ

فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنجِي
 الْمُؤْمِنِينَ خلاصه این است که اگر کدام شخص برای حصول مطلب
 دو آزده روز هر روز دو آزده هزار بخواند اول آخر سه بار در روز
 بخواند انشاء الله تعالی مراد او برآید و بطریقه خواندن دیگر این است
 که یک لک بست و پنجاه بار بخواند و دیگر طریقه آسان این است
 برای دفع بیماری یا دیگر حاجت بعد از نماز عشاء چهل و یکبار بخواند
 و دیگر دعا برای دفع آسیب این است که در گوش چپ آسب زده
 این آیات هفت بار بخواند آسیب زده هشیار می شود
 انشاء الله تعالی آیات این است وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ عَلِي
 كُنْسِيَّةً جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ وَآرِئِنَّا آيَاتِ كَسِي رَايَا ذُنُوبًا
 در گوش راست آسب زده سوره فاتحه سه مرتبه بخواند
 و در گوش چپ سوره قل عوذ برب الفلق و قل عوذ برب الناس
 این دو سوره سه سه بار بخواند فائده خواندن آیه الکرسی هر روز

هفت مرتبه برای حفاظت از جمیع بلیات و واردات اثر تمام
 دارد و ثواب بسیاری یابد فائده در حدیث عائشه رضی الله تعالی
 عنها آمده است که اگر کسی مثل کوه احد قرض باشد بکرت خواندن
 این دعا بعد از سلطانة قرض وادامی کند و خواندن این دعا برای
 حصول هر مطلب بسیار تاثیر دارد و دعا این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
 الرَّحِیْمِ اَللّٰهُمَّ يَا فَارِجَ الْهَمِّ كَاثِبَةَ الْعَمِّ مُجِيبَ دَعْوَةِ
 الْمُضْطَرِّينَ رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَسَرِيحَ الْاٰخِرَةِ اَسْأَلُكَ اَنْ تَرْحَمَنِي
 بِرَحْمَةٍ مِّنْ عِنْدِكَ تُغْنِيَنِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ اِنَّ
 دعا برای حاجت وادامی قرض هر روز دو آرزو مرتبه بخواند اول
 و آخر سگرت درود بخواند و در شرف این است اَللّٰهُمَّ سَلِّ
 عَلٰى مُحَمَّدٍ مَّعَدَنِ الْجُودِ وَالْكَرَمِ وَعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَحْبَابِهِمْ
 وَاَمَّتِهِمْ بَارِكْ وَسَلِّمْ بَعْدَ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ بِهِ مَخْفِيْ سَادِكِ
 سالک را باید که بعد از خوردن طعام بذكر کلمه توحید بفت در

مرتبه بخواند که ورت و سپاهی طعام از دل سالک یکبارگی می رود
 و نور دل او متجلی میگردد و اگر یک دعا از اینها که مذکور شده است بکشد
 بار بخواند نیز نورانیت سالک را بسیار می بخشد و که ورت و سپاهی
 طعام بخواندن این دعا دور میشود و این ادکار برای رفع حاجات
 نیز مجرب است و در اول دعا و آخر دعا سه بار باید که درود بخواند
 سالک را باید که بعد نماز عشا از سخن فضول احتراز کند که دل سیاه نگردد
 هرگاه که دل سیاه میگردد فضول گفتن بایه بگو و هات خوردن نقصان
 نماز تجرد می آید سالک باید که با وضو خواب بکند که با وضو خفتن کبرتها
 بسیار دارد و معاون بر نماز تجرد است مخفی بسا که ملفوظات از حضرت
 سیدنا و مرشدنا و مولانا سید فدا محمد عبدالکریم رحمته الله علیه صنیعة الوالی
 گردید که درین زمانه حکم کبریت احمد دارد و برای شتاقان راه سلوک
 اکیست الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی رسول الله
 محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

الحمد لله والمنه که این ملفوظات حضرت سیدنا و مرشدنا و مولانا سید فدا
 محمد عبدالکریم رحمة الله علیه بفضل خالق جل سلطانہ و بطفیل سید الاولین
 و الآخین محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم بقید تحریر آورد جامع این ملفوظات
 متبرکه که مولوی فضل الباری ولد مولوی عبد الغزیز مرحوم مغفور رحمة الله
 علیه ساکن موضع نارنگانوں قریب بروان و کاتبین ملفوظات
 متبرکه سید ولی احمد خلف سید الفت حسین غفر الله لهما بہار لیت
 ایسا از ناظرین دعای خیر داریم **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَ لَوْعَلَّيْهِ**
وَ لِكُلِّ تَنِيْمٍ اَمِيْن يَا رَبِّ الْعَالَمِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّحِيْمِيْنَ

تا نسخ اختتام این کتابت کتبه بن سید علی حسن کی اذیت
 مردان جناب حضرت مولانا سید فدا محمد عبدالکریم رحمة الله

۱۰۰	قبلہ اولیا و اہل یقین	کعبۂ اصفیا و صدیقین
۲۰۰	شیخ آفاق بی عدین سہیم	شہ فدا ہی محمد عبد کوہیم

پیشوا حلی اشناست	۲۰۰	رهبر راه علم و عرفانست
صاحب غارتی کرامتست	۳۰۰	شرف خاندان ساداتست
مولوی فضل باری حق بین	۱	از مردمان خاص آن نژادین
محمود مطلق شد از حمایت او	۴۰	منظر حق شد از عنایت او
رهبر جاوید حقیقت شد	۹۰	سالک مسلک طریقت شد
حضرت شیخ بادل مخطوط	۱	اوشینده هرا آنچه از ملفوظ
صیقل لوصلین نهادینم	۳	جمع کرده بحسن سعی تمام
سینوده از جهاد می الاخر	۲۰۰	روز یکشنبه ساعت فاخر
کین نگار مراد جلوه نمود	۹۰	سینوده صد و پنجاه هجری بود
از شعر بان نشان در واد	۴۰	محسن از سال ختم بادل نشان
	۱۳۵	

واقعه

فضل باری که در شان من اهل قضا
 کوازی جو این چشمه رحمت جاری
 با تهنی از سرگرام محسن این گفت
 سال تربیت بگو مسلک فضل الباری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شجرہ طیبہ و سلسلہ عالیہ قادریہ

الہی ہجرت رسول الثقلین نبی اکرم حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 الہی ہجرت حضرت امام المشرق و المعارف سید المومنین علی کرم اللہ وجہہ
 الہی ہجرت حضرت امام اقبالین اشد امام حسن و حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما
 الہی ہجرت حضرت امام الاصفیاء سیدنا امام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 الہی ہجرت حضرت امام الاتقیاء سیدنا امام محمد باقر رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 الہی ہجرت امام الصادقین قبلہ الثقلین امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 الہی ہجرت حضرت امام الثقلین سیدنا امام موسیٰ کاظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 الہی ہجرت حضرت امام جہان قبا عارفان امام علی موسیٰ رضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 الہی ہجرت حضرت سفینۃ الاولیاء پیر پدی مرشد رہنما مرفوف کخی جوہر علیہ
 الہی ہجرت حضرت غوث جہان پکار انوار انوار شیخ ابوالحسن علی ہجویری علیہ

الہی بجزت حضرت سلطان الثمانین قزوۃ السالکین صنیع بقدر رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت قبلۃ العارفين قطب الملتہ والدين ابو بکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت قزوۃ الزاہدین قبلہ اہل یقین حضرت ابو الفضل عبد الوہاب شہیدی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت شیخ الشیخ شمس العارفين شیخ ابو الفتح یوسف طوسی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت بذرہ السالکین عمدہ العارفين شیخ ابو الحسن قرشی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت قطب الاقطاب ابو سعید مبارک مخزومی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت امام طریقت و شریعت سلطان الاولیاء غوث الثقلین
 محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت خازن رحمت شیخ طریقت سید عبدلرزاق رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت سلام الاقیما قبلہ الاصفیاء شرفالذین قنات رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت قطب زبان شیخ دوران سید عبد الوہاب رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت زاہد جہان سید بہاد الدین رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت دریای وحدت سید عقیل رحمۃ اللہ علیہ

الہی بجزت حضرت یگانہ جهان امام الاقیاسید سید لیدین صحرا الی رحمتہ علیہ
 الہی بجزت حضرت قیاسی سنت مامی بدعت سید گدا رحمن ابن ابی کرم رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت عارف بیدیا فی باد شمسید لیدین عارف رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت مخزن اسرار الہی سید گدا رحمن رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت مام الاورعین سید فضیل رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت نجوم ہدایت بہان شریعت شاہ کمال کھتلی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت شیخ جهان قطب ان شاہ اسکندر کھتلی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت قطب الاقطاب غوث الاعواتی مام طریقت و
 شریعت احمد کابلی سرہندی مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت غازیں جنت مقوم شریعت طریقت قطب شیخ احمد سعید
 الہی بجزت حضرت شیخ ابن مظہر طریقت قطب الاقطاب شیخ عبد الاحد رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت شیخ المشائخ امام العابدین قبیلۃ الزاہدین جہان شیخ محمد عابد رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت مظہر طریقت شریعت قطب الاقطاب مظہر جہان شیخ سید احمد رحمۃ اللہ علیہ

الهی بجز حضرت امام الصغیرین قبله العارفين سيد الامام عليشاه رحمة الله عليه
 الهی بجز حضرت شيخ المشايخ هادي طرقيت و شريعت قطب الاقطاب
 حاجي الحريمين شيخ محمد جان رحمة الله عليه
 الهی بجز حضرت مخدوم جهان جهانگشت بحر المعنى مخزن
 يزداي آية من آيات الله مخدوم سيد علي گلشاه رحمة الله عليه
 الهی بجز زبدة العارفين قدوة الصديقين محي الملوك والدين
 مرشدنا و مولانا سيد فدا محمد عبد الكريم ادام الله برکاته
 الهی بجز و برکت آنحضرت که درين سلسله مبارکه مذکور اند
 هر او در اين اين گنه گار بر آرين شم آيين
 بنده فقير سيد محمد عبد الكريم له نسبت و اجازت و خلافت
 از حضرت مولانا مخدوم جهان جهانگشت سيد علي گلشاه رحمة
 الله عليه بطريقه قادريه بترتيب و واسطه که درين سلسله مبارکه
 مذکور است رسیده

الحمد لله باہتمام خوشہ چین خرمن ارباب طریقت المتوفع بفضل الیک
 فضل الباری انتظام و ترتیب میں شجرہ طیبہ طریقہ عالیہ قادریہ پورہ
 احسن صورت سبست متعلقہ برادران طریقت آنت کعامی ابد کا خیرہ

شجرہ طیبہ طریقہ عالیہ نقشبندیہ

آسی بحیرت سوال ثعلبین نبی اکرم من حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 آسی بحیرت حضرت خلیفہ اول افضل الصلواتہ بالتحقیق میر المومنین ابو بکر
 صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

آسی بحیرت حضرت شریح بین سلمان فارسی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 آسی بحیرت حضرت مقتدا ای صدیقین پیشوای متقین قاسم بن محمد
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ

آسی بحیرت حضرت امام الصادقین قبلۃ العاشقین امام جعفر صادق
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

آسی بحیرت حضرت غوث جہان پگانہ اہل زمان بایزید بطارحہ علیہ السلام

الشی بجزت حضرت سلطان العاشقین قدوة السالکین خواجہ ابوسعید
خرفانی رحمۃ اللہ علیہ۔

علیہ

الشی بجزت حضرت قبلہ العارفين قطب الملبۃ والدين خواجہ ابوعلی قاری ^{رحمۃ اللہ علیہ}

الشی بجزت حضرت قدوة الزاہدین قبلہ اہل تعین خواجہ ابو یوسف

ہمدانی رحمۃ اللہ علیہ۔

الشی بجزت شیخ المشائخ شمس العارفين حضرت خواجہ عبدالحق عجمی ^{رحمۃ اللہ علیہ}

الشی بجزت حضرت بڑا السالکین عمدة العارفين خواجہ محمد عارف ^{رحمۃ اللہ علیہ}

الشی بجزت قطب الاقطاب خواجہ ابو الخیر فغنوی رحمۃ اللہ علیہ

الشی بجزت حضرت عزان رحمت شیخ طریقت خواجہ عزیزان علی رہتی ^{رحمۃ اللہ علیہ}

الشی بجزت حضرت امام الاتقیاء قبلہ الاصفیاء خواجہ محمد بابا ساسی ^{رحمۃ اللہ علیہ}

الشی بجزت حضرت قطب بنان شیخ دوران سید میر کلال ^{رحمۃ اللہ علیہ}

الشی بجزت حضرت زاہد جهان خواجہ بہلول الدین نقشبند ^{رحمۃ اللہ علیہ}

الشی بجزت حضرت دریا و صحت خواجہ علاء الدین عطار ^{رحمۃ اللہ علیہ}

رحمۃ اللہ علیہ

الہی بجزت حضرت یگانہ جهان امام الاقیما مولانا یعقوب چشتی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت فاکم سنت ماسی بدعت شیخ احمد عبد اللہ حرار رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت ^{طباطبائی} بیدقی بانس مولانا محمد اہدلی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت مخزن اسرار الہی مولانا محمود و شیر رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بجزت حضرت امام الاورعین خواجہ انگلی رحمۃ اللہ علیہ۔
 الہی بجزت حضرت نجوم ہدایت برہان شریعت خواجہ عبد الباقی ^{رحمۃ اللہ علیہ}
 الہی بجزت حضرت قطب الاقطاب عمات الاخوان امام طریقت و
 شریعت شیخ احمد کابلی سرسندی مجدد الفثنانی ^{رحمۃ اللہ علیہ}
 الہی بجزت حضرت خازن رحمت مقوم شریعت و طریقت قطب جهان
 شیخ احمد سعید رحمۃ اللہ علیہ۔
 الہی بجزت حضرت شمس ایت عظیم طریقت قطب الاقطاب شیخ عبد الاحد ^{رحمۃ اللہ علیہ}
 الہی بجزت حضرت شیخ المشائخ امام العابدین قبلۃ الزاہدین قطب
 شیخ محمد عابد رحمۃ اللہ علیہ۔

الہی بجزت حضرت مظہر طریقت شریعت قطب الاقطاب مظہر جانچانا
شمس الدین حبیب السدر رحمۃ اللہ علیہ -

الہی بجزت حضرت امام الصدیقین قبلۃ العاشقین سید غلام علی شاہ
الہی بجزت حضرت شیخ المشائخ ہادی طریقت و شریعت قطب الاقطاب
عاجی اکرمین شیخ محمد جان رحمۃ اللہ علیہ -

الہی بجزت حضرت مخدوم جہان جہانگشت بحر المعنی مخزن اسرار بزرگ
آیت من آیات اللہ مخدوم سید علی گل شاہ رحمۃ اللہ علیہ

الہی بجزت حضرت بیدہ العارفین قدوۃ الصدیقین محی الملتہ والدین
مہر شاد و مولانا سید فدا محمد عبد الکریم اوام اللہ برکاتہ

الہی بجزت و برکت آنحضرت کہ درین سلسلہ مبارکہ مذکور اند مراد
دارین این گنہگار بر آئین ثم آئین -

بیدہ فقیر سید فدا محمد عبد الکریم بالنسبت اجازت و خلافت حضرت
مولانا مخدوم جہان جہانگشت سید علی گل شاہ رحمۃ اللہ علیہ بطریقہ

عالیه نقشبندیه تبتریف واسطه که درین سلسله مذکور است سید
 اکمرد با همام خوشه چین خرمین ارباب طریقت المشوق لفضل الباری
 فضل الباری انظام و ترتیب این شجره طیبیه طریقیه عالییه نقشبندیه بوجه
 احسن صورت بست مترصد از برادران طریقت است که این صی
 را بدعا بخیر یاد کنند ❖

الحاقه

لله بحمد و الثناء که این رساله متبرکه که اسمی به صبغة الواصلین با همام
 بنده راجی محمد الهدا و بن مولوی عبدالعزیز بن مولوی بدلی
 غفر الله لهم در مطبع دار السلطنة واقع کلکتہ مطبوع شد و در
 کتاب بقا مائیکه حضرت مولانا ممدوح ادام السدر یکا ته در اثبات
 و محو و تخریر فرمودند همچنان بجز طبع در آمد و در ان مقامات
 باقتضای خود در لطفه یا حرفی یا حرکتی تغییر و تبدیل نکردم امید که

ناظرین مهتم ضرور بدعای مغفرت یاد و شادند و سرمانند *

تاریخ طبع

که شد حاتم فقر را این نگین
 بدرگاه رب غفور اکرم
 خرد گشت غرق بر هوشوم
 کز و پند گیرند هوشیار مغز
 ره فقر را جاده توق گیر
 ۱۳۰۵ هـ

چه خوش نامه صبغه الواصلین
 بود عارفان زاره مستقیم
 به تو تاریخ طبعش تجسس کنم
 ازین بعد گویم تاریخ لغز
 و کم گفتم این مایه دلپذیر

تصحیح اعلاط

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
طریقہ	طریقہ	نسبت	نسب	الوفان	الرفا	۲	۲
نقشبندیہ	نقشبندیہ	رحمۃ اللہ علیہ	رحمۃ اللہ علیہ	سبرکہ	سبرک	۵	۵
فصل دوم	فصل دوم	فادریہ	فادریہ	نقشبندیہ	نقشبند	۸	۹
در بیان بعضی مآخذ مقام سائت	در بیان بعضی مآخذ مقام سائت	بہاء الدین	بہاء الدین	زریست	زریست	۱۰	۱۰

التماس - ناظرین باید کرد لا ازین اعلاط نسخہ متبرک را تصحیح نموده بمطالعہ مشغول شوند ۱۱

تصحیح	غلط	تصحیح	غلط	تصحیح	غلط	تصحیح	غلط
تصور	طور	۲۴۴	۲	سبدا	سبدا	۲۳	۱۳
قرب حق	قرب حال	۲۴	۱۳	خلفا	خلفا	۲۴	۱۰
یا تنها	با تنها	۲۴۹	۱۳	فتم دیگر حد	فتم دیگر حد	۲۶	۲
است لا الاله الا الله	است لا الاله الا الله	۵۰	۱	اگر ترک	اگر کسی ترک	۲۸	۱
مرد	مرد	۵۲	۳	مسجبه	سجبه	۲	۲
صحبت را صحبت فاش	صحبت را صحبت فاش	۵۱	۵	زن	زن	۳۱	۳
حاضر	حاضر	۵۵	۷	بصدقه	بصدقه	۱۰	۱۰
مختب	مختب	۱۱	۱۱	که از انبیا	که از انبیا	۱۲	۱۲
کی از او بیا	از او بیا	۵۷	۹	در اوقات	در اوقات	۳۴	۱۰
می کنند	می کنند	۵۸	۱۰	زبان بکنند	زبان بکنند	۳۵	۷
کنند	کنند	۵۹	۱	این نیز	این	۳۶	۲
بیخ نیز	بیخ نیز	۶۱	۲	به تصور	به تصور	۱۲	۱۲
پهل مشو	پهل مشو	۶۲	۲	ساک	ساک	۳۸	۲
تخلیم	تخلیم	۶۳	۱۰	بادر میان	بادر میان	۳۹	۲
دیگر طاعت	دیگر طاعت	۶۴	۱۲	جمع الوجود	جمع الوجود	۴۱	۵
که تا سوت	که تا سوت	۶۵	۲	واژه کار جمع الوجود	واژه کار جمع الوجود	۴۲	۱
در طبقه	در طبقه	۶۶	۱۳	نزول	نزول	۴۳	۸
فوق	فوق	۶۷	۱۰	از سر تا مان	از سر تا مان	۴۴	۱
نخوردن	نخوردن	۶۸	۱۳	حقیقت	حقیقت	۴۵	۱۰
		۶۹	۷				
		۷۰	۱۳				
		۷۱	۷				
		۷۲	۱۰				
		۷۳	۱۳				
		۷۴	۱۰				
		۷۵	۱۰				
		۷۶	۱۰				
		۷۷	۱۰				
		۷۸	۱۰				
		۷۹	۱۰				
		۸۰	۱۰				
		۸۱	۱۰				
		۸۲	۱۰				
		۸۳	۱۰				
		۸۴	۱۰				
		۸۵	۱۰				
		۸۶	۱۰				
		۸۷	۱۰				
		۸۸	۱۰				
		۸۹	۱۰				
		۹۰	۱۰				
		۹۱	۱۰				
		۹۲	۱۰				
		۹۳	۱۰				
		۹۴	۱۰				
		۹۵	۱۰				
		۹۶	۱۰				
		۹۷	۱۰				
		۹۸	۱۰				
		۹۹	۱۰				
		۱۰۰	۱۰				

صحيح	غلط	تصحیح	غلط	صحيح	غلط	صحيح	غلط
از	از	شود	شود	۴	۱۱۲	شیطان	شیطان
بل شانه	حل شانه	بیزنگ	بیزنگ	۵	۱۱۳	هر وقت که نفس شیطان	
فنا بعد از نماز	فنا	باصطلاح	باصطلاح	۲	۱۱۴	باطراط	باطراط
می باید	می باید	که از اطلال	که از اطلال	۱۲	۱۲۱	با وجود	با وجود
یا ناز	یا ناز	لا هوت ظاهر	لا هوت	۴	۱۲۲	شوند	شوند
وزگون	وزگون	بگرد و در کاشنه مقام لا هوت				ادرا	ادرا
وزید	وزید	نیمه اند کرد	نیکو			نهن	نهن
سنگ	سنگ	از درجه	از درجه	۱۲		درین	درین
ظهور	ظهور	با ناز	با ناز	۵		باید وقت	باید وقت
بلا	بلا	فانی بیلد	فانی	۱۲		باید	باید
مس	مس	اواد و تبرین	اواد	۵		ریر	ریر
سالمین	سالمین	اکمیز	اکمیز	۹		نیاید	نیاید
للو	للو	اصافات	اصافات	۱۲		پایس	پایس
گید	گید	باهوت شام	باهوت شام	۸		غلبه	غلبه
مطرحه	مطرحه	دارد و خوانده باهوت باشد				انخطابها	انخطابها
جسد	جسد	سالک	سالک	۴		باز	باز
و اول	و اول	و باین	و باین	۱۳		حسین	حسین
شده	شده	از	از	۱۳		نفس در حرم	نفس در حرم
برای حاجت	برای حاجت	داخل سیر	داخل	۸		برای حاجت	برای حاجت
		حیات	حیات	۱۲		ظهور	ظهور
		زنده	زنده	۱۳		پیشتر	پیشتر

۲۹۷۵۶۴

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب دستکار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آٹھ یومیہ دیر اندہ لیا جائے گا۔

۶،۲۶/۷۵

16.10.54

موجودہ

